SKINNER (Lt.Col. J., C.B., of Skinner's Horse) History of the Origin and distinguishing Marks of the different Castes of India. MS., folio, written within red and gold borders, with 120 full-page miniatures, and 2 illuminated opening pages, native leather. (c. 1830).

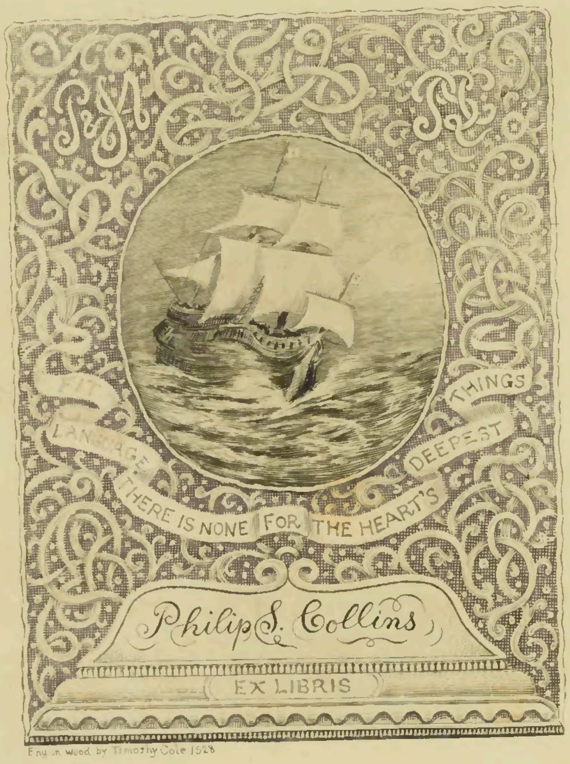

Eng. in wood by Timothy Cole 1928

J Watkins

هو

ز جمس اسکنر این تشریح الاقوام — که باشد نسخهٔ فرخنده انجام

بنام واتکین کپتان صاحب — که هست او صاحب والامناقب

برسم تحفه از راه محبت — برای یادگاری از مودت

شده ارسال با صد مهر و اخلاص — که باشد همدمش در مجلس خاص

History of the Origin and distinguishing marks of the different Castes of India Compiled by Col. J. Skinner C.B. whose gift it is to the present Possessor

JW

337/5

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	٢٠	[illegible]	[illegible]	١
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	٢
[illegible]	[illegible]	٨	[illegible]	[illegible]	٣
[illegible]	[illegible]	٩	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	١٠	[illegible]	[illegible]	٥

فهرست نامهای اقوام مندرجهٔ کتاب تشریح الاقوام بقید نمبر

نمبر	نام قوم	ورق	نمبر	نام قوم	ورق
۱	برهمن	۴	۶	کاپری	۱۷
۲	برهمن چوبے	۱۱	۷	داکوت	۱۸
۳	گنک	۱۴	۸	فیلبان	۲۰
۴	چارج	۱۵	۹	بازی‌کر	۲۱
۵	بهوجکی	۱۶	۱۰	بهان متی	۲۲

نمبر	نام قوم	ورق	نمبر	نام قوم	ورق
۱۱	خزین واله	۲۳	۱۸	پپسوا	۵۸
۱۲	میمون واله	۲۴	۱۹	بنجارا	۶۲
۱۳	چهترے	۲۵	۲۰	ڈوم	۶۳
۱۴	کهتری	۴۶	۲۱	اهیر	۶۴
۱۵	میواتی	۵۰	۲۲	کڈریه	۶۷
۱۶	بهاٹ	۵۳	۲۳	جاٹ	۶۸
۱۷	کلاونت	۵۶	۲۴	سِکهه	۷۱

نمبر	نام قوم	ورق	نمبر	نام قوم	ورق
۲۵	بهیل	۷۳	۳۲	چمار	۱۰۷
۲۶	بقال	۷۷	۳۳	کهٹیک	۱۰۹
۲۷	پدهیک	۹۲	۳۴	سرّاج	۱۱۱
۲۸	جاگه	۹۳	۳۵	دهانک	۱۱۲
۲۹	ناخدا	۹۵	۳۶	کونج بند	۱۱۵
۳۰	کاتهه	۹۷	۳۷	کنجر	۱۱۶
۳۱	خاکروب	۱۰۴	۳۸	باوري	۱۱۸

نمبر	نام قوم	ورق	نمبر	نام قوم	ورق
۳۹	کهار	۱۱۹	۴۶	باغبان	۱۴۱
۴۰	پهلوان وملاح	۱۲۲	۴۷	کونجره	۱۴۳
۴۱	غلام	۱۲۵	۴۸	ٹهٹهیره	۱۴۴
۴۲	حجام	۱۲۷	۴۹	اهنگر	۱۴۵
۴۳	باری	۱۳۱	۵۰	شکنه کار	۱۴۷
۴۴	جراح	۱۳۲	۵۱	جولاهه	۱۴۸
۴۵	کلال وغیره	۱۳۴	۵۲	نوارباف	۱۵۰

لمبر	نام قوم	ورق	لمبر	نام قوم	ورق
۵۳	ریسمان ساز	۱۵۱	۶۰	خیّاط	۱۶۰
۵۴	کمهار	۱۵۲	۶۱	اتوکش	۱۶۱
۵۵	خشت پز	۱۵۳	۶۲	تنبولی	۱۶۲
۵۶	بازید	۱۵۴	۶۳	بید	۱۶۴
۵۷	زرگر	۱۵۵	۶۴	ستهیا	۱۶۸
۵۸	مُصوّر	۱۵۷	۶۵	کان میل واله	۱۶۹
۵۹	چهپی	۱۵۸	۶۶	میفروش	۱۷۰

نمبر	نام قوم	ورق	نمبر	نام قوم	ورق
۶۷	مین	۱۷۲	۷۴	تیلی	۱۸۱
۶۸	معمار	۱۷۳	۷۵	نداف	۱۸۲
۶۹	نجار	۱۷۴	۷۶	نٹ	۱۸۳
۷۰	گنگاپوتر	۱۷۶	۷۷	سقه	۱۸۵
۷۱	بهروپیه	۱۷۷	۷۸	کاغذی	۱۸۶
۷۲	بهانڈ	۱۷۹	۷۹	آگری	۱۸۷
۷۳	کاذر	۱۸۰	۸۰	نیاریا	۱۸۹

نمبر	نام قوم	ورق	نمبر	نام قوم	ورق
۸۱	پپلدار	۱۹۱	۸۸	صیقل‌گر	۲۰۰
۸۲	قصاب	۱۹۲	۸۹	گندهی	۲۰۱
۸۳	جوگی ماروالہ	۱۹۴	۹۰	مهرکن	۲۰۳
۸۴	منیار	۱۹۶	۹۱	رسپاری	۲۰۴
۸۵	بهربهوجه	۱۹۷	۹۲	چونه پز	۲۰۶
۸۶	بوریاباف	۱۹۸	۹۳	سپک	۲۰۸
۸۷	چوبتاز	۱۹۹	۹۴	نمکساز	۲۰۹

لمبر	نام قوم	ورق	لمبر	نام قوم	ورق
۹۵	کمان کر	۲۱۱	۱۰۲	ناگه	۲۳۰
۹۶	ڈبکر	۲۱۲	۱۰۳	جتي	۲۳۱
۹۷	سنیاسی	۲۱۴	۱۰۴	سیوڑه	۲۳۶
۹۸	پرمهنس	۲۱۹	۱۰۵	جوکی	۲۴۰
۹۹	دندي	۲۲۰	۱۰۶	جبنکم	۲۴۴
۱۰۰	سربنک	۲۲۱	۱۰۷	تیلیا راجه	۲۴۷
۱۰۱	بیراگی	۲۲۲	۱۰۸	داد و پنتهی	۲۵۰

نمبر	نام قوم	ورق	نمبر	نام قوم	ورق
۱۰۹	نانکشاهی	۲۶۱	۱۱۶	اکبرشاه	۲۷۴
۱۱۰	اکالیه	۲۶۳	۱۱۷	شاه اوده	۲۸۳
۱۱۱	ستهراشاهی	۲۶۴	۱۱۸	افغان قصوری	۲۸۶
۱۱۲	کالی کنتهی واله	۲۶۵	۱۱۹	بهتی	۲۸۷
۱۱۳	چرنداسی	۲۶۸	۱۲۰	قوال	۲۹۰
۱۱۴	نیتانندی	۲۷۰	۱۲۱	فقرای بانوا	۲۹۱
۱۱۵	خاکی	۲۷۳	[illegible]		

[illegible]	نام شاعر	ورق	[illegible]	نام شاعر	ورق
[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۱۶	اکبرشاه	[illegible]
[illegible]	[illegible]	۲۰۳	۱۱۷	شاه داود	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۲۷	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	۲۹۲	۱۱۹	[illegible]	[illegible]
۱۱۳	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۱۳	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		

هو الله الغنی

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد و سپاس ایزد جهان آفرین چنین گوید بنده کمترین کرنیل جمیس اسکنر که چون از دیرها
پیش نهاد ضمیر عجز خمیر بود که شرح حقیقت بر آمد اقوام از هر فرقه هنود اهل هند خصوصاً
قوم رزیله که از زمان باستان احدی از مورخان بالغ کلام بقید تحریر نیاورده و خیال
این معنی در دل کسی از طایفه علیه سلاطین والا مقام و امرای عظام گذشته بحوزه
کتابت در آرد بسبب بعضی موانع که اظهار آن طوالت تمام دارد در حیز التوا افتاده

بود از انجا که ظهور هر امر وابسته بهنگام خویش است اکنون که خاطر را از ورود ذات دنیویه
که در هر حال مستلزم ذات انسانست یکگونه اطمینان دست داد حقیقت حال بر آید
اقوام با وضع پرستش و طریق و خواص و خورش و پوشش و پیشه وغیره هر قوم از روی
کتب های بید و شاستر و اظهار مردم ثقات هر فریق از لهجه سمسکرت بزبان فارسی
بعبارت شسته و صاف بلا تصنع و تکلف ترجمه کنانیده و به مقام شرح هر قوم اوراق
بتصاویر هر یک با وضع و پوشاک و پیشه آن تعبیه ساخته در ماه اگست تاریخ
بست و پنجم سنه عیسوی مطابق نهم ماه محرم سنه هجری بر طبق سال یک هزار و
هشتصد و هشتاد و دو بکرماجیت بمقام جهاونی هانسی به اتمام رسانیده به تشریح الاقوام
موسوم نموده بطریق پیشکش بجناب مستطاب صاحب عالیقدر قدردان فیض بخش
فیض رسان ذو الاحسان مرحمت نشان زبده امرای عظام عمده رؤسای کرام
معدن جود و همم مظهر فیض اتم مالک عسکر و علم صاحب تیغ و القلم زینت بخش بزم

وزرم سپه سالار اولوالعزم امیر عادل سرور زبردل یکه تاز میدان دلاوری

و دلیری نیزه باز معرکه شیرمردی و شیری در عرصهٔ پیکار صف شکن در صحرای

شکار شیر افکن بازوی شجاعت را توان جسم سخاوت را جان جرم بخش خطا

پوش منت پذیر عذر نیوش قدرشناس هنروران امتیاز بخش فن پیرایان

سراپا دانش و تمیز چون مردم دیده بهر دل عزیز حامی دین عیسوی پیرو طریق موسوی

و اقف اسرار و دقایق فضل و حکم جنرل سلطان الکم صاحب بهادر دام اقباله سرجان

که جهانی بلطف خاص و انعام عامش کامیاب گشته و علی الخصوص هنگام رونق آرائی

ملک هندوستان جمهور انام را از اسفل و اعلی یعنی امرا القدر را مراو غربا را القدر

غربا و سپاهی هر ابقدار سپاهی غرضکه هریکی را فراخور قدر و مرتبت فایز مراد

ساخته داستان حاتم در نوشته بکمال توجه خاطر دریا مقاطر ممالک هند و

مردم هند دار دار ارسال و ابلاغ داشته از جناب ایزد پاک امیدوار است که

این تحفه محقر هر چند بقدر والا پایگی آن سرور عالی گوهر وقعی و قدری ندارد و چون نیاز کده الحمید شد و بذر ذره بخورشید است پسند طبع ارجمند و خاطر مشکل پسند آن امیر بلند پایه افتد و این چند اوراق بطریق یادگار در جهان تا پاید ابد پایند

این کتاب مشتمل است بر دو فصل

فصل اول در احوال قوم هنود متضمن بر دو باب باب اول در احوال دنیا داران بر شش دفعه دفعه اول در احوال قوم برهمن و برن سنکران دفعه دوم در احوال قوم چهتری و برن سنکران دفعه سیوم در احوال قوم بیس و برن سنکران دفعه چهارم در احوال قوم شودر و برن سنکران دفعه پنجم در احوال اولاد بسوکرما دفعه ششم در احوال اقوام متفرقه باب دوم در احوال فقرای قوم هنود

فصل دویم

در احوال قوم مسلمین بر دو باب باب اول در احوال دنیا داران باب دوم

براحوال فقرای قوم مسلمین **فصل اول** براحوال قوم هنود مشتمل **بر دو باب**

باب اول

براحوال دنیاداران **بر شش دفعه دفعه اول** براحوال قوم برهمن و برن سنکران

احوال قوم

براہمن

مجده پوران

احوال قوم برهمن انتخاب از بجده بوران

مهابشن که نام شانزده کلاست و سگن روپ هست سکن روپ آن را
گویند که سه عمل ستوگن یعنی گیان و رجوگن طریق دنیا و تموگن غصه و غضب
که در تمام مخلوقات هست ظهور آن از وست و آن پرتو ذات نرنجن
نرنکال یعنی خدای پاک که نرگن روپ یعنی از همه سه عمل مرفوعه اصد
مبراست بر بستر سجا یعنی پلنگ سکم نارحقه هست بسبب رجوگن از ناف
آن مهابشن یک گل کول پیدا شد از آن گل برهما که معنی بسیار است
پیدا گردید و برهما را از آسمان آواز آمد که تو حکمت یعنی دنیا پیدا کن آن
ندای سماوی را بشن نام شد او ستوگن است و معنی بشن آنکه در همه محسوس
باشد به استماع این صدا برهما بدل خود اندیشید که اگر دنیا پیدا کنم محافظت آن که
خواهد نمود از همان بشن جواب آمد که من بحفاظت خواهم پرداخت چنانچه

بشن مذکور حافظ مخلوقات است برهما قوم برهمن را از ذات و صفات بهتر
و برای هدایت مردمان و تلقین جمیع فضایل بنک دهرم و نیکوکاریها از همه افضل تر
دانسته اول چهار برهمن سنک سنندن سنت کمار سناتن
که سنکادک هم آن را گویند از دهان پیدا کرد و یعنی سنکادک در شاستر
سنک نام شخص اول و ادک و غیره هست و آن هر چهار ام یعنی زنده جاوید
مدام العمر پنجساله اند و عمر شان ازین کم و بیش نمی شود و آنها در همه
جرج درویشی کرنند و برهمه جرج آنکه باید و شعور یعنی عمر ده سالگی علوم
شاستر خوانده من بعد در صحرا مشغول عبادت کرده و خواه در خانه پیر گیرد زیست
ورزد و از مادر و پدر سروکار ندارد و آن سنکادک را درویشان جماعه مسافر
هنود به پیرے خود منسوب می سازند چون آن سنکادک ناکتخدا مانده
درویش شدند و تبای پیدایش منقطع گشت پس از تشویش و تفکر

بسیار

بسیار برهما را در حالت خشم یکقطره اشک از چشم چکیده بر زمین افتاد

و آن قطره به صورت رودر رودر معنی غضب و اشک را هم گویند

که آن را مهیش مانند و مهیش به معنی سردار دیوتاها مهه کلان و ایش

دیوتا و آن نمو کن هست نمودار شد و از برهما پرسید که ای پدر چه حکم است مرا

برهما گفت چهار برادران تو که اول پیدا کرده بودم مقرر شدند اکنون

ترا برای اجرای طریق آفرینش بوجود آوردم او حسب الحکم پدر به جاری

کردن سلسله پیدایش پرداخت چون رودر بوقت غضب بدا شده

بود به تاثیر آن از قسم بهوت و پریت وغیره که مردم آزاری جانشان

انهاست پیدا کرد آنان بخواص ذاتی عزم خوردن برهما نمودند برهما به معاینه

این حال به رودر گفت که اول تو بعبادت و ریاضت اشتغال کن تا به صفای قلب

ظهور آثار حلم و انکسار به این کار خواهی پرداخت چنانچه او تا حال مصروف

عبادت است و بار سبیل پیدایش مسدود شد پس از آن برهما ده[10] پسر بهمین پیدا ساخت

برگهو[1] اتري[2] پولست[3] پوله[4] کرتو مریچي[5] انگرا[6] بشست[7] نارد[8]

و دکهش[9] پیدایش این‌ها از اعضای برهما جی بهت باین شرح انگرا

از دهان اتري از چشم راست پولست از گوش راست مریچي از دل

بشست از جان برگهو از پوست چشم کرتو از کف دست راست پوله

از ناف نارد از زیر ناف دکهش از انگشت دست راست

چون این همه مرد بودند و بدون زن اجرای طریق توالد و تناسل که افزایش

مخلوقات را باعث شود صورت نمی‌بست لهذا الفکر تمام از جانب چپ

هر عضو که از سمت راست آن هریک مرد بوجود آورده بود یکیک زن

پیدا کرده تزویج آن‌ها سپرده سبیل افزایش پیدایش جاری ساخت و

برای بود و باش ایشان مرت لوک یعنی صفحه روی زمین و بنا بر خورش جمیع

غلات و فواکه و ادویات که بزبان هندی جڑی بوٹی گویند و وحوش و
طیور و غیره تمام ماکولات و مشروبات تلخ و شیرین که بر روی زمین است پیدا
نموده و درجه و رتبه این دیس برابر بهشت و همین ده [۱۰] برهمنان پنج گوڑ
و پنج دراوڑ اند اما آنان که در گوڑ دیس آن روی کوه بندهاچل جانب مشرق
قیام ورزیدند پنج گوڑ اند و از انجا برخاسته از گوڑ دیس تا دریای سرستی
واقعه پنجاب به شهرهای دیگر سکونت اختیار کردند به نسبت آن شهرها نامزد گشتند
ساکن گوڑ دیس گوڑ و متوطن شهر قنوج قنوجیه و ساکنان متهلانگر راجه جنک
متهلی و باشندگان اوتکل دیس اوتکلی و سکنای کنار دریای سرستی
سارست و آنها که بملک دراوڑ واقعه گوشه جنوب و شرق بسکونت گزیده
پنج دراوڑ اند و از انجا بر آمده تا ملک گجرات که به شهرهای دیگر رفتند بنام آن شهرها
موسوم شدند ساکن شهر دراوڑ دراوڑ متوطن کرناٹک کرناٹکی ساکن تلنگ

بیلکی باشنده دکهن مهاراشتر ساکن گجرات گجراتی وازین شهرها
برخاسته که بشهرهای دیگر رفته‌اند بنام آن شهر معروف اند چنانچه ساکنان
کشمیر کشمیری ومتوطنان هریانه هریانی والهای ایشان بسیار اند از انجمله
هرکه دو بید خواند دوبی وسه بید خوان تربیدی وچهار بیدی چوبی
وهرکه استوده بید حگ براهاکنا بیداچ پی وهرکه برهمن زادکان را علم شاستر
آموخت پاتهک ونجوم دان جوتشی وپوران خوان مشر است وگوتهای
ایشان پیر تهمان ده برهمنان است یعنی اولاد هر برهمن نام پدر را گوت مقرر
نموده هرم ایشان پرستش سری بهگوان یعنی خدای پاک وکرم ترک هوا وهوس
دنیا ومسخر نمودن وتسلیم دل ومغلوب کردن نفس اماره ودر اختیار آوردن
اندری وباطهارت بودن ونرم دلی وسلیم الطبعی وحلیم مزاجی وغضب خوردن و
بر سخن شاستر تکرار نکردن وجانب زن غیر نگاه نمودن است وسه بهاو یعنی خاصیت

دانی

ذاتی اینکه بسبب پیدایش ارستو گن ستو معنی شود یعنی صاف و گن معنی

نهر است خود هم اعمال نیک می نمایند و بدیگران هدایت نیکوکاری ها میکنند

درملاوایل همین خواص بود حالا خلاف آن افعال زرلیه مینمایند و طریق ایشان

نباس بیتی یعنی برگ درختان صحرائی و میوه اشجار دشتی خوردن و سکونت ایشان

دشت و بیابان بود و غیر از عبادت معبود حقیقی بکار دیگر سر و کار نداشتند

و پوشاک مرگ چهالا یعنی پوست آهو و فرش از کاه کانس که عوام داب نامند بود و موی

سر و روی نمی تراشیدند و برای ستر لنگوت از پوست درختان میساختند

سر و پا برهنه می بایدند و بعض اوقات نعلین چوبین در پا میکردند و آب از

کرمندل یعنی توبنه می نوشیدند کر دست و مندل ظرف را گویند و بی

آب کاهی نمیوزند تا دوره ست جگ بهمین طور مرعی بود و ازین شش چیز

که بایشان حکم است جگ کردن و جگ کنانیدن و شاستر خواندن و شاستر

آموختن و خیرات دادن و خیرات گرفتن بر چهار چیز جگ کردن و خیرات
دادن و علوم خواندن و علم آموختن عمل می نمودند بعد از آن در دوره دواپر
و تریتا از خانه راجها خیرات گرفتن و پوجا کنانیدن و طعام خوردن اختیار
کردند و پارچه پوشیدن گرفتند و در دوره کلجگ بعد اوتار سری
کشن که در حکومت راجها خللی راه یافت و غلبه ملیچهان یعنی مسلمانان شد و
جای امن و آسایش برای عبادت نماند و معاش از سرکار راجگان مسدود
گشت از کشت زارها و پیش دوکانهای بقالان دانه های غله اندوخته می خوردند
چون برین طور هم مسلمانان نگذاشتند ناچار برای شکم پروری زراعت کنانیدن
بر یک قلبه از هشت نرگاو که رنج و اذیت به نرگاوان نشد کردند و خواندن
علم فارسی و پیشه سپاهگیری و از دست خود قلبه رانی و کار زرع را باختیار نمودند
و خواندن علوم شاستر درین فرقه‌ها بانسداد ابواب معیشت کم شد و برهمن‌ها را

حکام

حکم نکاح چهار زن از قوم برهمن و چهتری و بیس و سودر است اول دختر
برهمن از دختر برهمن که پسر تولد شد برهمن نام یافت دهرم و کرم و خواص و
طریق اصلی او بر طبق مرقومهٔ الصدر است دویم دختر چهتری از دختر چهتری
که فرزند پیدا گشت چهتری برهمن موسوم گردید اهلیت او بر تخم پدر قایم
ماند و به آمیزش دختر چهتری که از شکمش ولادت یافت چهتری برهمن گفته شد
دهرم ایشان پرستش سری بهگوان یعنی خدای پاک و خدمت برهمن و گاو و
است و کرم خیرات دادن و خود نگرفتن و از ترک گرفتن دان یعنی خیرات
در کلجگ تگا برهمن نام یافت و خواص بدستور و طریق آنست که دیهه آباد
کرده زراعت میکنانند و خود حاکم دیهه می شوند و به مجبوری خود هم زراعت
میکنند سلاح می بندند و ملازمی سپاهیگری می نمایند دختران با برهمنان
منسوب می سازند و با دختر برهمن خود بسبب ولادت از شکم دختر چهتری

شادی می‌کنند بعضی کاشتن گوت و بعضی بهاردواج گوت و غیره بهمین

قسم گوت‌ها اند و برآمد ایشان از تهنایور در میان دریای گنگ و

جمن از تهیه بفاصله بیست کروه جانب شمال کنار گنگ   ۳ سیوم دختر بیس

فرزندی که از دختر بیس پیدا شد او را بیس برهمن گویند دهرم او پرستیدن

سری بهگوان یعنی خدای پاک و خدمت برهمن و ماده گاو هست و کرم

بخواص شکم یاد رقلبه رانی و زراعت و چاکری کردن است   بهوپت

بهو بمعنی زمین و پت بمعنی مالک یعنی ازین طایفه راجه هم شده اند راجگی

وراثت ایشان نیست لیکن وقتی بر چهتریان غالب گردیده راج آنها

بتصرف خود آورده بودند ازان روز راجه گفته شدند آنها که براج نارفتند

در بهاگا بهوین‌هار یعنی گیرنده زمین و کسانیکه بحال خود ماندند و ترقی

نیافتند کسان برهمن نامیده شدند و خواص بدستور اصلی و طریق اینکه

بیادتی

شادي دختر خود در فرقه همقوم خود مي نمايند نه دختر به برهمن ميدهند و نه دختر برهمن
ميگيرند گوت ايشان بهاردواج وغيره است وطن اصلي نگددیس ضلع گيا كه
آن را در بهاکا مگهه گويند   چهارم دختر شودر   پسري كه از دختر شودر بوجود
آمد او را شودر برهمن و در بهاکا ٹهلو برهمن يعني خدمت كننده گويند
بسبب اثر تخم پدر براي نام ايشان را برهمن ميگويند دهرم او پرستيدن
سيري بهگوان يعني خداي پاك و خدمت برهمن و ماده گاو است و دهيان
يعني تصور و پوجا در ايشان نيست كرم اينكه بسبب تاثير شكم مادر دهوتي
برهمنان مي شويند و چوکه كه عبارت از پاك كردن زمين بآب و گل باشد ميدهند
و ظروف مي شويند ليكن سواي برهمن ايحد خدمت پيش ديگري نمينمايند و طريق
آنست كه دختران خود ها فيما بين خود كتخدا ميسازند و دختر برهمن نميگيرند و
برهمن را دختر خود نميدهند و چاکری سپه گری هر قوم مينمايند و بر آمد ايشان

از ملک پوتا اقلیم دکن است درین ملک هستند برن یعنی قوم این برهمها
برهمن قایم است مگر به امتزاج زنهای غیر قوم درجه هریک کم گشت و برهمن را
که راجه نجده برن میگویند تفصیل آن اینست اول چهار برن اصلی برهمن
چهتری بیس شودر پنجم سودهرم که از زوجه منکوحه چهتری که برهمن بی
نکاح در خانه خود انداخت پیدا شد ششم اریودها که از تخم برهمن و
شکم زن بیس ولادت یافت هفتم پردرشک که از نطفه برهمن از زن
شودر پیدا گردید هشتم اماچ که بی شادی از امتزاج مرد قوم چهتری
و زن برهمن بوجود آید نهم براتیه که بی نکاح از امتزاج زن بیس و مرد چهتری
پیدا شد دهم ستوم که بی نکاح از مرد چهتری و زن شودر متولد گشت
یازدهم بیدیهک که بی شادی از مرد بیس و زن برهمن پیدا شد
دوازدهم سوبلی که پدرش بیس و مادرش زن چهتری است سیزدهم

برجیت پدرش بیش و مادرش زن شودر است چهاردهم[۱۴] چاندال پدرش شودر و مادرش

زن برهمن است پانزدهم[۱۵] بدیهو که پدرش شودر و مادرش زن چهتری است شانزدهم

باج باسن پدرش شودر و مادرش زن قوم بیش است هفدهم[۱۷] ماگد پدرش بیش

و مادرش زن چهتری دسه است این را لوم گویند از مرد بیش و زن بیوه بیش

که پسر پیدا گردد آن مولود را دسه نامند و لوم یعنی آنکه مادر و پدرش هر دو

باشند هجدهم[۱۸] نساد پدرش شودر دسه و مادر زن بیش دسه است این را پرتلوم

خوانند پرتلوم آنکه از لوم وجود گیرد و این هجده برن مطیع حکم برهمنان

هستند از روی کلام معجز نظام برهما یعنی بید که پیدایش چهار برن از چهار عضو در آن

ثبت است چون بر آمد دیگر ذوات مردم که فروع آن چهار اصل در جهان

شایع اند نمیشد لهذا از هجده[۱۸] پوران برهمه پورت و غیره که در آن حقیقت

حال هر قوم بشرح و بسط مرقوم است انتخاب نموده ارقام یافت

یا کریمن

براهمن چوبی

برهمن چوپی

در بریتاچک سرحد متهرا اندهبن نام دشت بده نام رکهس در انجا می بود و از
برهمنان که در آن مقام برای عبادت قیام میداشتند هر روز چندین کس را می خورد
همگی شش [۶] برهمن باقیمانده بودند و قریب بود که آن هم طعمهٔ آن عفریت لئیم شوند
چون نفسی چند از حیات مستعار باقی داشتند اتفاقاً راجه رامچند بعد فتح
لنکا از آن راه گذشته عبور دریای جمن نموده در انجا مقام کرد و به بسشت فرمود
که شصت [۶۰] هزار برهمن برای خورانیدن فراهم آورد بسشت بجستجوی بسیار
سوای آن شش زنار دار نیافته عرض کرد که در انجا شش برهمن اند و خورانیدن
یکیک برهمن نتیجهٔ ثواب ده [۱۰] ده [۱۰] هزار میدهد پس تا چار همان برهمنان را خورانیده
روانهٔ اجودهیا شد از آن روز کنذ زنه کور که رامچند از ان عبور کرد رام گهاٹ
نام یافت و همین قدوم راجه رامچند چندی آن برهمنان را از کزند دیو نه کور محفوظ

ماندند چون پس از ایامی چند در عهد راجه رامچند هم آن راکهس دست از مردم
آزاری کوتاه نساخت بیچاره برهمنان بخوف جان از آنجا گریخته در اجودهیا
رسیده پیش راجه رامچند داد خواه شدند راجه موصوف به مقتضای
عدل و غریب پروری شتروگن نام یعنی دشمن کش برادر خورد خود را
برای قتل آن راکهس روانه نمود او در آنجا رفته بعد کشتن راکهس آن
بیچارگان را از ظلم آن ظالم اظلم نجات داده متهرا نام شهر در بن مذکور آباد
کرد و خود بحکومت آنجا پرداخت نسل آن ششتش ٦ برهمنان میٹهی چوبی گفته
شدند میٹهی یعنی شیرین مزاج و کلام و چوبی بمعنی چار بید خوان است
قالوکوی شهر متهرا خاص همان اند در شهر متهرا و اضلاع آن سکونت دارند
پیشه ملازمی و تجارت و پرستش سری بهگوان یعنی خدای پاک می‌نمایند
روزی شتروگن نامی بطریق سیر در آن بن یعنی صحرا می‌گشت به مقامیکه بهاردوج

راکهه

رکهه عبادت می‌نمود رسیده انباری از استخوانهای انسان افتاده دید از
بهاردواج حال پرسید گفت که استخوان های برهمنان که از کهس خورده افتاده
اند به بهاردواج گفت که اگر بزور ریاضت این استخوان ها را زنده گردانی خالی
از ثواب نیست او به موجب گفته اش آب در کف دست گرفته منتر یعنی افسون
خوانده بر استخوان ها پاشید بقدرت ایزدی فی الفور آن عظم های رمیم لباس
حیات پوشیدند گرّبی چوبی نام آنها شد گرّبی بمعنی سخت است بعد از آن
در دوره کلجگ راجه اوگرسین نامی در شهر متهرا پیدا شد بسدیو نامی
برادرش را بلدیو و کشن دو فرزند تولد شدند آن هر دو پسر از خانه پدر برآمده
در خانه نند نامی قوم اهیر رفته بموضع گوکل از روی حمیت تفاوت شده گروه از
متهرا استقامت نموده چرانیدن ماده گاوان اختیار کردند و آن نند را بسبب
پروردن ماده گاوان گوپ هم میگویند روزی علی الصباح هر دو برادر سوداما

وغیره پسران هم عمر خود را همراه گرفته بی اطلاع مادر و پدر برای چرانیدن
ماده گاوان به صحرا رفتند و تا دو پهر به بازیچه و لهو و لعب مشغول شدند
چون توشه همراه نداشتند و گرسنگی بر طفلان همراهی غالب شد بلدیو
کشن به طفلان فرمودند که بر کنار دریای جمن بمقام بهیترونده واقعه میان
متهرا و بندرابن از نزد معتقدان ما قوم چوبی پنهتی که جگ میکنند رفته هر چه از
قسم خوردنی تیار و مهیا باشد بیارند طفلان مذکور که در انجا رفتند آنها جواب
دادند که هنوز دیوتاها را نخورانیده ایم چگونه اول شما دهیم طفلان محروم برگشته
به کشن و بلدیو از حقیقت حال آگهی دادند کشن چون این سخن شنید خندیده
فرمود که الحال پیش زوجه های آنها رفته به طلب بعجله زبان بگشایید
زنهای مسطوره مجرد استماع این پیام از زبان طفلان اغذیه گوناگون
اشربه بوقلمون از خانه ها خود گرفته خود بخدمت کشن شتافتند کشن

وغیره

وغیره آن جوز فی را تناول نموده نهایت خورسند شدند و بفرط مهربانی

بزبان مذکور بر یعنی دعای نیک داد که اوقات شما بعیش و عشرت خواهد

گذشت و شوهران شما خدمتگذاری شما خواهند نمود و بلدیو از بی اعتنائی

برهمنان چوبی سراپ یعنی دعای بد داد که از علم بی بهره مانده چوب دستی در

دست داشته بدریوزه اوقات خواهند گذرانید چنانچه همچنان شد زنان

مذکور رخصت شده بخانهای خود رفتند و کشن و بلدیو هم همراهان معاودت

بخانه نمودند در آن هنگام که یکهزار و چهار صد ۱۴۰۰ کس برهمن چوبی بودند همان قدر

خانها شدند تا حال از آن کم و بیش نمیشوند جمله بی علم اند بپرستش کسی میکنند و

بعضی اینقدر علم دارند که برگهات یعنی کنار دریا پوجا می کنانند و باقی جمله تهته یعنی چوب

دستی در دست داشته گدائی می نمایند و بنگ بسیار می نوشند و حاضر جواب

می باشند چون شسته از طایفه ارتموکن یعنی چهاپایل گوبیده و اندک به ستوکن آمده است

لهذا سوبهاو یعنی خاصیت ذاتی ایشان خشم و غضب است کتخدائی فیمابین قوم خودها
که تعداد آن نوشته شده میسازند و وضع این است که لهته یعنی چوب بالش
که در دست وگه بر دوش و دستار و زر بسر و چادر بر کمر و پارچه خورد
در بر دارند و صندل بر تمام جسم میمالند و از قوم شهر متهرا مشهور به گفته میشوند
و وجه تسمیه متهرا از زبان شاستر اینست که متهه بمعنی کشتن و را آباد شدن
را گویند چون راکهس را کشته آن شهر آباد گشته لهذا متهرا نام یافت

از روی باراه پوران و بهاگوت پوران نوشته شد

احوال برن سنکر برهمنان

قوم گکن

گنگ

احوال قوم گنگ از روی مهابهارت پوران

و بر همه بیورت پوران و بهدر پوران و بهوجب پربند

برهمنی دهرم و کرم خود گذاشته افعال شنیعه اختیار کرد او را مردمان قوم
از برادری خارج نمودند و نسبت شادی او جایی نشد آواره و سرگشته در کوچه
بازار میگشت اتفاقاً زنی بیوه از قوم چهتری که با او دوچار شد در خانه انداخت
از آن زن مذکور پسر تولد شد هرگاه بالغ گردید زنار در گلویش انداخت چون در
اصالتش تفاوت افتاد علم بید و شاستر کسی با و نیاموخت طفل مذکور
بسن تمیز رسیده روز خسوف و کسوف یعنی سورج گهن و چندر گهن دان
یعنی خیرات گرفت و جوتک شاستر خوانده شمار کواکب آموخت و
بدانستن علم نجوم در جهان یگانه موسوم گشت گنک در شاستر بمعنی
جوتشی است اولاد او جمله گنگ گفته شدند و گنک منش مشهور گردید

دهرم پرستش سری بهگوان و کرم خیرات گهن گرفتن سوبها و نعیمی حاصیت

ذاتی او دعا نا زیست طریق بطور رر همتان است شادیی

در همه قوم می نماید کسی از قوم خیرات فرقه حماران گرفته بود به حمر و بر همن

معروف گشت اولاد او حمر و ابر همن گفته شد سوای قوم حماران خیرات کسی نمی گیرند

احوال قوم

چارج

احوال قوم چارج از زبی بهابهارت پوران بر بمهه تیور

کسی از اولاد گنگ خیرات مرده‌ها که از قوم برهمن احدی نمیگیرد گرفت چارج
نام یافت چارج در شاستر آنست که خیرات مرده‌ها و کفن کرد اولاد او چارج
گفته میشوند دهرم ایشان پرستش سری بهگوان و کرم دان مرده گرفتن و
رگویه برهمنان است لیکن این قوم را آمیزش نشست و برخاست با کسی خرقه خود بست
سوبهاو یعنی خواص ذاتی او فریب و دغاست طریق شادی در همقوم خود میسازند
در کار زنار و شادی از قوم هنود کسی ایشان را نمی طلبد

احوال قوم

بهوجکی

احوال قوم بهوجکی از روی مهابهارت پوران

کسی از قوم گنگ زن بیوه قوم باغبان در خانه انداخت پسر با و متولد گشت که
بعد بلوغ رسید صرف زنار در گلویش انداختند از علم بید و شاستر محروم ماند
هر چه بر مندر پارس ناتهه معبود مشرب جین دهرمیان میوه وغیره اجناس تحیه و خام
بطریق بهوجن که آنرا در بهاکا بهوگ و در فارسی نیاز گویند نهاده هشدند می خورد ازین
جهت نامش بهوجکی مقرر گردید دهرم ایشان پرستش سری بهگوان یعنی خدای
پاک و کرم نذر و نیاز پارس ناتهه خوردن است سوبهاو یعنی خاصیت فریب
سازی است طریق لوضع برهمنان است درشادی و غمی
هر چهار بران ناقوس می نوازند شخصی درین قوم نواختن بهیر که
نام سازی از قسم سازها که از مس و نقره بطور شهنا
ساخته می شود دنشیه گردد درشت سهیر پاوک نام اوست

احوال قوم کاری

کاڑی

احوال قوم کاپری از روی برهمه بیورت پوران و بالیو

شخصی از قوم بهوجکی نواختن بهیر که نام سازی از قسم سازها که از نقره و مس
بطور شهنا می باشد پیشه کرد در شاستر بهیر باوک نام اوست و در بهاکا کاپری
گویند کاپری آنکه در شادی بهیر نواخته پارچه ها در انعام می یابد اولاد او صرف
زنار در گلو دارند سوای این حکم چیز دیگر نیست دهرم ایشان پرستش سیری
بهگوان یعنی خدای پاک و کرم نواختن بهیر در شادیهاست چون طفلان هم
میرقصانند رهص دهاری گفته می شوند باقی همه طور برهمنان است سادی
در هم قوم خود می نمایند مذهب ایشان خارج از بید است سوبهاو
یعنی خاصیت بانواع فریب دولت دنیا حاصل کردنست

احوال بوذرگور

ڈکوت

احوال قوم داکوت از روی مهابهارت پوران

از قوم گنگ کسی زن بیوه قوم شودر بزوجیت درآورد و دان یعنی خیرات سنیچر که
زحل باشد از قسم روغن سیاه و پارچه و صابون وغیره گرفت بفراهم کردن
جنس خیرات هرجا که رسید باشش ڈاک شد اولاد او را بزبان شاستر ڈاکی و بهجه بهاکا
ڈاکوت گویند و درین فرقه کسی طرلوی تهکیت که تلبه راجه معروفست و شرح
احوال او در ذیل دروتیان نوشته شده جاری کرد این قوم ڈاک ڈکوت
و ڈاکی بکهشتی گرنی و سنیچر یعنی زحل را می پرستند کرم آنکه خرچین پارچه بر دوش
انداخته بگدائی خانه بخانه غله فراهم میکنند و سوبها و بعضی خواص ذاتی بمکر و دغا از
اند و حقن است و طریق آنکه از گوپی چندن قشقه تر بند یعنی سه خطه بر پیشانی می کشند
و تقوم همراه دارند و در دست لوٹه که ظرف برنجی بو شیدن آب باشد و بالای
آن کاسه برنجی و بر آن کاسه در کاسه خورد آهنی بصورت سنیچر ساخت آهن داشته روغن

سیاه وغیره در یوزه می نمایند صرف زنار در گلو دارند وشادی در هم قوم
میکنند وکیش ایشان خارج از بد ایست در نسل ایشان در عهد راجه
بهوج شهرا وجین بهدر نام شخصی پیدا گشت در علم نجوم مرتبه او بکمال رسید
سبب بندت شد پس یعنی حصول علم با وانکه کدام راهستی در عهد طفولیت
اورا از خانه بر داشته بطرف لنکا در جزیره دریای شور برده بود چون بهوش و
تمیز در آمد راهستی براو عاشق شد وچنانچه رسم راکهسان مردم خوارست
اورا نخوز داد وبخوبی در انجا در علم نجوم دستگاه تمام بهم رسانید چون تمیز نیک وبد
پیدا کرد دریافت که این مسکن وموطن راکهسانست بزور منتر علم نجوم از انجا به
پرواز آمده در وطن خود وارد گردید وشهره علمش در شهرها شهرت گرفت روزی
ماده اسپی حامله استاده بود مردمان از امتحان پرسیدند که این
اسپ ماده بچه نر خواهد زائید یا ماده گفت که بچه نر چنانچه بعد انقضای مدت

موعود حمل بچه نر پیدا شد ازان روز نقش اعتقادش بر صفحهٔ خاطر مردم درست نشست
سهدیو نام مرید کرد گرنت یعنی کتب های مطابق شاستر نجوم بمضمون دریافت
سعد و نحس کواکب در رسوم شادی و حال بارش باران و غیره مقدمات
جهان که در تعلق از نجوم دارند در زبان بهاکا تصنیف کرد و دوهره یعنی
اشعار آنهارا در بهاکا آرجا نامند چنانچه تا حال اظهار قوم بهدّر از کلام
شاستر نجوم مطابق می افتد اولاد او تمام بهدریه گفته میشوند در ضلع
مشرق میباشند دهرم و کرم و سوبهاو یعنی خواص آنها همه بطور ڈاکوت
است بعضی بعضی از قوم بهدّریه و ڈاکوت گوشت و شراب می خورند

احوال قوم فین

فیلبان

احوال قوم فیلبان از روی مهابهارت پوران

و برهمه بیورت پوران قضیه برهی راج

از زمرهٔ برهمنان کشی راه رست دین و آیین خود گذاشته کجروی اختیار کرده
بود احدی دختر خود را با او کتخدا ساخت اتفاقاً آن بیوه قوم تقابل را چنین
ساخته در خانه آمده است بعد چندی پسر ازو تولد گردید با در وید متیا بدیده
پسر بغایت خورم و شاد شدند هرگاه طفل بالغ گردید زنار که در میان گلش برهمنان
از واجبات است باو نصیب نگشت و از علوم شاستر محروم و مایوس
ماند ناچار برای حصول وجه قوت علم مطیع کردن فیل از استاد آموخته در سرکار
راجهها بکار گری خدمت فیل و اوقات گذاری نمود و فیلان کوه پیکر مست
قوی هیکل را از زور منتر یعنی افسون در قبضه اختیار خود آورد در زبان سنسکرت
هستپت و اهستپت و در لهجه بهاکا هاتهیوان و بزبان فارسی فیلبان نام یافت

اولاد او جمله همین پیشه گزیده باین نام نامور شدند بهتپت بمعنی پرورنده و
خدمت کننده و مطیع سازنده فیل است و انبشٹ نیز همین معنی دارد چون
کار حقیر اختیار کردند لهذا اشودر گفته میشود دهرم ایشان پرستش سری
کیشن و خدمت برهمن و ماده گاو و کرم پروردن فیل و توجه میکرد این
آن اوقات بسر کردن و طریق بطور کمتر شود و ان هست سوبهاو
یعنی خواص غضبانی و خشمگینی است و ازین قوم در دوره کلجگ از عهد
خلافت اسلامیه سلطان شهاب الدین غوری بسیاری از زور و اکثری
برضا مسلمان ساخت از زر و تبدیل ایمان دهرم و کرم و طریق هنود آن
گذاشته رو به اهل اسلام گزیدند و شادی در هم قوم مینمایند
و بعضی فیلبانان در دکن و طرف جی پور و غیره بر طریق اصلی
خود یعنی دوست هنود قائم اند و در دیگر دیار غیراز قوم مسلمان هنود مانده نمیشوند

بازی کر

احوال قوم ناربکیر از روی برهمه بورت پوران قصبه تیهراج

شخصی از قوم برهمن دهرم و کرم خود گذاشته بیوه زن قوم شودر را فریفته
در خانه انداخت زن مذکور حامله شده بعد نه ماه پسر زائید مادر و پدر مشاهدهٔ
صورت پسر خورسند شدند چون بحد بلوغ رسید و بسبب ولادت از
شکم زن قوم شودر از زنار محروم و از علوم بید و شاستر بی بهره ماند از
کدام برهمن علم جتیر و منتر که در شاستر اندرجال و نقاری سحر و ناربکیری
و نظربند گویند و موجد آن راجه اندر است بیاموخت از دانستن این علوم
اندرجالک و دربهاکاو فارسی ناربکیر نامش مقرر شد اولاد و جمله
اندرجالک گفته شدند دهرم ایشان پرستش راجه اندر و کرم پیشه
ناربکیری نمود داوقات بسر کردنست چاکری هم میکنند شوبهاو یعنی
خواص فریب و دغاست طریق اینکه دختر را در همقوم کتخدا میسازند در بیطالقه

بسیاری را بادشاهان مسلمان نموذند واکثری که بر مذهب اصلی خود قایم
اند جمله طریق آنها بطور کمتیرین شوذرنت و در ملک دکن میباشند
وضع اصلی این بود که بر سر آدم خدمتگذار کیسه کلان که در هندی تهلیه
نامند داشته پیش سرداران بازیگری نموده ذخیره نقد وجنس بانعام
می اندوختند ازان ها که مسلمان شدند ازتر ور تبدیل ایمان دین و آیین
اصلی گذاشته کیسه بر دوش خود نهاده میگردند وبعضی بهنگی محموله دو
تیاره که دریکی اسباب بازیگری ودر دیگری جانوران از قسم کبوتر
وغیره بر دوش ویک طفلک جمورا نام همراه دارند وطرفه تماشاهای
نظر فریب وهوش ربا مینمایند وبوالعجب قدرت ها بکار می برند

احوال بهان متی

بهان متی

احوال بهان متی از روی برهمه ویورت پوران قضیه

پرهتی راج و مهابهارت پوران لبتن پوران

زن بیوه قوم بازیگر که پیشه بازیگری اختیار کرد به بهان متی موسوم گشت بهان
در شاستر بمعنی روشنی هنر و متی صاحب آن را گویند زنان مذکوره هم
درین کار بس چابکدستی و چالاکی و چستی میکنند بهتیله یعنی کیسه پر از اسباب
بازیگری بر دوش داشته روبروی سرداران و روسای زمان عجیب
تماشا و غریب بازیهای سر و را فرا مینمایند دهرم کرم طریق خواص این
طائفه هیچو بازیگران است

احوال قوم حزن واله

خرس واله

احوال قوم خرس واله ارر وسیے

برهمه پورت پوران قضیه برهی راج

از قوم اندرجالک یعنی بازیگر شخصی که خرس پرورده رقصاینده و بوجه قرضداران آن اتفاقات گذاریی کرد بخرس واله موسوم شد اولاد او خرس واله نامیده شدند صرف یک کیسه یعنی تهیله بردوش و یک چوبدستی در دست داشته در بازار و کوچه بکوچه خرس رقصاینده و با او کشتی کرده وجه قوت پیدا میسازند اول این فرقه هنود دهرم و کرم و سوبهاو یعنی خاصیت ایشان و طریق بطور اندرجال واله بود از ورمسلمان شدن همه رویه هنودان گذاشته طریقه اهل اسلام گزیدند و اصلی قوم مسلمان که این پیشه کرنده اند به بلوچ نامزد اند پارچه برنگ گیروه از قسم چادر و غیره دارند شادی در هم قوم میکنند در ملک هند اهل این پیشه تمام مسلمان اند و در دیار دکن اکثر قوم هنود هستند

احوال قوم هود و عاد

میمون واله

احوال قوم هیمون واله از روی

برهمه بیورت پوران و قضیه پریتهی راج

از قوم بازیگر کسی هیمون پرورده و رقصیدن آموخت و وجه معاش از رقصانیدن آن پیدا کرد در شاستر کپی نرتک کپی بمعنی هیمون و نرتک رقصاننده و در بهاکا بندر واله نامش مقرر شد اولاد او بهمین نام موسوم گشتند ایشان جهولی یعنی کیسه گدائی و طبلک در دست دارند و یک جفت هیمون و یک بز کار آموخته همراه داشته در بدر و کوچه بکوچه بازار ببازار در شهر بشهر و دیار دریوزه کنان میگردند ازین فرقه که مسلمان شده اند دین و آیین آنها گشت و پیشه همانست و بهمان نام نامیده میشوند اصلی مسلمانان که این پیشه گزیدند بلوچ معروف اند

دفعه دویم احوال قوم چهتری برن سنکر آن

احوال قوم بجهرمان

چهٹری

احوال قوم چهتریان انتخاب از سری بهاگوت و مهابهارت و برهمه بورت پوران
کتب قدیم و پرتهی راج ساکها تصنیف کاشی ناتهه برهمن بارواڑی که بزبان
بهاکا پس از صد سال از وفات پرتهی راج گفته و بموجب پربند که کالیداس
برهمن ساکن اوجین در عهد راجه بهوج بشت سیوم راجه بکرماجیت
بلهجه سمسکرت تصنیف نمود برای حفاظت و حراست برهمنان که هنگام
عبادت و ریاضت از کسی نوع با بین عابدان تکلیف و تصدیعه نرسد برهماجی
قوم چهتری پیدا کرد درین فرقه دو بنس یعنی دو گروه اند یکی سورج بنس
دویم چندر بنس حقیقت سورج بنس بدینگونه است که برهماجی سوایم
بهو منو نام چهتری از بازوی راست با کاکل و زنار و با علم و سلاح پیدا نمود
سوایم بهو نام برهماجی و منو مرد گیانی یعنی آدم شناسنده و زیرک و چهتری، چهت
بمعنی زخم تری بمعنی رچها یعنی حفاظت است لفظ اصل زبان سمسکرت

کهتری است غلط العام چهتری میگویند و در شستر راج بوتر هم ایشان

را هند یعنی فرزند راجه ها و در بهاکا مخفف آن رجپوت رج بمعنی راجه و پوت

بمعنی پسر است و از بازوی چپ ست روپا نام زن ست بمعنی راست و

روپا شکیل پیدا نموده در جهت او در آورده او دو پسر یکی پربیپ برت

پربیپ بمعنی خوب و برت بمعنی نیت یعنی نیک نیت دویم اوتان پاد

اوتان بمعنی کلان و پاد بمعنی پا یعنی دراز پا بوجود آمده پربیپ برت بر

حکومت نشست جمبودیپ وغیره هفت دیپ یعنی هفت اقلیم و هفت

سمندر یعنی هفت دریای شور بر روی زمین ظاهر نمود بعد سه پشت نسل او منقطع

گشت و اوتان پاد پسر دوم بعد قطع نسل برادر راجگی یافت پسر او دهرو نام

بدعای نارد منی پسر برهما بعد وفات بر فلک ستاره شده او را قطب فلک

گویند اوتکل کلپ سموت سه پسر با و متولد شدند اوتکل ملک

او تکل آباد نموده بعد چندی فقر اختیار کرد و کلپ لا ولد شد سموت نیز اورنگ
آرا گشت پشت هفتم سموت سر پرتهو نام که از بازوی راست راجه
بین بعد وفات بعبادت برهمنان پیدا شده بود بنای قلعه و خندق
ها و جمله کارخانجات جهان از قسم آبادی شهرها و دیهه ها و قصبات
و تعیین صوبه جات و صنعت های خیاطی و نجاری و دیگر حرفه ها و قلعه آرائی
و غیره که پیش ازان در جهان نبود ایجاد کرد و نشیب و فراز زمین از
کوفته کمان هموار نمود و تمام رعایا بعدل وجود از خود راضی داشت راجه دهیه
پشت هشتم پرتهو را اول شصت هزار و بعد ازان ده هزار پسر تولد شدند بتلقین
نارد همه درویش کردند چون راجه دهیه انقطاع سلسله نسل خود دید و چاره
کردن آن منظور داشت همتای او در خانه اش آدتی نام دختر ولادت یافت
او را با کشف پسر مریچ شادی کرده داد با و سوریج نام یعنی آفتاب پسر خود گرفت

اورا شزاده دیو نام فرزند پیدا شد اول شزاده دیو سدیومن نام پسر پیدا
شده فوت کردند دوازده پسر متولد شدند اکهتوا کو نرک سرنات
دشت دہرشت گروک نرشنت پرکهدهر بنهک کوی پرکهدهر و کوی
دو از آن بعد ریاضت ترک جامه حیات نمودند پسران کروک پسر سوم
کاروک جهتری گفته میشوند بجانب کوه شمال می باشند و پسران دہرشت
پسر چهارم راد ہارشت چهتری میگویند لاکن نسل او جاری نماند سلسله نسل
نرک پسر پنجم بعد هشت پشت و نسل نرشنت پسر ششم بعد دوازده پشت
انقطاع یافت در پشت سیزدهم دشت پسر هفتم مرت نام راجه اشومید
جگ اسوه بمعنی اسپ میده بمعنی گوشت جگ بمعنی پوجا برای حصول
بهشت نموده تمام ظروف از طلا ساخته بود و در پشت دهم اوراجه
نیپال طرف کوه نیپال شال بوری آباد کرد و اولاد او نیپال جهتری گفته می شوند

و نسل شریات پسر هشتم جاری نشد در پشت ششم بهنک پسر نهم انگرس
نام پیدا شد اولاد او انگرس چهتری اند در گوشه جنوب و شرق می باشند
اکهشواکو پسر دهم راکهو کهیتی وغیره صد پسر پیدا شدند نود و هشت فقر اختیار
کردند و نسل کهوکهیتی که او را اشتادهم گویند و نیمی دو پسر جاری شد پسر کهوکهیتی
پوریحی او را اندریاه هم بسبب آنکه اندر بصورت نر گاو شده هنگام جنگ او را
بر خود سوار کنانیده بود و او بر کوهان نشسته گویند ککوستهه هم او را نامند
ککوت در سنسکرت به معنی کوهان است اولاد او را ککوستهه بنس و سورج
بنس گویند پشت هشتم پوریحی راجه بنو نام شاوستی پوری در گوشه جنوب
و شرق آباد کرد پشت دوم شو کولیاسو را که او را دهوندمار یعنی دیو کش هم
گویند بست و یک هزار پسر تولد شد دهوندمار را کهس یعنی دیو سوای سه پسر همه را
کشت و از آن جابه فقیر پوشیدند و نسل یکی در دهاسوه جاری گشت

یونناسوه پشت هشتم کوبلیاسوه چون پسر نداشت باین درد والم جانب
صحرا رفته بود به مکانی درویشی رسید درویش در ظرفی آب افسون
دمیده تولد فرزند نهاده بظرفی رفته بود او از غایت تشنگی بی اطلاع
حال آن آب بیاشامید بقدرت الهی فی الفور او را حمل ماند بعد نه ماه
مردمان شکم او را دریده طفل برآوردند چون طفل را بی شیر بی قرار
گشت راجه اندر در آنجا رسیده انگشت خود در دهانش بمکیدن داد
و گفت دایه این طفل منم ازین جهت مان دهاتا نامش نهادند مان یعنی
من دهاتا پرورش کننده و برهمنان بزور افسون پدرش زنده
ساختند او سلطنت به پسر بخشیده از جهان گذشت پشت نهم
مان دهاتا پسرش چنید نام به برهمنان راج و ملک و دولت و زن
و فرزند و جسم خود دان یعنی خیرات داده بود برهمنان بر او مهربان

شده

شده باز باو بخشند بد پشت چهارم هرش چندر چیت نام برکبار رزید اجدهیا

پوری آباد کرد پشت پنجم او باهوک راسپه بشکنید در صحرا پیش پیر خود بار رویی

فرزند رفت بدعای مرشد کاملش زوجه کلان او را فوراً حمل ماند و زوجه

های دیگرش ریکت و چند که خاصه ذات نسوان است از در رقیت این

معنی یکدام بهانه زن حامله را زهر خورانیدند بتوجه پیر اثر نکرد پسر ولادت یافت نامش

سگر نهادند در سنسکرت به معنی همراه و گر زهر را گویند و راجه سگر را همین جس و غیره

شصت هزار پسر تولد شدند سگر اشوه مید جک نموده بود و راجه اندر اسپ را

دزدیده به مکان کپل مُن که در پاتال لوک یعنی زیر زمین ریاضت مینمود بسته آمد

چون این خبر به راجه سگر رسید راجه سگر و همین جس پسر کلان او در خانه مانده

باقی جمله پسران برای تلاش اسپ بر کنار دریای شور رفته بعرض چهار صد

گروه و طول تمام دریای عمان از مغرب تا مشرق غار کندند چون بمکان

کبل من رسیدند بیک نگاه غضبش جمیله خاکستر شدند آن غار را ساگر
نامند بهاگرته بپشت ششم راجه سگر متصل کوه کیلاس ریاضت کرده
دریای گنگ را از روی زمین آورد در پشت ششم بهاگرته راجه بل در جوا به
بازی تمام سلطنت باخت در پشت یازدهم راجه بل راجه دسرت را رامچندر به
اوتار و بهرت دو پسر پیدا شدند رامچند راون را کشت و بر دریای شور
یعنی ساگر که شرح آن نوشته شده پل بست و لنکا را سوخت و در
اجودهیا سلطنت کرد و کشن پسر رامچندر از اجودهیا برخاسته در کوشاوتی
پوری از اجودهیا جانب جنوب که خود آباد کرده سکونت گرفت در پشت
پنجاه و هفتم کشن راجه بر از غلبه دشمنان کوشاوتی پوری را گذاشته بزور گڈه
متصل گوالیار آباد ساخته در آن بود و باش نمود بعد وفات راجه بر اولاد
او بمقام عبادت گالب نام رکهشیر که گلتا تیرته درین زمانه متصل دروازه

ارق

مشرق رویه جی پور معروفست بفاصله چهار کروه از ان جانب شمال در
دراینجا بن که از نام انبکادیبی مشهور است قلعه آمیر احداث نمودند و از اولاد
راجه پرسیکه نام شهر سیکر و کهیت سنکه کهتری ودوس سکه دوسا
ودو وسکه دودو همین قسم هر یک شهر آباد نموده در آن استقامت
ورزیدند ایشان را سورج بنس رگهوبنس در سنسکرت کش واه کشواه نام نگر
آه بمعنی گذاشتن چون کوشاوپی نگری را گذاشته بجای دیگر قیام کردند
ازین جهت کشواه گفته شدند و در زبان بهاکا کچهواهه گویند و در ایشان
ال بسیار اند گنگاروت راجاوت چوندوت شیخاوت
سادی کی همین طور هزارها اند تختگاه ایشان قلعه آمیر است و در
پشت ما پر دهم بهرت برادر راجه رامچندر مرو ملک مارواڑ آباد
کرد او را دو پسر مینڈه و هاڑه بیدا شدند مینڈه شهر و قلعه مینڈه

تا بفاصله سی کروه جانب جنوب از جودهپور آباد کرد و هاڈه کوٹه
و بوندی وغیره معمور ساخت اولاد هاڈه هاڈه گفته می شوند در اولاد
مبڈه جوده و بیکا دو برادر حقیقی پیدا شدند جوده جودهپور بیکا
باتفاق کاندهل نام عموی خود از جوده جنگ کرده بیکانیر شهر از
جودهپور سمت شمال آباد نمود از فرزندان کاندهل بهادر سنگه
شهر بهاده آباد کرد و از اولاد بیکا راج سنگه راجگڈه آباد نمود
وطن اصلی ایشان اجودهیا بود دیگر لو پسر بهرت از اجودهیا برآمده
در کیکی دیس واقعه گوشه مغرب و شمال کنار دریای شور ملک
خسر جد خویش قیام نمود و اولاد او از انجا برخاسته در آن ترک
دیس سمت غرب استقامت ورزیده ایشان سورج بنس
بهرت بنس باشنده مارواڑ مارواڑی و ساکنان راٹهه دیس

راتهور

راهتور اندر راتهه یعنی زمین ریگستان و بی آب را گویند در زمانی که اونگ
نام کهبیر در علاقه جودهپور بفاصله چند کروه میماند کشن چندر هنگام
مراجعت از دوارکا بمکان او فرود آمده از حسن خدمت کهبیر مذکور
خورسند و مسرور گردیده فرمودند که چیزی بخواه او عرض کرد که از
قلت آب در غایت تکلیف و اضطرابم چنانچه بهمین ارشاد کشن چندر از
مکان او تا جودهپور فراوانی آب شد و باقی در تمام ملک آب بسیار
کم است و سبب نبودن آب درین ضلع این است که رامچندر از مقام
لنکا خواسته بود که یک اگنی بان یعنی تیر آتشی برای خشک کردن
آب دریای شور که راه عبور نداده بود بر کند آخرش از معرفت
شدن او بقصور خود سمت پیکان نیز سر کرد از آن روز تا دو دو سه
صد دست درین سرزمین از زیر زمین آب نمی برآید و نیمی به
دوم

اکهشواکو از شراپ یعنی دعای بد برهمنان بمرد و باز برهمنان بر او مهربان

کردیده از جسم او متهل نام پسر پیدا آمده و جنک بسیم او را نامند

جنک به معنی انکه از صلب پدر بی شکم مادر پیدا شود و متهل متهلا

پوری آباد کرد و در پشت نوزدهم او سیر دهوج برای جک قلبه

طلا موجب حکم شاستر از دست خود رانده بود و هنگام قلبه رانی

از زیر زمین سیتا برآمد او را دختر خوانده با راجه رام چندر شادی

کرده داد در پشت سی و چهارم او کورکهه نام از دست دشمنان

شکست خورده کورکهه پور شهر در کوشه مشرق شمال آباد کرده

در آنجا استقامت کردند ایشان را سورج بنس و جنک بنس و متهلی

کورکهی و کوهی بسکو نیز و الهای ایشان بسیار اند

شرح حال چندر بنس پسر برهماجی اتری پسر او چندرما یعنی

ماه پسر او بده یعنی عطارد تا انجا نسل برهمن ماند   پسر عطارد پوروا
از شکم زن قوم چهتری پیدا شد و آینده نسل چهتریان جاری گشت چون
پوروا بغایت شکیل و جمیل بود بار دمن در محفل راجه توصیف
حسن و جمال او نمود اوربسی نام اچهرا یعنی حور بهشتی حال او شنیده
نادیده بعشق او شیفته و مبتلا گردیده از روضه رضوان بعرصه جهان
دوید به مکان او رسیده بتکلیف مباشرت پرداخت و مجوز مجامعت
شد پوروا ازین لطیفه غیبی خورسند و شاد شده تن برضا در داد
اوربسی چون او را بر جانب خود مایل دید اندیشید که مبادا تا آنی الحال مرا
نگذارد پس از راه فریب در آمده و ماندن خود تا حصول معاش خاطر بدل
خویش قرار داده دو بچه گوسفند آورده به پوروا گفت که باین عهد
پیش تو می باشم که تا این بچه های گوسفند نزد تو خواهند ماند در حد متعت

حاضر خواهم بود در صورت گم شدن فی الفور از تو جدا خواهم گشت بعد

وثوق عهد و پیمان به معاشرت پرداختند الوجی یحیی وغیره

شش پسر ازانها تولد گردیدند چهار فقیر شدند واز جی و الوتل جاری

گردید بعد ولادت فرزندان کدام گندهرپ یعنی نایک که در بهشت

میباشند از احوال خورند گو زجبر ناتیه آن گوسفندان از خانه پورروا

برد اورویسی فی الحال راه خلد گرفت پورروا بدنبال گندهرپ شتافته

گوسفندان را کشیده گرفت آن هر دو بچه را در بغل گرفته از خود بدگور

اظهار انکسار طلب کرده بچه ها را می نمود او جواب داد که اقرار من وقت

حالا آمدن من نخواهد شد این بچه ها را از بغل بگذار چنانچه ازان روز این مثل در

جهان یادگار مانده مصرعه بهر کا بچه چهوردو ٭ یعنی مصرع بچه گوسفند را بگذار ٭

نشست هشتم جی پسر پورروا کادهنی نام رهست وتی نام دختر پیدا شد

آن

آن دختر را از رچیک نام کهشتر قوم برهمن اولاد برگهو منسوب ساخت
از وجمدگن نام پسر پسیر او پرسرام که مبیت ویکم تبه چهتریان را قتل
نمود و کادهی جهتر رچیک را که لاولد بود باثر منتر رچیک بسوامتر نام
پسر از نطفه وشکم چهترانی پیدا گشت واو باسی سال ریاضت کرده
بهرمانی برهمایان یعنی قومیت برهمن یافت او را سوان شیهه وغیره یکصد
ویک پسر از شکم چهترانی تولد کردیدند صد پسر ازان بنا بر نافرمانی پدر ملیچهه که
خلاف آیین هنود باشند کردیدند و شنوان شیهه برصدر حکومت نشست
اولاد او کوسک چهتری گفته میشوند بر کنار دریای کوسکی میباشند
ایل پسر دویم پوروروا را چهار پسر نهوکه وچهتر برده وغیره پیدا گشتند
نهوکه را سوهوتر پسر چهتر برده را دو پسر گرت سمده و کاشیه پشت سیوم
گرت سمده شونک نام فقیر شد مردان او شونک گفته میشوند تا هنوز غایب

از نظر مردم کلجگ برکذر تبهٹور کیہا یعنی احوال کتاب ساشتر می شنوند
در پشت ششم کاشتپه پسر دویم سوہتر دہتون او تار شد علوم
بید کہ یعنی حکمت در جهان از وست پشت چہار دہم دہتون بہرگ
بہومی در ویش گشت بہو که پسر دویم الور اشتش پسر بیتی بیاتی
شریاتی سینتی بیتی کرتی بیتی شریاتی سینتی بیتی کرتی
هیچ از این تارک الدنیا شدند یاتی بعد پدر براورنگ سلطنت جا
یافت او را دو زوجه شش پسر جدو جیتو بسو درج انو
پورو پیدا شدند نسل جیتو و بسو و درج وانو جاری نشده و سلسله
تناسل پورو وجد واجرا یافت پورو با طاعت پدر بہو ر دم اسم
گشته بعد وفات پدر فرمان روا گردید در پشت شانزدهم
دوشنت بهنگام شکار ار شکن تلا نام دختر بسوامتر که بمقام

صحرا ولادتش از شکم مینکا نام حور بهشتی بوده مکان کن نوه رکهیشر که دختر مذکور

را پرورش نموده بفرزندی خود خواسته بود بهرت نام پسر تولد شد

در پشت چهارم او بریکشتر را دو پسر حی و هستی پیدا شدند حی را پسر

گرگ وغیره ولادت یافتند در پشت سوم گرگ رنت دیو بسیار

صاحب جود بود و سیوره ها و را اوتار خود گویند هستی هستناپور

کنار دریای گنگ بفاصله بست کروه از دهلی آباد ساخت با او اجمیڈه

دوی میڈه پرمیڈه سه پسر تولد کردیدند اجمیڈه را نیل و کهتنه وغیره

سه فرزند پیدا شدند اولاد اجمیڈه اجمیڈه چهتری گفته می شوند و اولاد

دوی میڈه را الوتینه گویند بهر پاسوه در پشت پنجم نیل پسر اجمیڈه را پنج

پسر مده کل لوی زن بریدیشوه کام پل سنجی آن پنج برادران پنج دهه

کنار دریای گنگ جانب گوشه مشرق و شمال متصل یکدیگر آباد کردند آن را

پانچال دیس گویند مدگل را دوود اس پسر و اهلیا نام دختر بود پس دختر
را گوتم رکهه شادی کرده داد دروپد پشت هشتم دوود اس را
دهرشته دیومن وغیره صد پسر و یک دختر دروپدی نام تولد کردید
دروپدی دختر را پنج پانڈوان که شرح حال آنها آینده نوشته خواهد
شد کتخدا کرد اولاد ایشان پانچال چهتری اند مسکن آنها پانچال دیس است
سمبرن پسر رکهشه فرزند دوم اجمیڈه برای شکار بصحرا رفته بود در آنجا
دختر سورج یعنی آفتاب ریاضت میکرد هر دو بملاقات همدیگر شاد شده
برضای خود ها باهم کتخدا شدند از و کورو نام پسر تولد گشت بعد سمبرن
اورنگ آرا شد کورو در تهانیسر که او را کورچهیتر گویند جگ کرد حد آن
چهل و هشت کروه است کوشه هست کورو را چهار پسر پرکهشت سودهنو
جهنو نشدهه تولد شد بعد اولاد سودهنو پشت ششم کورو را

چهار پسر بریهدرت کشاهنو پرتیگر جی دل بید استند اولاد جی دل جند بله
چهتری اند در پشت هشتم کشاهنو نبل پیدا شد اولاد او نند بله چهتری است
اندر پیگر حقیر کردید بریهدرت را که لا ولد بود بدعای رکهیشران یک فرزند از تبایا
دو پاره متولد شد پدرش چون او را اینچکاره دید آن هر دو پاره را از جا بیرون
انداخت قضارا در انجا جرا نام راکهشی یعنی زن عفریت میماند او بوی گوشت
خواهش خوردن که آن هر دو پاره از زمین برداشته تنها لا با هم ضم ساخت
آن هر دو پاره بقدرت الهی وصل شدند هر چند او جدا کرد متفرق نشدند
القصه زن مذکور آن پسر را بخدمت راجه رسانید چون راجه او را دید بیاخت
بفهمیدن حقیقت حال و معاینه حکمت ایزدی مسجود جناب پاکش شد
و جرا سنده نام پسر نهاد جرا نام راکهشی و سنده بمعنی پیوند است چون از
دست راکهشی آن دو پاره با هم پیوند شدند لهذا باین اسم موسوم گردید در

پشت دویم او پشنو نام پسر متولد گردید اولاد او را لسبنی چهبری گویند در

پشت دوازدهم جنهو پسر سوم کورو مهاراج پاب راسه پسر دلوالی شتنو

باهیکه دلوابی در مکان بدر منیاتهه تا حال ریاضت میکند بعد کلجگ خیبر

بش ازیس نو جاری خواهد کرد شتنو راسه پسر بهیشمه که او را دو شصت هزار

فیل بود و چیترانگد بچتر بیرج متولد شدند چیترانگد را گندهرب ها یعنی پاکان بهشت

در صحرا وقت جنگ کشتند بچتر بیرج تا زا کلف یعنی جهاب بمرد و بهیشمه شادی

نکرد بعد وفات چیترانگد و بچتر بیرج که لاولد بودند کسی صاحب ریاست نماند

و رعایا و ملک بی وارث شد آن زمان ست وتی زوجه شتنو تصور پیدا ساس

رکهیشر که موجد بوران بشاستر است و اوتار است نمود که بیشر کو فی الفور در

انجا موجود شد بعد دریافت حال قبول التماس کرده فرمود که زن های آن هر دو

را از پیش نگاه من برآرند زن چیترانگد و یک حرم او و زن بچتر بیرج هر سه

ازز و برویش گذشتند بقدرت الهی از اثر نظر رکهیسر مسطور هر سه را یکیک پسر
تولد شد در زمان سابق هم که پرسرام اوتار تمام چهتریان را کشته بود بر همنان
از زنان چهتریان چهتری پیدا نموده بودند بهمان طور الحال هم باید پس چهتریی
پیدا کرد حقیقت ولادت فرزندان بدین گونه زن اصل چرا که چشم پوشیده
از پیش بیدباس گذشت از و دهرت راشتر کور چشم که زور شصت هزار
فیل داشت و زن بچتر برج که بر جسم گل مالیده از روبرویش رفت از و
پاند و نام رنگ زرد و حرم چرا که بی باکانه و بی حجابانه از نظر گذشت از و
بدر پیدا شد در هر سه چون یکی کور چشم و دیگری سریت وال یعنی پرستار زاده
بود لهذا پاندو را راجه کردید بعد چندی دهرت راشتر را در جودهن و دساسن
وغیره صد پسر و یک دختر متولد گشت نام پسران کور و شد و ان کوروان
در هستناپور سکنت کردند پس از چندی راجه پاندو را از دو زوجه پنج

پسر راجه جدشتر و بهیم که زور ده هزار فیل در و بود و ارجن و نکل

و سهدیو پیدا کردند بعد فوت راجه پاندو نام این پنج پسر پاندو

و اولاد ایشان لقب پاندو هستند و دروپدی نام دختر راجه دروپد بزوجیت

این پنج برادر آمد وجه یک زن بودن پنجکس اینکه پدر دروپدی یک ماهی از

چوب آویخته منادی کرده بود که هرکه تیر بر ماهی زند دختر را در عقد نکاح

او خواهم آورد چنانچه تیر ارجن بر هدف رسید و دروپدی بنکاحش در

آمد چون معمول این پنج برادران بود که هرچه پدر یوزه می آوردند پیش

مادر نهاده حسب الحکم او باهم قسمت میکردند روزی که ارجن دروپدی

را آورد صرف همین قدر به مادر گفت که چیزی آورده ام و این نگفت که زن

در نکاح کرده آورده ام مادر بر طبق معمول [illegible] گفت که هر پنج تقسیم کرده بگیرند

هر یکی دروپدی را بطرف خود کشیدن گرفت چون از حکم مادر مجال عدول

نداشتند

نداشتند ناچار هر پنج پسر پاندو بهرسند شان مشترک گردیدند و پاندوان هم معه مادر و پدر

و زوجه در هستناپور استقامت ورزیدند چون فیما بین کوروان

و پاندوان که بنی عم بودند موافقت نماند دهرت راشتر برای

قیام پاندوان یعنی برادرزادگان بر کنار دریای جمن در کهاندو بن

یعنی صحرا دهلی نام شهر که دهلی کهنه مشهور است و آن را اندرپت هم گویند آباد

کرده داد و از آن یک زوجه دروپدی نام که بتعداد مدت معهود نزد هر یک می ماند به

بهر کس پنج پسر راجه جدشتر پرتی بندهیه به بهیم دهرت سین به ارجن شروتی

کیرتی به نکل شتانیک به سهدیو سرت کرما و از زوجه های دیگر راجه جدشتر

دیوک و به بهیم گهتوتکچ و ارجن بروباهن و ابهی منیو به سهدیو سوهوتر

به نکل نرمتر دیگر پسران تولد شدند و درجودهن وغیره پسران دهرت راشتر

را که کوروان لقب اند پچهمن وغیره یک یک پسر بهر یک متولد گشت پس از مصافی

مدتی راجه جدشتر در دهلی راجسوی جگ که دران امرت یعنی آب حیات

پیدا می شود نمود تمام کوروان حسب الطلب او از هستناپور بدهلی آمدند

و پوجا و دان یعنی خیرات راجه جدشتر دیده درجودهن در دل خود لعابت

حسد برد و ازان زمان میان ایشان بنای فساد و نزاع افتاده جنگهای

عظیم که شرح آن در کتاب مهابهارت ترجمهٔ فارسی مفصل گوشته است

واقع شد و للوکها کس از افواج طرفین کشته شدند بطرف درجودهن یعنی

کوروان اشوتهاما کرت برما کرپا آچارج سه کس در جنگ از چنگ اجل رهائی

یافته جان بسلامت بردند و در پاندوان هشت تن پنج پاندو و ششم درویدی

هفتم کرشن هشتم ساتوکی برادر کرشن زنده ماندند و راجه جدشتر بعد فتح

در هستناپور بر تخت سلطنت نشست بعد فوت شدن راجه جدشتر پاندوان

بر کهشت تیره راجه ارجن را بر مسند تحکم نشانیده بعد عبادت در مقام

بدرین

بدر میاهته جی از جهان گذشتند به برکهشت جنمی جی سرت سین هیم سین
روکم کیس چهار پسر تولد شدند راجه برکهشت بگزیدن مار جان شیرین
بجان آفرین سپرد جنمی جی پسرش از مارها عوض خون پدر گرفته جمله را در
آتش سوخت از هشتاد و دو نوع تچهک و باسک وغیره هشت قسم تا زنده
ماندند جایگه مارها در آتش سوخته بود ندان را سرپ دم که سفیدم از چند
بفاصله بست کروه جانب مشرق است میگویند و در شهر هستناپور
کنار دریای گنگ جگ دوازده سال نموده تمام کتب بید و پوران
از زبان بسکهه بوجی شنیده چنانچه از آن روز فهمیدن کتها یعنی احوال گذشت
ساسته جاری شده است در پشت دهم او سکهنته نام هستناپور
گذاشته در شهر دهلی بود و باش اختیار کرد و از آن هنگام دهلی پایه تخت
گردید در پشت چهاردهم سکهنیه کهیمک رانج پسر تو ور جوین بود

باکهل پنی هر پیدا شدند در پشت پنجم تو ور کهد انگلی راد و پسر بدن
پال و بهیت پیدا شدند پشت ششم بدن پال انک پال راج خود
به پریتهی راج اولاد چوهانان که احوال او آینده نوشته خواهد شد داده
خود چشم از جهان پوشید کالو پسر انگ پال از دهلی بر آمده در قلعه
گهو گهور بفاصله شش کروه از کیتهری در گوشه مغرب و جنوب قیام
نمود در پشت پنجم کالو جتهو که بر تمام جسم بقدر یک وجب موی داشت
پیدا شد اولاد او تا نهه پشت پنجم در گهو گهور مانده بعد از ان در شهر
کهندیله بفاصله پانزده کروه از گهو گهور بجانب جنوب و از انجا در موضع دیری
بتفاوت سی کروه از کهندیله بسمت غرب و از آنجا به مواضع راجلی و
گورانه هشت کروه از هانسی جانب مغرب و از انجا به بوانی و بهوانی
وغیره سکونت ورزیدند و یکهزار و چهار صد دهه آباد کردند لوم نشین

پاندو بنس تو ونبس جاتو بنس گفته میشود ازین فرقه که بعضی لطمع
ریاست و اکثری بزور پادشاهان مسلمان شده اند رنگهر نامیده
شدند زبان شاسته زن بمعنی قوم و گهر بمعنی تبدیل شد نست یعنی
بسبب تبدیل قومیت که از هنود مسلمان شدند این نام یافتند و بهٹ
پسر دویم کهد انگلی بهٹ نیر آباد نمود اولاد او همه تهٹی رجپوت اند و بهاٹی
هم گویند وطن آنها بهٹ نیر است از بهٹ نیر تا آن طرف حصار میباشند
چوهن پسر دوم کهشتیک را مهاراج نام پسر متولد گشت پسر او میو ملک
میواڑ آباد کرد در گوشه جنوب و غرب در پشت چهارم او تار نام قلعه تارا
گڈه در شهر اجمیر بنا نمود در پشت ششم او بیسل از سراپ یعنی دعای بد برهمنان
راکهس یعنی دیو شد و باز برهمنان مهربان شده گفتند که بالکیاس و
دو گهری صبح بحالت اصلی آدمی و باقی هشت پاس دو گهری کم راکهس خواهی ماند

واو در عالم عفریتی تمام مردم ملک خود را خورده ویران کرد چون
از دهوندها که مکان افتاده و ویران و در هندی زبان کهنده گویند
مردم را دهوند یعنی تلاش کرده خورد لهذا ایملک را ڈهوندار گویند و زوجه
اس که در حالت انسانی او حامله گشته باندیشه جان گرفته در دکهن رفته بود
درانجا فرزندی تولد گشت برهمنان قوم راجگی از لوح پیشانیش خوانده به
راج نام نهادند پسر مذکور بعمر دوازده سالگی که هنگام طلوع تیر شعور است
رسیده به مقتضای زیرکی و هوشمندی که آثار آن از جبین او پیدا بود بقول
انکه سالی که نکوست از بهارش پیداست از مادر پرسید که وطن اصلی ما
کجاست او بر حقیقت حال آگهی داد چنانچه پسر و مادر بسبب حب وطن آنجا
روانه گشتند و حینی هنگام صبح راجه بیل بحالت انسانی بود دوار و میواڑ و در
حضور راجه حاضر گشتند راجه پسر را دیده بسیار محظوظ و مسرور گشته کلمات محبت و

التفات

التفات نمود و گفت که درین حال بغایت در رنج و اذیتم من بصورت جاموس
خواهم شد مرا از جان گذشته ازین درد و بلا برهان و حسب الحکم پدر را از قید حیات
نجات داده ملک ویران آباد کرد و بموجب طلب آننگپال ناموی خود
به دهلی رفت ناموی آن کالو نام پسر خود را نیز او را خلافت ندیده و از ناصیه
حال پرتهی راج نشان رشد و ارجمندی مشاهده کرده خواست که عنان سلطنت
بدست او سپارد او انکار نموده گفت که بطور تجانیش گرفتن ملک و مال
کار برهمنان است و چهتریان بزور شمشیر میگیرند آننگپال ناچار در برگیان
حکومت آن ملک تمام پرتهی راج نبیره بابا داده خود در دریا غرق شده
جان داد یعنی جل پرواه شد چون پرتهی راج نبیره پایان موافق رسم مستمره که واکرده می
خورند بکشاد و مضمون نوشته نخواند به مجبوری بر سریر خلافت نشست بعد چندی
جی چند راجه قنوج وغیره راجهای اطراف و جوانب بخصومت برخاسته سلطان

شهاب الدین غوری را از ولایت برای امداد و کمک طلبیده نشسته با راجه پتهی

راج جنگ بر داختند محاربات عظیم رو بداد راجه پتهی راج شانزده مرتبه راجه

ها را شکست داد و سلطان شهاب الدین را اسیر کرده رها نمود و دفعه هفدهم بعد

سلطان شهاب الدین فتحیات گردیده پتهی راج را دستگیر ساخت و خود بر اورنک

سلطنت نشسته فرمان رواشد بعد گرفتاری پتهی راج چیت سنگه پسرش

از دیلی گریخته قلعه چتور را تعمیر نموده و زیر قلعه شهر آباد کرده در انجا اقامت

گزید و بعد چند مدت جی کیت پال نام پسر خود را بریاست سپرده ازین

دار فنا در گذشت روزی جیکیت پال بمکان بیرگاه نشسته مشغول تماشا بود

از دور دید که زنی دو سبوی پر از آب در هر دو بغل و طفلی بر دوش گرفته

براه میرفت ناگاه گاو میشی گریزان دوان از پیش او گذشت زن مذکور دستش

در زیر پا گرفت بقوت و توانائی او گاومیش همونجا بایستاد و در سبوها

چنین

جبتني نشد و بطفل آسيبي نرسيد راجه بمعاينه قوت و توانايي او متعجب شده
در دل گفت كه اگر ازين زن پسر پيدا شود بغايت توانا و زبردست
و قوي هيكل خواهد بود چون هنگام تفحص حال از زن مذكور قوم جاٹ و نام کنهیا بهنش
معلوم گشت برضاي پدر و مادرش در عقد نكاح خود آورد شنبهو و سيو و
دو پسر از جاتني مذكور و چهار پسر رانا وغيره از زن اصلي متولد شدند
جي كيت پال رانا پسر كلان را سلطنت بخشيده رحلت نمود جاتني با راجه
ستي شد يعني برسم هنودان خود را بالاش شوهر در آتش سوخت
چون فيمابين رانا و شنبهو و سيو برادران موافقت نيامد سيو
و شنبهو بملك دكن رفته شهر پونا و ستارا آباد كردند و سيو كه بسيار
صاحب جود بود به پسر نانا نام برهمن مرهٹه مهاراشت پيشوائي خود در روز شادي
زنار بر وقت بجا يعني در يوزه كه رسم برهمنانست تمام سلطنت عطا كرد اولاد

آن برهمن بسبب عهده پیش دیوانی ازان روز بپیشوا ایام یافتند وامرت
راو و باجی راو وغیره از نسل آنان هستند و اولاد سیو و شنبهو سری منت
خطاب دارند در زبان سمسکرت سری بمعنی لکهشمی یعنی دولت و منت
صاحب را گویند و تا حال معمول است که پیشوا برهمنان راکهی که پاره ابریشم باشد
بر زور سلونو پورنماشی ماه ساون که روز متبرک هنودان است بطور برهمنان
در دست اولاد سیو و شنبهو می‌بندد اولاد رانا را توم بنس پاندو بنس
چوهان بنس رانا بنس گویند و آنها را بسبب آنکه اولاد پرتهی راج راجه دهلی
اند هندپت یا پادشاه می‌نامند و تمام راجها با طاعت او میباشند پور
پسر سیوم کهیمک دهلی را گذاشته و راوچین اقامت ورزید در پشت
پنجم او راجه بکرماجیت در چهارده علوم کمال مهارت داشت و شجاع
و عادل و با سخا بود چون در روز نجم هزدهی حیات از دست بهتا در فع

میند

بیشد لهذا اورا پرد کهنه بهنجن ها رهم ملقبند و بیان سی و دو داستان زبان پوتلی ها
یعنی لعبتان که بر تخت راجه مذکور بطور تصاویر ساخته بودند و آن تخت را
سنگاسن بتیسی گویند از سخاوت و شجاعت و عفت و عدالت او بهشت تواجه
مسطور سمت یعنی سنه راجهای سابق را منسوخ کرده سموت نو از عهد جلوس
خود جاری کرد چون بعد از و نسل او راجه عظیم الشان و اولو العزم پیدا نشد تا حال
سمت او رایج است و مهی پال پسر او را دو فرزند مهاراج و بهوج بوجود آمدند
مهاراج از اوجین بطرف مشرق رفته در پرگنه نگبسار بنارس جانب شرق
قیام کرد به نهصد و هشتاد و چهار ده آباد ساخت اولاد او پنوار او خنبی گفته شدند
و بهوج در علوم شاستر دستگاه کمال داشت و در جود و کرم بی نظیر بود دیره او
اول در شکر پتهه اقامت کرده و بعد از و جکدیو نام پسرش در قنوج زد راجه
انجا رفت کالی دیبی بصورت زن برهمن شده ملکگالی خود را موسوم ساخته

در دربار راجه آمده هرروز زبان بمدح و ثنای راجه بکیتا و جگدیورا دیده

بیان سخاوت و عالی همتی او کرد و بموجب گفته راجه که دم از سخاوت خود

میزد بامتحان درخواست سر از جگدیو نمود او فی الفور بمقتضای شجاعت

ذاتی سر خود بریده نذر کرد برهمنی مذکور آن سر را در دست گرفته نزد راجه آمده

از او نیز همین سوال نمود راجه از جبن و خوف جان ساکت شده محجوب گشت

زن مذکور بمکان جگدیو رفته سرش بر تن نهاد بقوت و قدرت او که در حقیقت

دیبی بود سر با تن پیوند شد و جگدیو زنده گردید لیکن خط پیوند بر گلو نمودار ماند

اولاد جگدیو را تا حال نشان خط در گلو میباشد جگدیو از آنجا بملک هرباته آمده

در موضع سانوڑ علاقه داوری و لوبند وغیره سیی و دو دیهه معمور نموده

مسکنت گزید اولاد او توم مبنس باند و بنس و پنوار گفته میشوند در بیت

هفتم تاکهل پسر چهارم کهمک بد بهور متولد اولاد آنها اتوم مبنس

پانڈونبس یکهیل بنس بدهوربس گویند وطن اصلی ایشان دهلی است در
بدهور سکونت دارند پسر پنجم کهشیمک پنی هر اولاد او تومر بنس
پانڈونبس پنی هربنس گفته میشوند موطن ایشان دهلیست در ضلع پٹنه که
معروف به عظیم آباد است سکنی دارند در پشت ششم انو پسر دویم پیات
مهامن را دو پسر اوشتی نر و تتکشو پیدا شدند سوی پسر اوشتی نر راست پسر
سودیر ندر گیگی پیدا کردیدند سودیر سودیروبس ندر ندر دیس گیگی
گیگی دیس این هرسه کس سه ملک بنام خود ها جانب مغرب معمور ساختند در
پشت سیوم تتکشو پسر دویم مهامن بلی راجه پسر انگ بنگ کلنگ سوم
پنیدر تولد شدند انگ ملک انگ بنگ ملک بنگ که بنگاله است کلنگ
ملک کلنگ ضلع کلکته سودم ملک سودم ضلع عظیم آباد پنیدر تو پنیدر دیس
ضلع بارس در سمت مشرق آباد نمودند در پشت پنجم درج پسر سوم

بیات گاندهار دیس طرف مغرب آباد کرد پسر چهارم بیات جدو را
دو پسر پیدا شدند سهسرجیت کروشتا پسر سهسرجیت هیهی اولاد او را
زبان بهاکا هیهی هوجهتری گویند فیما بین ایشان و پرسرام عناد شده بود
سمت مشرق میباشند کروشتا پسر دوم جدو را در پشت دهم ستور نام
پسر واو را بسدیو وغیره هشت پسر پیدا شدند هنگام ولادت بسدیو آسمان
دیوتاها یعنی فرشتگان وغیره نجوشی بکه بسدیو کرشن اوتار خواهد شد
آنک یعنی مردنگ و دوندهبی یعنی نقاره شادیانه نواختند و بسدیو را
آنک دوندهبی نیز نامند او را کرشن و بلدیو که اوتار شدند وغیره هشت فرزند
متولد گردیدند کرشن بمجرد ولادت در موضع گوکل بخانه نند نام قوم اهیر که او را
از باعث پروردن ماده گاوان گوپال هم گویند تا دوازده سال پرورش یافت
چند مدت که ماده گاوان چرانید ازین جهت او را نیز گوپال خوانند چون ورزهای بسی

دیهه گوکل که آنها را گوپیان گویند رهس یعنی رقص نموده بود نرت بنام ایته
نت بزبان سهسکرت بمعنی رقص و بر خوب و بسبب قیام خانهٔ نند بدنندلال هم
نام او بست نند نام آن بپس و نندن لسپر را گویند بعد چندی در متهرا رفته کنس را که
متهرا از جان گشت جراسنده خسر کنس این خبر شنیده برای انتقام داماد خود از
ملک ویس صنلع گیا با جمعیت عظیم آمده با کرشن بجنگ مقابله شد هفده مرتبه
کرشن او را شکست داد دفعه هجدهم هزیمت خورده بدوارکا رفته قیام ورزید شانزده
هزار و یکصد و هشت زن بنکاح آورد از یکیک زن پردیومن وغیره ده ده پسر که
تعداد آن یک لک و شصت و یکهزار و هشتاد نفر باشد متولد گردیدند
کرشن بجز ناتهه بیزه را در دوارکا گذاشته با جمعیت اولاد و احفاد و زن و
بچه در پرپهاس نام جهتر یعنی پرستشگاه که از دوارکا بفاصله سی کروه در گوشه
مغرب و شمال است رفتند در انجا باتفاق فرزند و زن جنگ نموده تواضع

و ضیافت به ریهمان خود امید بند کرشن کثرت جماعه فرزندان دیده بدل اندیشه
کرد که از جنگ مهابهارت هم ایشان جان بسلامت برده اند چنان
تدبیر باید کرد که خود بخود با هم جنگیده کشته شوند و بس از بار ایشان زمین را سبک
ساخته بسیر آن جهان پردازم چنانچه بتاثیر خیال کرشن در ایشان فساد
برپا شده بنزاع یکدیگر حمله کشته شدند و بعد مقتول شدن ایشان کرشن چند روز
روانه بهشت گشتند ازان میان داروک نام رتهه بان که زنده مانده بود در دوارکا
آمده این خبر وحشت اثر به ارجن باتهه رسانید و گفت که روز هفتم دوارکا در آب بحر
عمان غرق خواهد شد ازانجا برده و معه اهل و عیال کوچ کرده باراده جای دیگر
قطع راه می نمودند که خبر غرق گشتن دوارکا شنیدند و در اثنای راه قوم بهیل
مال و اسباب ایشان بغارت بردند از آن روز تا حال در جهاری یعنی صحرای
پراز درختان خاردار دوارکا قوم بهیل راهزنی میکنند ارجن باتهه در متهرا وارد گشته

از سر نو به معموری شهر پرداخت درشتیت هم او کرد ولی شهر کرد ولی لقابل صنف
سیم گروه از مهرا جانب جنوب آباد کرد ایشان را قوم بیش یا ویش بیش
برشتنی بیش جاد و بیش میگویند یا اینجا همه اولاد ویس بیابت لپسر نهو که اند
و دهرم ایشان پرستش سیری بهگوان یعنی خدای پاک وخدمت باده کاو کرام
شجاعت و جوانمردی و چستی و چالاک بودن و در هر امر مستقل مزاج ماندن
و از میدان جنگ رخ نتافتن و به مقابله غنیم نبرد کردن و دان یعنی خیرات دادن
و حراست و پرورش رعایا نمودن است و سوبهاو یعنی خاصیت ذاتی چون
پیدایش ایشان از رجوگن یعنی بیوهار که عبارت از خور و پوشش و عشرت و عیش
و غیره امورات دنیاست لهذا در اوام لذات دنیوی که حکمرانی و انواع نشاط
و کامرانی است صرف اوقات دارند و بر این چار چیز که لازمه ریاست است کار
میکنند ساسام دام دنڈ بهید سام یعنی آمیختن با حریف دام زر داده

موافقت کردن و تدبیر و رمح بر حریف دست یافتن بهبید ندغا و فریب در
کارخانه غنیم نفاق انداختن طریق مدام شمشیر بکف داشتن و بر فیل و اسپ
وغیره سوار شدن و روز معرکه پوشاک جامه و دستار و هنگام کارزار زره پوشیدن
و خود و بعضی کلاه آهنی بر سر گذاشتن است در قوم خود گوت گذاشته شادی
نمایند در سورج بنس و چندر بنس و سورج بنس و سورج بنس و چندر بنس و
چندر بنس نسبت منسوب الهای ایشان که بجای خود ها نوشته شده در سحنا
یکجا قلمی گشته الهای سورج بنس کاروک نبال رگهوبنسی کچهواهه راٹهور
هاڈه گورکهی جنک بنسی گگوشته بنسی بهرت بنس میتهلی بنس الهای
چندر بنس کوشک بنس اجمیڈه بنس پانچالی چندیل تبدیل بنسی نسبی
توه تنبی تودر جاڈو چوهان پنوار بگهیله دیهوری بنی هر هنبی هو
جادو بنس بهٹی در هر دو بنس سوای این الهای بسیار اند در سورج

بنس

بنس رامچندر اوتار شده و در جدو بنس کرشن اوتار کرده و چهتری
را حکم نکاح سه زن است یکی از زن قوم خود دویم از زن قوم بیش

سیوم از زن قوم سودر فرزندی که از شکم زن چهتری پیدا شده اصل چهتری
و مولود شکم زن بیس بنس چهتری است که در بهاکا کهتری گویند

احوال قوم کرمی

کهتري

احوال قوم کهتری که بر آمد ایشان از راج چهتری بیس است

ابتدای قوم کهتری از راجه دهرت رشتر است که او زن بیس بنکاح آورده
بود دو لیسرا و یدیا بتسو که از شکم زن قوم بیس ولادت یافته به بیس چهتری که بزبان
سنسکرت کهت تری و در لهجه بهاها کاکهریت موسوم گشت و اولاد او
همین نام یافتند کهت بمعنی شش و تری بمعنی پرور دست از اختیار شش کرم
سه کرم چهتری یکی دان یعنی خیرات دادن دویم جگ کردن سیوم علم بید و
شاستر خواندن و سه کرم بیس یکی زراعت کنانیدن دویم ماده گاو پروردن
و فروختن و سیوم داد و ستد نمودن این اسم مسمی گردیدند دهرم ایشان پرستش
بهگوان یعنی خدای پاک و خدمت برهمن و ماده گاو و کرم تا اثر نطفه در جوانمردی
وارد و جنبسی چهل چهیدر یعنی ذوفنونی و دانشوری است و از اثر شکم مادر نسبت تجارت

و دو کاندارست و بعضی فارسی خوانده در فرقه اهل قلم چاکری می نمایند سوبهاو
بسبب پیدایش از نطفه چهتری که خواهش رجوگن و شکم زن بقال که خاصیت او
از رجوگن و تموگن یعنی به آمیزش دو قسم جهل چهید یعنی دانشوری و دو فنون نیز
خود مطلبی خاصه ذاتی هست ستوک و منتر گایتری ایشان موافق چهتریاست زنار
در گلو دارند در همقوم گوشت گذاشته نسبت شادی میارند و برهمن سارست که
طعام خانه کهتریان میخورند حقیقتش اینست که اصل سارست که بر دهرم خود قایم اند
نمیخورند و آنان که بطمع پروهت شدن که موجب حصول منفعت های دنیاست
خوردن اختیار کردند زنار و منتر گایتری آنها و کهتریان یکیاست و اصل سارستان
آنهارا شریک آب و نان نمیارند و فیمابین شان عقد نسبت نمی شوند و
زنار و منتر گایتری آنها جداست تا حکم راجه جیسنگهجی همه برهمنان از دست
چهتریان طعام میخوردند بعد ازان ترک شد حالا اگر احیاناً کسی از ده قوم برهمنان

از دست غیر کف طعام خورد از قومیت خارج میگردد شرح الهایی
کهتریان بدینگونه است ساکن موضع کهن ضلع پنجاب کهنی و متوطن موضع
کپور کپور همین قسم زبان قریات سکونت الهایی بسیار اند در وڑه و بهابڑه
وڈه بهوڑ که در قوم اند کیفیت آنها بدین منوال است که در هنگامیکه سلطان
علاءالدین غوری از ولایت در ملک هندوستان آمده با راجه پرتهی راج
جنگ نمود و شکست خورده بولایت خود گریخته بود در میان راه قوم کهتریان
که بدست آمدند اسیر کرده همراه برده هرگاه که بولایت رسید کهتریان
مذکور گفت که شما مسلمان شوند آنها دل برمرگ نهاده قبول نمودند ناچار
باختیار طریق مسلمانی حکم داد آنان از وسوسه تبدیل ایمان اطمینان یافته در ولایت
متصل کالاکڈه در گوشه شمال و غرب دهیه رڈلور بنام سرکرده قوم
خود که رڈر نام داشت آباد کرده سکونت ورزیدند چون سوای آن طایفه

کسی از قومیت شان در انجا نبود بتفاوت گوت فیما بین نسبت ها کردند پس از
مدتی دراز که راجه مان سنکه جی پور واله بولایت تهته ولایت را بزور تیغ
متصرف کشت و اهل ولایت را بتصعب کردن قبضه چوبین بر سمت شمشیر و خفتن
معکوس یعنی رو بزمین حکم داد در وقتها بحضور راجه آمده زبان بعرض باز کشادند که
سلطان علاء الدین ما را از هندوستان اسیر کرده آورده بود چون ما حال هیچ
تدبیر از دست ظلم او صورت رهائی نشد ناچار درین دیار توطن کرده بودیم
اکنون تمنای ما آنست که به هندوستان که وطن اصلی خود نقل کنیم مردمان ولایت
بفحوای این معنی بسیاری را متواری نموده و اکثری را از فریب بجاهای دیگر بردند باقی
جمله را راجه مان سنکه همراه خود به هندوستان آورد و اولاد ایشان در هندوستان
جابجا متفرق شدند لیکن از زمان ولایت و اختیار طریق مسلمانی باز در کهتریان
هند شده یک اکل و شرب نشدند در قوم روڑه هر کسی که زن بیوه قوم پس

از حیث

زوجیت خود آورد اولاد او بهابهره دهاهره نزگه زن بیوه میں در خانه

انداخت اولاد او وزبان شاستر استهی بهیت استهی بمعنی استخوان

وبهیت بمعنی شکستن یعنی استخوان شکستن ودر زبان بهاکا ڈده پهوڑ نام

شکستن

یافتند قوم روڑه بر شرافت اصلی ماندند ودر بهابهره وڈده پهوڑ در حسب ونسب

تفاوت افتاد دهرم ایشان وکرم مثل کهتری است وطریق همچو مسلمانان که

صرف برای نام زنار در گلو دارند وقشقه بر پیشانی نمکشند واچار وبچار یعنی

دست شستن وغسل وغیره برویه هنودان نمایند بعضی در هندوستان آمده

بروی آیین هنودان میکنند ریش بر رو وزلف های دراز وکاکل محض ستے

بر سر گذاشته موی سر تمام می تراشند ودهوتی بوضع هنهت می بندند

ودر صورت وسیرت ایشان غیر از کاکل وزنار از مسلمان فرقی نیست پکیه

از شکم زن قوم شود رسیده اشد شود رجهتری نام یافته تا تخم پدر دهرم

او بطور چهتریان و کرم ها بر شکم ها در زراعت و قلبه رانی کردن و چاکری و هر قسم
نمودن است صرف برای نام چهتریها اند حکم زنار ایشان انیست شادی در قوم
خود بسیار نند یکی از قوم چهتری دهرم و کرم خود گذاشته بیوه زن مصوری نمود بخانه
اند جهت فرزندی آنها ولادت یافت لسپر نند کور بالغ گشته با تخم پدر پیش بسلاح
و با تاثیر شکم ها در کار گوشت خواند و شبیه کشی و غیره آموخت و در سرکار راجها رفته
هنر خود ظاهر نمود راجگان به ملاحظه علم او شاد شده انعام دادند و در بسمکرت
نیتون چهتری و در بهاکا رجپوت رج بمعنی تخم و پوت بمعنی پسر ران بمعنی شکم
چهتری و بعضی زبان چهتری خورد هش نهادند اولاد او بهمان نامها نامزد
شدند چنانچه در عهد حال این فرقه بسیار است دهرم پرستش دیبی کرم سپاهیگری
و زراعت و پهلوانی و سوتها و دعاها نسبت طریق شادی در همقوم میمانند
نیم دستار بر سر و دهوتی خورد برای ستر و چادر بر دوش و کمر دارند و عصا

مدام بر دوش میکدارند در زمان پیشین جمله اوضاع واطوار ایشان بطور مرقومه اقتدار

بوده از عهد راجه بکرماجیت ازین قوم بعضی پیشه نجاری و برخی حرفه معماری

واکثری نغمه سرائی و رقاصی و بندی و بیلداری و آهنگری وغیره اختیار

نمودند وخود را رجپوت ظاهر ساختند ومیسازند اصل آنها از تفرقه رجپوت

است پیدایش این فرقه بعد سلطنت راجه جنمیجی پشت سیوم ماندو شده است

قوم میگویند

میواتي

احوال قوم سوانی که برآمه آن از قوم چهتریان است

اتری که از ده پسران برهماست پسر او چندرما یعنی ماه پسرش بده یعنی عطارد
تا اینجا نسل برهمن از پورورا پسر عطارد که از شکم زن چهتری متولد شد
نسل چهتری جاری گشت پسر پورورا آیو پسرش ججات پسر او دهنک پسر او
سوهوتر پسر او چیون و پسرش کرتی و پسر او راجه بسو راجه بسو در شهر چندیری
ضلع بندیل کهند فرمان روا بوده بعد چندی عنان سلطنت بقبضه اقتدار ارکان
دولت سپرده خود در صحرا رفته بعبادت معبود حقیقی پرداخت نزور ریاضتش اندر
راجه بزرگ یعنی بهشت بسیار ترسید که مبادا راج من گیرد به همین اندیشه که در
دلش جا گرفت پیش راجه مذکور که بلباس درویشی بود آمده گفت که از عبادت
تواند نشسته تا کم بسو جواب داد که من برای بهبود عاقبت خود متحمل بار ریاضت نشستم

به براي گرفتن مملکت تواند گفت که چون میان من و تو رابطه ارتباط استحکام
گرفت حالا رنج ریاضت مکش که اندر سرگ لوک یعنی بهشت منم و اندر مرت
لوک یعنی دنیا تو شدی و یک بمان یعنی سواریی که خواص آن اینست که
سوارش در آتش و آب و باد و خاک هر کجا که بخواهد برود و هیچ زحمت و
گزند باو نرسد به بسو داد و خود روانه سرگ لوک گردید و بسو بکیفیه اندر از عبادت
گاه برخاسته بر صدر حکمرانی نشست و روزی بر بمان مذکور سوار شده
سیر آسمان می‌نمود بسبب سیر آسمان او پرچر هم نام بسو شد اوپر بمعنی بالا و
چر به معنی سیر کننده بسو روزی برای شکار باطراف مغرب رفته بود در آنجا
زن خودش بیاد آمد و بتصور زن در حالت مستی قطره منی بر زمین چکید چون
از آن حالت بهوش آمد بخیال آنکه قطره شهوت هیچ من عابث رایگان خواهد
شد بر برگ درخت ڈاکهه یعنی پلاس قطره مذکور برداشت و برای احتیاط کنار کرد

را درگاه

را در کیاه سپید چون آن وقت از خادمان و بندگان کسی حاضر نبود اندیشه نمود که بدست
کدام کس بجانب و نسیم طایر نشین یعنی شکره از قسم باز که در آنجا بر آسمان پرواز مینمود
او را طلبیده برگ مذکور در منقارش نهاده گفت که بزوجه من برسان شکره مسطور
از آنجا پرواز کرده راهی خانه او بود که قضا را در اثنای راه شکره دیگر آن برگ را
پاره گوشت انگاشته خواست که از منقارش در رباید هنگام کشاکش برگ مسطور
از منقار هر دو رها شده در دریای جمن که آنجا روان بود افتاد منگانام ماهیی
که در حقیقت منکا اچهرا یعنی حور هستی که در محفل راجه اندر بقصور سهو در رقص و سرود
بسراپ یعنی دعای بد از صورت انسانی بشکل ماهی شده در دریا افتاده بود
آن برگ را با قطره منی بحلق فرو برد و بقدرت الهی ماهی مذکور حامله شد بعد چندی
ماهی مسطور در دام صیادی گرفتار شد چون صیاد ماهی را بخانه خود برده
شکمش شگافت بچه بصورت انسان بر آمد صیاد مشاهده این حال عجیب شگفت و

هراسان گشته براجه بسو که حاکم آنشهر بود اطلاع این ماجرای غریب نمود راجه
به استماع این خبر متحیر گردیده حکم باحضار طفل مذکور داد چون پسر از نظر
راجه گذشت راجه او را مشابه بصورت خود دیده حال را و شکار بیادش
آمد طفل را از صیادش گرفته به پرورش او حکم داد و برهمنان و منجمان را طلب نموده
برای تیاری زایچه اش ارشاد کرد هر چند اختر شناسان در دریای تلاش
حال طالعش دست و پا شنا زدند ساحل مقصود مفقود دیدند یعنی چون
زمان ولادتش معلوم نبود درستی زایچه و دریافت سعد و نحس کواکب طالع او بخوبی صورت
نبست ناچار بقوت علم و صلاح وقت زایچه درست نموده از باعث ولادت
شکم ماهی نامش متس که در سمسکرت ماهی را گویند نهادند چون پسر بالغ شد راجه
خدمت چتری گری فوج باو بخشید و بعد چند مدت از شهر چندیری جانب مغرب ملکی
آباد کرد و آن ملک از نام آن راجه متس دیس موسوم گشت و در بهاکا آن را

میوت

میوات گویند و باشندگان آنجا مِس چهتری گفته شدند چند رسن و متن گوت
اند دهرم آنها لوچای سیری پهلوان و خدمت برهمن و ناده کاو هت و کرم
بستن سلاح و جستن حریف و کشتن دزدان و حرمت و حفاظت رعایا بود بسبب
ریاست نام راجگی باقیه بودند بسبب پیدایش از شکم ماهی قلب ایشان
که تموگنی یعنی مملو به نکوهیده خصایلی است معهذا ادعا نازی و دزدی سوبهاو
یعنی خواص ذاتی ایشا نیست در اوایل حال همه طریق این فرقه بطور چهتریان
بود بعد امتداد زمان بسیار که در دهلی غلبه مسلمانان شد و اهل اسلام
صاحب تخت و دیهیم گردیدند اکثری از آنها بطمع ریاست برضای خود و جمعی
بزور مسلمان شدند و بعضی بحالت اصلی ماندند جمعی که بی دین گشتند دهرم
و کرم شان منقلب گشت و میو نام یافتند و اعتقاد برهمن و ناده کاو
کهٹ درشن یعنی شش مشرب درویشان جوگی جنگم سیوڑا سنیاسی

درویش بمعنی برهمن برهمن کده هستند و خلاف سابق قزاقی و رهزنی
و زراعت کردن و ملازمی و غیره پیشه ها اختیار کردند پوشش اصلی ایشان
برای ستر عورت بطور لنگوٹ از پیش دراز و از پس کوتاه و یک چادر و دستار
کم عرض که آن را پهنیٹه گویند و بوضع کج مج بر سر می نهند است و جمله سلاح
می بندند و برچهی مروفت در دست دارند و کراو یعنی زن بیوه در نکاح
آوردن درین قوم رایج است ساکنان هر قوم ملک میوات را میواتی گویند
سرحد ملک میوات این شرح است حد جانب شرق هوڈل و پلول حد سمت غرب
سوهنه و بهوڑه حد طرف جنوب قلعه و نگینه و الور حد سوی شمال دهلی کهنه سوای
این حدود محدوده این قوم جایی دیگر نمی باشند برائی وجه معیشت در هر ملک در هر شهر میروند و ملازم
اندازیان سابق درین قوم بعضی هنود بودند حالا بالکل ایشان هنود با مشیو و جمله مسلمانند

احوال برن سنکر قوم جهتیرے

احوال قوم دهاٹ

بهات

احوال قوم بهات یعنی بادفروش که برآمد آن از قوم سوت شده از زوجۀ بیو پوران بهات‌ها از قصبۀ بیراج

شخصی از قوم چهتری دهرم کرم خود گذاشته هرزه گردی می‌نمود اتفاقاً زن بیوه قوم برهمن را بزوجیت خود آورد و ازو پسر تولد شد لوم هرشنه نامش نهاد لوم روم بمعنی موی و هرشنه بمعنی ملایم است یعنی موهای نرم و ملایم داشت بید زنار در گلویش انداخت و علم بید شاستر بسبب تفاوت در اصل نصیب او نشد روزی بخدمت بیدباس جی که مصنف هژده پوران و دیگر شاسترهاست و بید را او در عرصۀ جهان ظاهر کرده و رواج داده برای تحصیل علم رفت بیدباس بدریافت حقیقت اصلش بید نیاموخت هژده پوران آموخت لوم هرشنه مذکور بعد اکتساب و تکمیل علوم در نیمشارن که آن را عوام نیکهار مسرک گویند و جای مذکور از خیرآباد علاقۀ نواب لکهنو واله بفاصله

دوازده کروه جانب شمال واقع و تیرتهه یعنی معبد و غسل گاه بزرگ و نامی است و
برهماجی در آنجا جگ نموده بود و پوران‌ها خوانده دقایق مضامینش تمام برهمنان
فهمانید چنانچه از آن روز خواندن هجده پوران در دنیا رایج گشته اولاد او سوت
گفته شدند بزبان سنسکرت سوت آنست که پدرش چهتری و مادرش برهمنی باشد غیر
از پوران خوانی دخل در علمی دیگر نداشتند و از قدیم الایام خواندن پوران منحصر بر
این فرقه بود الحال در دوره کلجگ برهمنان هم بمجبوری بنابر حصول وجه معاش خلاف
رسم و آیین خود میخوانند هرچند قوم برهمن را بجز خواندن بید کهت شاستر حکم نیست
لیکن در حالت رنج شاقه و عسر فاقه و بهم نرسیدن وجه قوت بوجهی من الوجوه اهم
در شاستر نوشته است که بد پو بجبوی ششتر و بیجوی یعنی از علم شاستر
خواه از پیشه سپه گری اوقات بسر کند از این کار اختیار کردند اولاد سوت سوت
گفته شدند و پوران پتش هم این را گویند اکنون سوده گفته میشوند سوده در شاستر

کبرت

کمترین قوم را گویند طریقه خواندن پوران در ایشان ترک شده صرف زنار در گلو
دارند و کرم افعال حسنه بسیار بند در ملک شمال جانب پنجاب این قوم بسیار است
دهرم ایشان پرستش سری بهگوان یعنی خدای پاک و خدمت برهمن و ماده گاو موجود است
کرم خواندن پوران بود حالا متروک است سوبهاو یعنی خواص منفعت رسانی دیگرانست
طریق شادی در همقوم مینمایند و خورش و پوشش بطور برهمنانست بعد جدایی
کسی از اولاد شود دو زن بیوه قوم لقابل زوجیت خواست هردو از قوم
خارج گردیدند پسری با ایشان ولادت یافت هرگاه بالغ گشت زنار در گلوبش
انداخت چون برن سنکر درجه دوم بود لهذا از علوم بید و شاستر هیچ نصیب او
نشد از کسی منتر یعنی افسون کالی دیبی آموخت و در مکانی علیحده نشسته بجپ یعنی ورد
وظیفه افسون مسطور مشغول گشت گوشت و شراب که بهوگ یعنی خورش دیبی است در
نهاد چون مدتی به همین وتیره مگذشت روزی دیبی جی را او مهربان شده دیدار

نمود بل و بهیبت یعنی نذر بسیار گذرانیده زبان بمدح و ثنا گشود دمیی جی فرمود

که چیزی بخواه گفت که تمنا هم همین است که مردم دنیا عقیده و ارادت من

در دل آرند دمیی جی بر یعنی دعای نیک داد که چهند بدیا یعنی گفتن و تصنیف

کردن کبت و دوهره وغیره بتو خواهد آمد این سخن گفته از نظر پنهان شد شخص

مذکور پس از پیل مرام از آنجا برخاسته بخانه آمد و بهمین ارشاد و دعای دمیی جی

باطن تیره اش روشن و ذهن ناقصش کامل گشت گفتن کبت و چهند و چهپیه و

دوهره که این را پنگل شاستر گویند شروع کرد و بحر طبعش نزاوتش مضامین

برجسته موج زن شد هرگاه کتب این علم تصنیف نمود نذر بار راجهای

هنود رنبس و سورج بنس رقم کتب دیگر بمضمون حالات جنگ و جدل و

عدل و داد و جود و سخا و جاه وغیره بزرگان آنها و راجهای مذکور که بظهور

آمده بودند نادیده و ناشنیده بدیهه تصنیف کرد راجها لغایته محظوظ گشته بعطای

الغایت

انعامات نقد و جنس و فیل و اسپ دادن حالش مالامال نمودند چون در گفتن
و طرز خواندن کتب ید طولی داشت نامش بابه دوک شد در سنسکرت بابه
دوک بمعنی آنست که بآواز بلند خواند در لهجه بهاکا بهات بمعنی آنکه جابجا گردد
اولاد او همه بهات گفته میشوند بانی این علم از ابتدا همین قوم بهات بودند و
هستند و اینعلم تعلق بذات ایشان داشت و درین دوره کلجگ از عهد راجه بیر بهیم
راج بعضی برهمنان گور وغیره هم این کار اختیار کرده اند به بهات موسوم اند هر م
ایشان پرستیدن سری کالی دیوی و کرم در دربار راجها و شادی و غمی اقوام هنود
اشراف کتب ها خوانده بوجه انعامات اوقات میگذرانند طریق اینکه در دست
کتار که قسم حربه هست دارند و قشقه صندل بوضع ترپند یعنی سه خط بر پیشانی میکشند
و در گلو مالای رودراج دانهای کلان که قسمی از ثمر درخت صحرائی میباشد
دارند بعضی جامه و بعضی انگه که نوع پارچه پوشیدنیست میپوشند و لوته یعنی ظرف

برنجی آب نوشی همیشه در دست دارند بهاٹ اصلی در قوم خود و بهاٹ نقلی یعنی برهمنان
کوڑ وغیره در قوم خویش نسبت شادی نمایند وازین فرقه بهات که در عهد خلافت
سلطان شهاب الدین غوری مسلمان شدند خطاب رایی از حضور بادشاه یافتند
بلکه بطمع خطاب در دین اسلام آمدند اولاد آنها برایی معروف اند صرف زی
و دین مسلمان گزیده اند باقی عقیده دیبی جی و پوشاک و گفتار بطور هنود دارند بهاٹ
یعنی خواص ذاتی این طایفه بسیار گوئی و دغابازی است

احوال قوم منتری جن

کلاونت

احوال قوم هندی جن یعنی کلاونت از روی رسمه پورت
پوران و مهابهارت پوران و شیو پوران

شخصی از قوم بهاٹ یعنی باد فروش زن بیوه قوم باغبان نزد خود آورد از و
فرزند ولادت یافت هرگاه پسر بالغ شد زنار باو نصیب نگشت تمیز پیدا کرده بتحصیل
گندهرپ بدیا یعنی علم موسیقی مشغول گردید چنانچه باصول آن که کهرج وغیره سُر و سرهما
تال وغیره تال و ادتم وغیره سه گرام باشد مهارت پیدا کرده و برسرانیدن بهیرو وغیره
راگ قادر شده و نواختن انواع سازها مثل بین و قانون و مردنگ و جل ترنگ
وغیره و رقصیدن سنگیت وغیره نرت یعنی رقص آموخته هرگاه مشق در هر امر
بکمال رسانید در سرکار راجهای سورج بنس و سوم بنس هنر و جوهر خود آشکار ساخت و
به عطای خلاع و زر نقد کلاه افتخار بر آسمان انداخت و به استکمال و اکتساب

این فن بندی جن هاش افتاده درشا بتر بندی خوش میرائیده و جن آدم را
گویند و در بهاها کاکلاوت خوانند کلا بمعنی هنر و وت بمعنی جایی که کلا دران باشد
اولاد او بندی جن و کلاوت گفته میشوند دهرم ایشان پرستش پیر دیبی
و خدمت برهمن و ماده گاو و کرم اوقات گذاری بروجه انعام سرایندگی است
سوبهاو یعنی خاصیت چرب زبانی و خوش آمد گویی است و طریق بسیار بادر
دست داشته در محافل و مجالس سرداران می نوازند و می سرایند پوشاک
نفیس می پوشند و شادی در همقوم میکنند و سرائیدن و نواختن و رقصیدن
پیشه اصلی این قوم است و دیگران از هر قوم برای وجه قوت و بعضی بشوق طبع خود
که بتقلید اختیار کرده اند آنها را عطائی گویند از قوم بندی جن نبر کسی زن بیوه
باغبان در خانه انداخت پسری از و متولد شد بالغ شده زنار به گلو پوشش
هیشاد علم جهند که ازان استعداد گفتن کبت شود خوانده کبت ها مضمون جنگ

جمل و مجادلات

جدل و مجاربات راجها که در بهاها کا شاکا گویند جود تصنیف کرده و نظم هم زاد اوستادان
دیگر یاوکرفته بمقام جنگ باهنک خواندن اختیار کرده اش را نا بزبان بهاها کا متقرر
شد را نامعنی انکه در رن که جای جنگ باشد کبت ها خوانداولاد او جمله
را ناکفته میشوند دهرم ایشان پرستش دیبی جی وکرم و طریق تسلی قوم بهاتْ
است در سیو بها و یعنی خواص غصه و روخوشی آید گویست درین فرقه قوم
بهات همین قدر فرق هست که بهاتْ صرف در شادی ها و حضور راجگان
کبت می خواند این طایفه در همه جا چه شادی و سرکار راجها و جنگ گاه ها کبت
میخوانند و در دست رباب نام ساز دارند و به جس کهنن یعنی ثنا خوانی راجها
معاش پیدا کرده میخورند وازین قوم که در عهد سلاطین مسلمان شدند
عقیده کالی دیبی جی بطور هنودان داشته باقی تمام رو به اهل اسلام دارند

احوال برادر قوم تبت

بیسوا

احوال برآمد قوم میسا یعنی کیجین از ربی هوی شوتر بوران و

بر همه یورت یوران اکی یوران بهوجیب برتید و قصه تربی راج

و شیو یوران و اسکند یوران لنک یوران از مرکوش

یکی از قوم هندی چنین یعنی کلاونت دهرم و کرم خود که پیشه بیوه زن قوم شود
خورد یعنی باغبان در خانه اند جهت هردو از قومیت بدر شدند بقدرت الهی یک پسر و
یک دختر با آنها تولد شد چون برای قوت بسبب اخراج از قومیت تکلیف بسیار کشیدن
گرفتند شوهر و زن هردو با هم صلاح کرده به مجبوری بنا بر شکم پروری دختر را رقصیدن
و پسر را نواختن سازها از قسم اوج یعنی طبله وغیره آموختند چنانچه تا تاثیر تخم پدر طفل علم
سرائیدگی و سازندگی هر قسم ساز و با اثر شکم مادر بیحیائی و دختر تا اثر نطفه پدر سرائیدن
و رقصیدن و تاثیر شکم مادر بی شرمی و شوخ چشمی که طریقه زنان قوم باغبان از نشستن
و گردیدن کوچه و بازارها به کل فرد شیئی است چسپک رانی و عشوه گری و دلبری
بکمال رسانیده هر چهار یعنی مادر و پدر و پسر و دختر بحضور راجهها رفته هنر خود ظاهر
نمودند و جمله ارباب محفل را خوش الحالی و نغمه سرائی و غرایب خوانی و دست و پا جنبانی
و ناز و کرشمه و چشم گردانی ها محو و متوجه و مهربان ساخته راجگان از مشاهده رقص

و سماع

واستماع سرود خوشنود گشته بعطای انواع انعامات نواختند و آینده را وجه
قوت و انعام مقرر ساختند و در سنسکرت نام پدر پاتک و نام مادر ناگیه و نام پسر اورج
بادک اورج بمعنی طبله و بادک نوازنده و ماردنگک ماردنگ بمعنی مردنگ اک بمعنی
نوازنده و قوم ساق و نام دختر رکی یعنی رقصنده و بیسیا یعنی لولی هم بستر شونده
مرد و اپسترا هندی اچهرا یعنی حور دنیا و گنکا یعنی روسپی سرود کننده نامش نهادند
اولاد او به همان نام ها موسوم گردیدند اگر کسی طفل و دختر پیدا نشود از قوم های
باغبان و چهیپی و نجار وغیره بقیمت خریده علم و پیشه خود ها می آموزند مردم
ایشان پرستش سری دیبی جی و خدمت برهمن و ماده گاو نمودن و کرم از رقص
و سرود و زناکاری وجه معاش پیدا کرده اوقات بسر کردن است سوبهاو یعنی
خاصیت ذاتی دغابازی و خود مطلبی و فیلسوفی و زناکاریست طریق شادی
در هم قوم میمانید و شادی دختر کسی برابی نام کرده پس از شکستن بکر داماد را لعل یکدو روز

رخصت میکنند و دختر را بر سر بازار به آرایش تمام نشانیده پیشه زناکاری
ازو میکنانند و بعضی دختران باکره را با بهرداران هم بستر ساخته نقد و
جنس بسیار بعوض سکستگی بکر میگیرند و من بعد بوجه حصول مزد زناکاری
شان اوقات میگذرانند و طفلان را با هم قوم شادی کرده سنه هارا دریده
میدارند و از آنها کسب میکنانند اصل قوم این بیت در زبان کلکجک رنبهای
قوم رجپوت خورده و باغبان و کاذر و روغن کر و نجار وغیره این پیشه پیش
گرفته بیسیا گفته میشوند بعد چندمدت که اصلی بیسیا مسلمان شدند مسلمان بیسیا نامیده
گشتند و بیسیای قوم هنود در دیس بهاکارامخی و بهگتن و گنکا معروف گردیدند و
این طایفه غیر از فرقه هنود با قوم مسلمان هم بستر نمیشوند هر که و هر که ازین
گروه با مسلمان رابطه آشنائی مینمایند برای نام در زمره قوم هنود مانده از
قومیت خارج میگردد و بیسیای مسلمان کنچنی و طوایف و وارنان او کنچن گفته

میشوند و در سه فرقه در آستانه‌ای قید هنود و مسلمان نیست و غیر از زاهد و زنی
و کشایش ابواب روزی ایشان بدین آیین میکنند و درین هر دو فرقه نیز تکلی رقص و سرود
کننده و گلکا سرائنده و رام جنی روبروی تهاکران رقص کننده و همچنین جدمت
کننده تهاکران و بسبب داشتن طلاکنجنی و از آن سکی مدامی بزر و زیور و پوشاک
و لباس الیترا و باستدعای خوشی و شادمانی جمله مردم جهان منگلامکهی نامند
میشوند و آنانکه صرف پیشه زناکاری مینمایند از هم بستری مردم بیبا و کسبی و دردیس
بهاکا نالرادی معروف اند و آنکه پچک هم نام آنهاست پس از زنان دراز
زنان بعضی اقوام برهمی به تکلیف معیشت و اکثری برای حظ نفس خود که انکار اختیار
کردند بهمان نامهای مرقومه الصدر نامزد گردیدند و بعضی زنان قوم بیراگی
سنجوگی که این پیشه کزنند بهمین نام نامند این همه زنان زنا پیشه و معصیت اندیشه
مدام خود را بزر و گوهر و پوشاک هر هفت نموده بر دروازه‌ها می‌نشینند و بدل اوقات بیبی

مردم زنا کاری می پردازند پوشاک زنهای قوم هنود بطور هنودان و پوشش
نسوان قوم مسلمان بطرز مسلمانانست و در محلات راجه ها که بموجب حکم
پرستاران محل را علم رقص و سازندگی و ناز و کرشمه می آموزند آنان اندرون
محل در محفل نسوان می رقصند و از پرده بیرون نمی آیند و سوای ذات راجه با کسی هم بستر
نمیشوند و بر دهرم هنودان مستقیم میباشند و صورت ملیحه ها نمی بینید و پوشاک همچو زنهای
قوم هنود میپوشند در کلو مالا یعنی تسبیح دارند و قشقه روی لی که برنگ سرخ باشد
بر پیشانی میکشند و در میان ایشان مرد ماندن نمی باید بلکه با آموختن علم موسیقی و
رقص نسبه صورت مردمی مینهند اد در سمسکرت نرتکی پاتر نام آنها شد و در بهاکا
رقصنده پاتر گویند این قوم سوای محلات راجها در هیچ جا نمیتید و درین فرقه
که دختر پیدا میشود او هم همین کار می آموزد و پسر را بعد بلوغیت از محل بر آورده بکار
چاکری سرکار دارند و او حیله سرکار گفته میشود و درین طایفه هر قوم از قسم نجار و باغبان

دیگره می

وغیره می آمیزند چون قوم بیسیا که بازاریست اندرون محل رفتن نمی یابد بعهد ارای
تفریح طبع امرا و روسامیان محل این گروه قرار یافته اگرچه ایشان از فرقه کنیزان
اند لیکن بآموختن رقص و سرود بازتر مشهور اند بعد چندی در عهد راجه بکرماجیت
یکی از قوم کنچن هنود بیوه زن قوم نٹ یعنی دارباز در خانه انداخت هر دو از دات
مدبر شدند دختری از آنها ولادت یافت هرگاه دختر بالغ گشت رقص و سرود
آموخت در سنسکرت اتی رتکی اتی یعنی بسیار و رتکی رقصنده و در دیس بهاکا
بسبب اینکه چون بآثر سکم بادر بحسب دختر تمام میرقصند هوڈکنی نامش مشهور شد اولاد او
همین نام بهانا مذکور دیدند دهرم و کرم و سوبهاو جمله بطور بیسیاست و در طریق
تفاوت بسیار ست که این فرقه خلاف آنها چرکین و بلین میباشند و شادی
در هم قوم می نمایند قوم بیسیا در ذات از همه اشرف و این طایفه از آنها
کمتر اند الحال برای سکم پروری زنهای قوم نٹ و قوم ڈوم و قوم

بکنجر و قوم زانا هم این کار می کنند

بنجارا

احوال قوم چارن یعنی بنجاره از روی برهمه بیورت
پوران و مهابهارت پوران و قصه پرتهی راج

از قوم بهات یعنی باد فروش شخصی زن بیوه بقابل زوجیت خود ساخت پسری
از متولد شد از زنار وغیره بی نصیب ماند علم چهند آموخته در دربار راجها
وجنگ گاه ها و شادی راجه ها وغیره کبت خواند چارن در بهاکا
نام او شد چارن انکه در هر جا رفته کبت خواند اولاد او تمام چارن کفته میشوند
دهرم و کرم و طریق مثل قوم بهاٹ بهت شادی در همقوم مینمایند و از دیگر
هر که غله بر برگاوان بار کرده تجارت اختیار کرد و طریق کبت خوانی گذاشت
به بنجاره موسوم گشت دهرم ایشان پرستش سیدی دیبی جی و کرم تجارت نمودن و
طریق ورویه با چارن وغیره یکسانست سو بها و یعنی خواص جسکنیستی است اولاد

ایشان بنجاره گفته میشوند بعد مدتی این قوم بیچاره سلطان شهاب الدین
غوری اکثری را برضا و بسیاری را بزور مسلمان کرد از روز تبدیل
دین طریقه اهل اسلام گزیده بود و باش در صحرا و دشت داشته
اندرون شهر سکونت نمی نمایند و بضرورت در شهر می آیند و در جاهای
روان سیر کی اوقات میگذرانند و همونجا فیمابین رسوم شادی و غم
بتقدیم می رسانند وضع اینست که در دست سیل آهنی و حلقه های
نقره می دارند و در گوشها گوکهرو نام زیور طلا سیمے آویزند

احوال قوم دوم

ڈوم

احوال قوم ڈوم ارزوی برہمہ بپورت

و مہابہارت پوران قصہ پرتہی راج

از قوم بهات یعنی باد فروش مسلمان که رای معروفست کسی زن بیوه قوم عبایان

بحباله نکاح درآورد پسری ازو بوجود آمد هرگاه بحد بلوغ رسید علم گفتن کبت

وسرائیدن ونواختن آموخت بزبان سنسکرت مارد نگک وبلهجه بهاکها پکهاوجی

نام یافت وباختیار پیشه خواندن کبت وسرائیدن ونواختن بحضور راجها وجه

معیشت پیدا کرده میراثی لقب شد میراثی بمعنی آنکه دولت علم موسیقی وثروت

زرنقد داشته باشند وبسبب کار خورد در زبان دیس بهاکها اوراڈوم هم نامند

اولاد او حمله پکهاوجی میراثی وڈوم گفته میشوند چون همراه لولیان ساز مینوازند بهڑوه یعنی

قرمساق نام دارند دهرم وکرم اینان مثل قوم مسلمان است سوبهاو یعنی خواص غضبانکی

هست طریق پارچه العامی پوشیدن ولوجه العام اوقات گذاردن است سازنده

های ساز پوشاک نفیس میپوشند وکبت خوانده نیزه که بر نوک آن اکثر پارچه بسته

باشند وکٹار در دست ودر گلو مالا یعنی تسبیح دانه های کلان چوب آبنوس دارد

احوال قوم ایمه

اہیر

احوال قوم اهیر و کهوسی و گوجر که برآمد آن از اهیر است
از روی مهابهارت و برهمه ویوت پوران و امرکوش

شخصی از قوم چهتری دهرم و کرم خود گذاشته زن بیوه قوم بقال در خانه انداخت
بکشف این حال چهتریان او را از قومیت خارج نمودند فرزندی با و متولد شد چون بسن بلوغیت
رسیده از تفاوت نسل زنار وغیره نصیب او نشد پروردن ماده گاوان گاو
میشان اختیار کرده بفروختن شیر و جغرات وغیره اوقات گذاری نمود در شاستر
نامش گوپال و گوپ و اهیر که معنی هرسه پرورنده ماده گاوان است و نام زنش
گوپی و اهیری و گوالنی که بهمان معنی است مقرر شد و از پرورش گاومیش نام بهیسکهه
نام یافت اولاد ایشان را گوپال و گوپ و گوال و اهیر گویند در قوم جاٹ و ایشان
تفاوتی بنسبت نسل و برآمد ایشان بیک طور است قوم جاٹ صرف از جتو نام چهتری ستے

پیدا شده اند واین فرقه اهیر از همه چهتریان متولد گردیده اند لیکن بنای اهیر از ابتدای
آفرینش است وقوم جات از درمیان برآمده اند حقه وآب وزنان اهیر وجاٹ یکیست
جاٹ در قوم خود واهیر در فرقه خود نسبت شادی مینمایند در ساکنان هریانه از
موٹنه نام کدام بزرگ این قوم موٹنه کوٹ وار ساتو ساتوری گوت وار کهوسیا
کهوسیا گوت وار کهلی کهلیا گوت از لون لونیا گوت وار اهیر اهیریا گوت
از لوت لوتی گوت وموطنان پورب وبرج از نام کشن کشنوت گوت
از کلبهه کلوند گوت از ڈوه ڈوهور گوت از مچهه مچهروتهی گوت از کور
کوراگوت از کونده گونده گوت همین قسم هشتاد وچهار گوت در تمام جهان
هستند از موضع نرٹره آباد کرده راجه نرک سورج بنس بفاصله شش کروه از شهر اودهیچه
که بتفاوت هشتاد کروه از دهلی جانب غرب وشهر مذکور سابق تعلق راج
جی پور وحال در عمل اشتراک کهتیری واله وسیام سنگه جهجهنو واله قوم شیخاوت

هست

هست برآمد ایشان شده ازانجا برآمده در تمام عالم مشرق و پایستان شده جابجا
استقامت گزیدند ساکنان دهوندار علاقه میوار دهونداری و متوطنان هرهانه
هرهانیه و باشندهای شرق پوربی و ساکن برج برجیه و متوطن هندها چل
وغیره کوه کوهی و باشنده پنجاب پنجابی و ساکنان جنگل جنگلی همین کونه هر که
در هر جا قیام نمود از نام آن مکان موسوم گشت دهرم ایشان پرستش سری
بهگوان یعنی خدای پاک و خدمت برهمن و ماده گاو نمودن و کرم تا ثبر تخم
راحکی کردن است از اثر سکم ماد رفزارع یعنی کسان معروف اند سوبها و یعنی خواص
ذاتی دغابازی و خودغرضی است طریق در ابتدا بر وردن ماده گاوان بود
حالا سوای آن زراعت از دست خود میکنند و چاکری هر قسم از سپه گری
تا خدمتگاری مینمایند کراو میکنند یعنی به طور قوم جاٹ زن بیوه برادر وغیره بنکاح
می درآرند و کسانیکه در سطالیه عمده و مرتبه عالی دارند برضای خود کراو میکنند اگر

کنند معیوب نیست رسم خوردن شراب و گوشت در ایشان علی العموم است

بعضی بر رضای خود میخورند عمده کان پوشاک نفیس میپوشند و غذای لطیف میخورند

و غربا دستار خورد که آن را کهتد کا گویند بر سر میدارند و برای ستر لنگوت

و بر دوشش کلیم و در دست بعضی چوب و ستی و برخی جیلی که چوب دو سر برای

برداشتن خارها میسازند میدارند و این فرقه اکثری بر تور و بعضی را برضا سلطان

علاء الدین غوری که مسلمان ساخت آنها را شیخ خوانند و این رسم قدیم است

که هر که از هند و مسلمان میشود اول شیخ گفته می آید **قوم کهوسی** از قوم اهیر شخصی

زن بیوه قوم تقابل دسه در خانه انداخت هر دو از قومیت خارج شدند

شهر گذاشته بود و باشش در صحرا اختیار کردند طفلی آنها ولادت

یافت طلبش بتمیز رسیده بطور بزرگان خود به پروردن ماده گاوان اشتغال

ورزیده در دشت میگشت گرید و برای ماندن ماده گاوان در حفاظت

اهر

آنها هنگام شب از چوب و چکل احاطه که در هندی کهرک و بزبان ساستر کهوس
گویند مرتب ساخت از قیام آنجا کهوسی نامش افتاد او لاد او جمله کهوسی
گفته میشوند دهرم وکرم و طریق همه بطور قوم اهیر است سوبهاو یعنی خواص
ذاتی عصبانی است ایشان سوای پروردن ماده گاوان شیر و خغرات هم
میفروشند هر که ازین فرقه مسلمان گردید کهوسی مسلمان گفته شد در مشرق
و مغرب کهوسی مسلمان و در ملک دکن کهوسی هنود اند کهوسیان مسلمان باشند
سمت مشرق راندی کهوسی که کمترین این قوم است گویند کوجر پس از انقضای
مدتی یکی از قوم کهوسی هنود زن بیوه قوم اهیر نزد و جبت آور دار برادری اخراج
یافتند سکونت صحرا گذاشته در دهی قیام نمودند پسری آنها متولد شده بالغ گردید
چرائیدن ماده گاوان فروختن شیر و خغرات پیشه کرد در زبان شاستر گرجر و در بهاکا
گوجر که معنی هر دو فروشنده شیر و خغرات و پرورنده و سرمایه دارنده ماده گاوان

باشد و زنش بکوجری موسوم گشت اولاد او جمله کوجر گفته شدند و هرم و
کرم سوبها و ایشان هیچو کهوسیان است و در طریق تفاوت هست که زنهای
کوجران ظرف پر از شیر و خیرات در سبدی داشته کوچه بکوچه میفروشند و
زنان کهوسیان خلاف آن بمکان خود فروخت میسازند از موضع نندکه
آنرا نگرام و گوکل هم گویند واقعه آرزوی جمن بفاصله شش کروه از متهرا جانب
غرب برآمد این قوم شده است از انجا برخاسته در اطراف جهان
استقامت گزیده اند این قوم را کوجر بنس گویند ازین قوم که مسلمان
شدند مسلمان کوجر گفته می شوند زراعت وغیره هم می نمایند

احوال قوم گیدریه

کدریہ

احوال قوم کدریه از روی مهابهارت و بر بمه پورت

پوران و امر کوش و پدم پوران و قصه برتهی راج

پس از زبانی درار کوجری هنود زن بیوه قوم کهوسی هنود بر وجبت خواست از
قومیت اخراج یافت و فرزندی با و تولد کشت بسن تمیز رسیده به پروردن بز
و کوسفند اشتغال کرد در سمسکرت اجا پالک و اوی پالک اجا به معنی بز و
اوی کوسفند یعنی پرورنده بز و کوسفند و در بهاکای پوربی کدریه و در لهجه برج
و غیره روال نام یافت اولاد او کدریه و روال کفته شدند در تمام ممالک
میباشند دهرم و کرم و طریق و وضع به طور کوجر انست سو بهاو یعنی خواص
اندک مسکینی و بسیار خشمکینی است اکثر ایشان شکیره نر از آب در چوید ستی
مدام آویزان و در کمر کوهاری یعنی تبر هیرم شکاف داشته بز و کوسفند پرورده

وچرانیده بوجه اُجرت وخواه بمنفعت آن از خرید و فروخت اوقات بسر

میسازند درین دوره کلجگ بیشتر مزدوری وچاکری مینمایند ازین فرقه که بر صاحبی

خود و زور پادشاهان مسلمان گردیده بودند گنگر گفته شدند و در دیس بهاکا گنگر

بمعنی آنست که وضع و طریق اخلاف کرده باشند

احوال قوم جات

جاٹ

احوال قوم جات از روی بهاگوت پوران و

طریق ورودیه از روی قصه پرتهیراج و زبانی دومهای ایشان

اتری پسر برهما پسر او چنید رما پسر او بده یعنی عطارد پسر او پورروا در پشت پنجاه
وششم او جٹو نام که بر تمام جسم یکیک وجب موهای دراز داشت واحوال او در
قوم تهیریان نوشته شده زن قوم تقال بی نکاح در خانه انداخته بود و اولاد او جات
گفته شدند نسل آنها افزایش پذیرفته در هر دیهه ومکان که قیام نمودند بنام آن مکان
الهای او شان افتاد ساکنان باگر باگری متوطنان دهوندار دهونداری و
باشندهای برج برجیه وسکنای هریانه هریانیه ساکنان کنار گنگ وجمن
دتهیه ده بمعنی کنار دریا ومتوطنان پنجاب پنجابی باشنده های جنگل جنگلی
همین قسم هزاران هستند واز نام بزرگان گوت ها مقرر شده در ملک باگر که
در بزرگان ایشان پونا نام پیدا گشت اولاد او پونیه و اولاد سوندا سوندیه که
در دهوندار میباشند اولاد ماٹها ماٹهیه اولاد کهٹها کهٹبه اولاد کادا کادان
اولاد جاکهی جاکهر اولاد پهوکی پهوکات اولاد سانگی سانگوان

اولاد سورا سوران اولاد ڈہرباڈہریہ اولاد ملوک اولا دآلا آلاکی ہمین طور
صدہا کوت ایشان اند اولاد آلا جملہ مریدان گرونانک اند وازروز اعتقاد
گرونانک سکہہ نامیدہ میشوند ہرکہ ترک آہا سکیرد وسکہہ موسوم میکردد
برہمن کہ سکہہ شود مشہرا سکہہ نام مییابد قوم اصل جات سکہہ اصلی وازہر قوم
اشراف کہ در سکہان می آیزد نبام قوم خود نام وسکہہ لقب او میباشد و فرقہ
لواج زنگہرا سکہہ کفتہ میشوند دہرم جاہان پرستش سری بہکوان وخدمت مادہ گاو
وبرہمن منو دہنست وکرم از اثر تخم مدیر بعضی راجہ شدہ راجہ خطاب می یابند
سلاح می بندند وزمیداری میکنند وحراست رعایا مینمایند و برکہٹ درشن
کہ از دنداراشش وضع درویشان ہنود وجو کی جنکم سیوراسناسی و درویش
برہمن عبارت ہست اعتقاد دارند واز تاثیر شکم باد رقلبہ رانی میکنند اصل
کسان یعنی زراعت کنندکان ہمین اند جاکری ہرقسم منمایند و داد وستد

وتجارت هم می کنند سوبها یعنی خواص فیلسوفی و خود غرضی است طریق اینکه
دختر خود در هم قوم کوت کدخدا نگذاشته میارند اگر زنی درین قوم بیوه شود
شوهر دیگر مینماید حتی که زن بیوه برادر خود را برادر بزرگ و زوجه بیوه برادر بزرگ
را برادر خورد بزوجیت می در آرد و اگر زن مذکور بنکاح مردمان خارج نماید خسر و
خوشدامن او زر بقدر خواهش خواه کم و بیش از شخص دیگر قوم خود گرفته زن و مرد
قوم خود را جمع نموده مثل عروسان حنا در دست و پایش مالیده و چوری
در دست و مجر یعنی اورهنی سرخ بر سر داشته بشهادت کسان هم قوم بر وی جهت
او میدهند این رسم اصل کراوه است و سوای آن بعضی کسان زنهای بیوه قوم
برهمن و بیس بی اطلاع قوم در خانه میدارند این هم رویه کراوه است لیکن آنها
از برادری خارج میشوند طرفه تر اینکه عرصه صد سال گذشته که شخصی از قوم
جاٹ ساکن موضع اٹ کهیره یعنی هشت موضع او جانه خورد و کلان ٹرودا

گهنو

کهتسو دوم کهتا کهتگر چهاچ کسنید و علاوه تپاله بفاصله چهار گروه از جنید جانب
مغرب هشت پسر داشت چنانچه بحکم بهتیان فراق هر هشت کشته شدند
زوجه های بیوه آنها بخیال قطع نسل یکدل و یکزبان شده بجبر گفتند که ما را به
زوجیت خود قبول کن هرچند او انکار کرد که درین امر کمال ذلت و رسوائی
هست گفتند که مردمان قوم دو چهار روز تذکره داشته خود بخود خاموش و ساکت
خواهند ماند آواخر باصرار آنها ناچار اقبال کرد از زنان مذکور که هشت پسر ولادت
یافتند هر یک یکیک دیهه مذکوره الصدر آباد نمود غرضکه این آیین کراو درین
فرقه از قدیم رایج هست گروهی را ازین طایفه بزبردستی و جمعی را به طمع ریاست که
پادشاهان مسلمان کردند آنها شیخ گفته میشوند طریق و آیین شان بطور اسلام
هست بوقت نکاح برهمنان را هم برطبق رسم قدیم مشرب هنود در رسوم شادی
میدهند جاتان هنود کهندکا یعنی دستار خود در سر میگذارند و کلیم بر دوش و

جبلي چوبي دوسر که از ان خارکشن زارها بر میدارند در دست و لنگوت
براي ستر دارند بعضي شراب و گوشت مي خورند و اکثري که بيشنو
يعني تارك اللحم هستند از خوردن آن مجتنب اند زنان ايشان پرده نميکنند
درين طايفه کسانيکه بدرجه رياست و سرداري رسيده اند کراونميانيد و
پوشاک هاي عمده و نفيس مي پوشند و زنهاي خود را مستور ميدارند
رويه پرستش و خورش و پوشش آنها بطور ترفاي قوم بر همين منش است مثل بقالات دهات تمسبانند

اول دو پهر

سکهه

احوال قوم سکهه با اظهار مردم ثقه این قوم

قوم سکهه از معتقدان و مریدان گرو گوبند سکه خاندان بابا نانک اند و بطریقه پیر خود به نیایش و ستایش خدا می پردازند خلاصه عبادت این گروه مطالعه اشعار مرشد خویش که بسرود و نغمه می خوانند و زمزمه دلفریب می سرایند و خود را و مستمعان را بهره ور میسازند و بنای مذهب و طریق سکهان بدین صورت هست که گرو گوبند سکه صاحب گدی دهم سلسله بابا نانک که ورای درجه فقر مرتبه راجگی هم داشت و سکه و خطبه بنام او بود و هنوز سکه و خطبه او در ملک پنجاب رایج هست برای اخراج مسلمانان تا یکسال در درگاه نینا دیبی که واقعه کوه شمال عبادت نموده بود و درین مدت موی سر و بغل و زهار نه تراشیده چنانچه بعد انقضای مدت موعود دیبی جی برو مهربان شده ارشاد کرد که دشمنان

تر ازخارج نمودم او بعد حصول مدعا ازانجا برخاسته بمقام کاه خود آمده بهمان
صورت و وضع عبادت که مریدان نمود آنهارا همان طریق عدم تراشیدن
موی سر و نعل و زنار تلقین هدایت نموده آن مذهب را سکهه نام درساخت
و درویه سکهان مذکور باین نمط هست که سوای پیر خود بر دیگری اعتقاد ندارند و
کلام مرشد خویش را که آنرا بانی می گویند باعث رستگاری و سعادت
دارین دانسته عبادت میمایند و هرکسی از هر قوم از برهمن تا خاکروب که
درکیش و آیین ایشان می آید هیچگونه تفاوت خورد و نوش فیمابین نمیدارند
و فرقی بایکدیگر نمیشمارند و در یک کاسه میخورند و می نوشند و بعد اعتقاد
این سلسله همه بلقب سکهه ملقب میشوند و از استره و حقه بالکل اجتناب دارند و خلاف
هنودان برای پخت طعام زمین را به آب و گل پاک نمیسازند سوای گوشت گاو
شراب و گوشت خوک صحرائی وغیره وحوش و طیور میخورند و ازینها حیرسی

نمیدارند

نمیدارند وگوشت حلالی را مکروه وحرام میدانند وگوشت جهتکه یعنی آنکه از شمشیر
کشته شود تناول میکنند و دستار سرخ از رنگ گل معصفر بر سر نمی بندند
اکثر دستار نیلگون میدارند و پوشیدن کچهه در این قوم بسیار مروج است و
بدو طایفه موسوم اند یکی آنکه لباس نیلگون که گرو گوبند سنگه هنگام جنگ می پوشیدند
سکهه اکالیه نامزد اند و دویم صرف سکهه که قید رنگ لباس ندارند تمام سپاهی
پیشه و شجاع خصوصا در فن تفنگ اندازی و چکربازی بی نظیر میباشند و فرقه
اکالیه زیاده تر دلاور و جنگجو است لیکن در محاربه شمشیر دستگاه ندارند و در صفت
جنگ که عبارت از بکار شمشیر و برچهی است و آنرا آهن سر گویند از ایشان
گاهی کار درست نیفتاده و از قوم مسلمان عناد و تقاضی جانی دارند و کشتن
ایشان را ثواب عظمی می انگارند پیشتر در سکهان طریقه مقرری بود دارها عهد
گرو گوبند سنگه صاحب ریاست وحکومت شده اند

اوال قوم بیل

بهیل

حوال قوم بهیل که در شکستن نشان و گویند از روی مهابهارت و

برهمه سورت پوران و پدم پوران و امرکوش شاستر و قصه تهی راج

ابتدای آفرینش این قوم بدینگونه است که پیش از سورج بنس و چندر بنس راجه بین راجه
عظیم الشان حکیر ورتی یعنی مالک هفت اقلیم پیدا شده پرستش پری بهکوان یعنی
خدای پاک و جپ و شراده وغیره دهرم وکرم که هنودان مینمودند از راه ظلم و تعدی
ترک کنانیده گفت که چون مالک شما منم پرستش من نمایند از بدعت او در تمام
جهان دهرم وکرم گم شد برهمنان ازین معنی بسیار رنجیده شده بزور منتر یعنی
افسون او را از جان کشتند اهالیان دولت جسم او را در حوض روغن سیاه نگهداشتند
و بکار و بار مشغول ماندند چون از دست کارپردازان انتظام امور سلطنت صورت
نگرفت و مدعیان از هر سو زور آوردند و ملک از تصرف بدر رفت و تخلل
کلی در بنای ریاست راه یافت جمله رعایا و سران و سرداران بملاحظه خرابی
ملک و اختلال در سلطنت متفق شده برای حل این عقده مشکل نزد برهمنان سنبلی
التجا بردند برهمنان نیز بحال ویرانی و بربادی ملک و دولت بمقتضای ترحم دا

مهربانی

ومهربانی براین معنی راضی شده بمکانی که نعش راجه نهاده بود رفتسند منتر یعنی افسون ها
خوانده بمالش جسم بیجان او حکم دادند چنانچه پس از مالش بسیار از مقام سینه او آدمی
بقامت و دست و پای خورد و رنگ سیاه و چشمان سرخ وجود گرفت برهمنان
ازبان شاستر باو گفتند که نشید یعنی بنشین و ازین سخن برهمنان نام و ذات او در شاستر
نشاد در هندی بهیل مقرر ساختند اولاد او بهمین نام و ذات نامزد شدند نشاد کور
از انجا برخاسته در صحرا استقامت گزیده و مسلح بوده مدام بشکار اشتغال داشت و
گوشت آهو وغیره مرغان شکاری تناول می نمود بعد انقضای مدتی در از نسل او منقطع
گردید پس از سالی چند از جتیا نام قوم چهتری که حال او در قوم چهتریان نوشته است
دیچهه نام پسر که سورج منبس و چندر منبس از دختران او جاری شده پیدا شد ازو ورن
سنکرهای سورج و چندر منبس قوم نشاد معروف به بهیل دوباره بعرصه وجود آمدند
شرح انکه از اولاد دیچهه کدام چهتری دهرم و کرم خود گذاشته زن بیوه قوم شود در

را در خانه اد خت فرزندی از و متولد شد هرگاه بحد بلوغ رسید باعتبار همان
پیشه شکار نشاد و بهیل نام یافت و در صحرا سکونت گزید اولاد او جمله نشاد و بهیل
گفته شدند اصلی نام و ذات نشاد و بهیل است و فرزندان آنها بنام مکان
های قیام موسوم گشتند چنانچه مسکنت و رغارهای کوه اول به پیشه شکار نشاد
نام و ذات و دویم بخوردن انسان مرده به پورشاد نام و ذات پورش
در شاستر بمعنی آدمی و آدخور دنست و سیوم بسکونت کلند و بس واقع کوه
شمال متصل کوه بدرینات هه بکلند نام و ذات و چهارم از استقامت ملک
گرات واقعه کوه بگرات نام و ذات پنجم ساکنان دبار یار دواقعه کوه بیار دام
و ذات ششم متوطنان ملک و کوه کالکوٹ به کالکوت نام و ذات هفتم
باشندهای ملک آنرنک واقعه جانب مغرب به انرنک نام و ذات هشتم
متوطن ملک گوکنه واقعه گوشه غرب و شمال گوکنه نام و ذات نهم باشنده ملک

بهیلواڑه واقعه پاین وارکاوه مالوه به بهیل نام وذات دهم ساکنان ملک
بربر واقعه گوشه جنوب شرق بربر نام وذات یازدهم باشنده دیار گوندواز
سیت بندر اشیر طرف مشرق به گوند نام وذات دوازدهم متوطنان
ملک سنده واقعه پاین مالوه وبندیل کهند به سندبنه نام وذات سیزدهم
ساکنان دیار دهاکر واقعه پاین حیدرآباد و برهان پور به دهاکر نام و
ذات همین قسم سیزده نام وذات معروف شده اند دهرم ایشان بیرپرستی
بهیرو ماتهه که از اسمهای مهادیو است وخدمت برهمن و ماده گاو وکرم سلاح بسته
غارتگری و قزاقی و رهزنی مودنست طریق شادی در همقوم منمایند وتمام قوم سیه فام
میباشند در دست کمتهه چوب بانس که بوضع کمان باشد دارند وطرف راست کمر
ترکش پر از تیرهای پهنا وریکان چهره نام حربه میدارند بعضی لنکوت وکهه برای
ستر دارند وچادر بر جسم پیچیده بجای سینه در هر دو سر چادر گره داده آنرا کاتی

گویند بعضی نیم دستار خورد بر سر می بندند و بسیاری برهنه سر می باشند مدام در صحرا
و کوه ها معه زن و بچه سکونت دارند بحسب ضرورت در شهر می آیند شادی و غمی
همونجا می‌نمایند بعد وفات شوهر درین قوم هم بطور فرقه اهیر شوهر دویم یعنی کراو میکنند
و ایشان را درباستر بسبب اوضاع بد ملکهش هم گویند و در نواح کوه شمال راجه هم هستند
وطن اصلی ایشان مده دیس که پایین کوه بند هاچل و کوه جهیر است حالا در تمام عرصه
جهان انتشار یافته اند و اکثر بود و باش این قوم طرف نیپال است در اوایل خیدان
زور غارتگری این فرقه بود و بعد از انتقال سیکشن اهل و عیال او را که اجین قوم
پاندوا از دوارکا بدهلی و متهرا می آورد در اثنای راه گروه بهیل ها و اموال آنها تاخت و
تاراج کرد آن زمان چون کسی انتزاع مال مغروقه نتوانست نمود از آن روز غلبه و ترقی
ایشان بسیار شده است در بعضی فرقه هم بسیاری از عهد پادشاهان مسلمان شده
اند سوبهاو یعنی خواص خشمگینی و بی رحمی است و جان کشی و دل آزاری شعار دارند

دفعه سیوم براجوال قوم میس

احوال قوم یس

پیس یعنی بقال

احوال قوم میں ارزوی ہابو پوران یدم پوران واکن پوران و مہابہارت و
سری بہت بہاگوت وقصہ برتہی راج وقصہ بکرماجیت وچون پوران وشاستر
چون دہرمیان برہما بعد پیدا نمودن قوم برہمن وچہتری برای سرانجام مہام
خزانہ وتجارت غلہ وغیرہ کارخانجات دنیا از زیر پا بہہ یعنی سینہ سری مان نام بیش
پیدا کرد بیس بہ معنی بیوہار یعنی تجارت وغلہ فروشی است وسمپتی نام زن از جانب
چپ سینہ مخلوق ساختہ زوجیت او در آورده حکم افزایش نسل وتمام کارخانجات
دنیا داد پریم وان پسر او تولد گشت در پشت دہم او پتہ کرتی طریق داستند
جاری نمود پسر او کہتماوی سپیل حلم وبردباری کہ رویہ تقالان است مرعی ساخت
در پشت سیوم او ست ورت ست بمعنی راست وورت کلام کردن یعنی
راست گوی وصدق گفتاری اجرا کرد پسر او برگیاوان راه فهمیده کار کردن
برآور پسر او شاستروان موجد حساب وکتاب ہندی شد در پشت دویم او

تولاد هار نام وزن کردن اختراع نموده لیپراو مهاکندل پوشیدن زیور
وغیره ایجاد کرد لیپراو سری کندل لیپراو اوکرسین که افراشین نسل ازو
ونام این فرقه از اسم او اشتهار یافت اگر بمعنی آینده سین بمعنی ستیا یعنی
جماعت حقیقت او بدیگو نه هست که اگرسین باین خیال که چون دنیا جای رنج
وبلاست لهذا جسم خود را به مشقت گداخته و بعبادت پرداخته سری بهگوان
یعنی خدای پاک را از خود راضی ساخته چشم از جهان باید پوشید شادی
نکرده بر نیل گر کوه واقعه کنار دریای شور جانب گوشه شمال و غرب مصروف
ریاضت شد روبروش سفنده برگ کاه گوشتا هندی ڈاب که هنود آن
وقت پوجای دیوتاها وکریاکرم بزرگان آنجهانی قوم خود مهیا دارند معه
پنج نهاده بودند بر بنا از مشاهده حال او که اراده ترک تعلق نموده دل بر فقیر نهاده
است و آینده ازین معنی قطع گشته افزونی سد الیش این فرقه منصور میکر شد

واوریسی

و اورنیبی نام اجهرا وغیره حوران بهشتی را نزد او فرستاد که او را مایل بخود سازند
او بر طریق اینق خود ثابت قدم مانده عنان اختیار از دست نداد و بسوی
آنها التفاتی نکرد چون از ناحق این تدبیر کرده مدعا نکشود ناچار تصور مهابشن نمود
مهابشن موجود شده استفسار سبب تفکرش کرد برهما اظهار هدم بنیان
قوم مسن ساخت مهابشن فرمود که تو متردد مباش من قلب او را منقلب خواهم
نمود و از همون اگرسین سلسله پیدایش جاری خواهد شد چنانچه مهابشن که مقلب القلوب است
وجای او در دلست قلبش برگردانید که یکایک در خیال اگرسین گذشت که چون
پیر شده ام و فرزندی ندارم در حالت ضعف قوا و سلب طاقت کدام خدمت
خواهد کرد اگر عیال و اطفال میبودند وقت درماندگی و بیچارگی پیری بکار می آیند
باین تصور که دیده باز کرد بقدرت الهی آن هفتده برگ کاه بصورت هفده
طفل دید بمعاینه جمال طفلان بسیار شادمان گشته در دل خود گفت معلوم نیست

که ایزد پاک چه میکند و چه خواهد کرد و از صحرا ابنس پتی یعنی برگ درختان آورده
سانیده بطفلان مذکور که بی مادر بودند بجای شیر نوشانیده به پرورش
آنها مشغول شد چون بالغ شدند بر خدمت پدر کمر بسته بعبادت
اشتغال ورزیدند بار بر برهما به ملاحظه زوجه آنها نظر بانسداد ابواب توالد و تناسل
مشوش نشسته بود که راجه باسک راجه سرپ یعنی مارها که هفده دختر داشت
بفکر تجویز شادی آنها در کمال اضطرار بنا بر استصلاح بخدمت برهما رسید
برهما بعد دریافت حال براجه باسک گفت که دختران خود را با هفده پسر
اگرسین که بر نیل گرکوه معه پسران سکونت دارد کتخدا کن او ازین نوید پیرایهٔ
امید خوشنود گشته بمسکن خود برگشته تچهک نام مار کارپرداز خود را بر کوه
مذکور فرستاد او در انجا رفته پیغام شادی دختران راجه باسک با پسران
رسانید اگرسین و پسران او قبول نکردند تچهک بی نیل مرام ناکام برگردید

راجه بابنک مرتبه دوم دهنجی نام باررا همراه تجهیک نزد اگرسین روانه کرد هردو در آنجا
رسیده باربسلسله جنبانی سخن نسبت شدند پیران اوگرسین از کوشحراشی نامرغوب
شان گران خاطر شده از خشم وغضب که طرف تجهیک نگریستند جسم سفید
او سیاه گردید و هردو مایوس برگردیدند آخرش بابنک مجبور و ناچار
گشته دختران را گفت که شما خود در آنجا رفته آنها را بحال خویش متوجه و
ملتفت گردانید بموجب حکم پدر دختران بزر و زیور خود را آراسته و پیراسته
برکوه سطور رفتند هرچند باداهای محبوبانه دلفریبی نمودند اوشان اصلا
متوجه نگشتند ازین تجویز هم کشود در مراد ندیده بنای حصول مدعا بجد مسکداری
نهادند و در غاری پنهان از نگاه آنان قایم ورزیده هرگاه آن خدا آگاهان
بآوردن ناپس بیتی آدوزه خود جانب صحرا میرفتند غایبانه بر مکان آنها رفته
رفت و روب وغیره خدمات و درستی جمله مقدمات پوجا وغیره نموده بمقام مکاه

خود می آمدند آن درویشان از معاینه این حال کمال متعجب مانده هرچند بتفحص
حال غور و تامل می نمودند پی بمطلب نمی بردند و کشف راز نمیشد اتفاقاً
روزی وقتیکه دختران مذکور مصروف خدمتگاری بودند عابدان خلاف
عادت بزودی معاودت بمسکن خود نموده ایشان را دیدند پرسیدند که شما
کیستید و در خدمتگاری ما از بهر چیستید آنها راست راست ماجرا بیان
کردند که دختران راجه بابک برای خدمت شما درینجا افتاده ایم آنها بعد
دریافت حال مانع نشدند و بعد انقضای مدتی دراز از حسن خدمت شان
خورسند گشته گفتند که مطلب خود بگوئید آنها عرض کردند که بر بعضی شوهر
میخواهیم چون در آن زمان پاس سخن و وفای عهد بسیار بود از ید اجابت
خواسته زنان مذکور را بقبول التماس مطمئن نموده برای اطلاع پدر رخصت
خانه ساختند دختران مزبور بخدمت والد خود شتافته مژده حصول

مطلب

مطلب رسانیدند بابک ازین بشارت خورم و خوشدل گشت و از طرفین
سامان شادی سرانجام یافت اگرسین موافق رسم قدیم اول تجویز زنار
بندی نموده هفده برهمنان رکهیشر گرگ نشست ازپی گالب منتو
سرنگی رکهه جنتو بتش بند و منگل بشواتر کشف بهردواج گوتم
بهرکو بکس اگرا راطلبیداشته از دست آنها برسم مستمره هنود ان زنار
در گلوی پسران انداخت پس از فراغ رسوم زنار راجه بابک با تمام مارها
بصورت انسان متمثل شده معه دختران و اسباب شادی متصل نیل گری
کوه آمده دیره کرد و اگرسین معه پسران برای ادای لوازم شادی از بالای
کوه بمقام کاه شان رسیده هنگام شروع مراسم طوی راکهسان غلبه نمودند که
دختران راجه بابک مار از ایشان چرا منسوب میشوند چون مستحق نسبت ایشان
ما هستیم با خود شادی خواهیم کرد مارها بدریافت این معنی از اندیشه آنها گرد و پیش

منڈوت که جایی لکن باشد کسی بصورت کمان و کدام بوضع تیر و کسی بطور
چکر که قسم حربه ایست و کسی بشکل شمشیر شده و حلقه ها زده بحفاظت و حراست
آن واند فارغ راکهسان برداشتند بعد تقدیم وانفصال شادی پسران اگرسین
با زوجه های خود مراجعت بمکان خویش کردند و راجه باسیک بعد ادای
فرض دختران بجانب خود رفت ازان روز در شادی بقالان بر منڈوت
که آن را منڈوه هم گویند تیر و کمان و چکر و بان وغیره از کاغذ ساخته می آویزند
صرف این رسم بقالان است لیکن از زویه ملک یعنی دلیا حال در برهمنان
وغیره اقوام نیز سوای ساکنان شهرهای جانب شرق آنطرف بنارس
و متوطنان کشمیر سمت گوشه شمال این طریق جاریست هرگاه بکثرت تعلق
زن و فرزندان و رکوه با اگرسین و پسران او تکلیف گذشت اگرسین بفرزندان
گفت که اکنون شهری آباد باید کرد که گذاره بفراغت شود باین اراده ازانجا

برخاسته اگردیس یعنی ملک بفاصله سی و شش کروه از شهر تارامبول که پس از آن
معمور شده در گوشه شمال و غرب آباد ساخته سکونت گزیدند اگرسین بعد چندی
وفات یافت چون اولاد و احفاد پسرانش بحد بلوغ رسیدند مادر و پدران برای
امتزاج آنها با یکدیگر مصلحت نمودند که از نبودن همقوم و همکفو خود در این نسبت و
اندیشه و خوف خلل و تفاوت در ذات و صفات از نسبت با قوم دیگر صلاح
همین است که تفاوت گوت در همدیگر عقد مناکحت نبندیم چنانچه بعمل آمد و از
نام همان رکهیشران که زنار در گلوی آن هفده کسان انداختند نام و گوت
آنها قرار یافت از نام گرگ گارگیه نام و گوت شد از بشست باسشت نام گوت
از اری ایٹرن نام و گوت و از گالب گویل نام و گوت از منتو میتل نام و گوت
از سرگی رکهه سنگل نام و گوت از ختو جیندل نام و گوت از مبتس بانسل نام و
گوت از بند و بندل نام و گوت از منگل مانگل نام و گوت از تشوا تتر مشوا تیتر

نام وکوت از کشف کاشف نام وکوت از بهر دواج بهار دواج نام وکوت

از گوتم گوتم نام وکوت از بهر گو بهار گو نام وکوت از بکس باجهل نام وکوت

از انگرا انگرا نام وکوت شدند اولاد اینها بسیار پیدا شده بعد مدت که کرشن

اوتار شد پاندو وکورو پیدا گشتند و جنگ مهابهارت فیمابین ایشان واقع

گردید وکوران شکست خوردند و پاندوان فتحیاب شدند راجه جدشتر بتصور اینکه

هزارها کس در جنگ از دست من کشته شدند و عقوبت آن بر من باقی ماند برای

رفع آن اسمیدجگ قرار داد و موافق رسم قدیم تمام راجه ها از هر چهار طرف

آمده پیشکش و تحایف هر بار و نذرها گذرانیدند و راجه جدشتر بعد اتمام جگ که راجها

را فراخور قدر و منزلت ملک و مال و فیل و اسپ وغیره بطور انعام و رخصتانه

داد اولاد اگر را ملک هریانه بخشید چون فیمابین اولاد این هفده کس که مرتبه مساوی

داشتند و کسی سرگروه و سردار نبود مناقشه این معنی که بنام کدام کس نام دلس یعنی

ملک نهاده شود به ظهور رسید آخرش حمله ستفق گشته بنام او گرسین که بزرگ همه ها
بود اگر دهنه نام قلعه بنا نموده در آن استقامت کردند و ملک هرنایه بقبضه خود آورند
وازرور ریاست دراج اگروهه اولاد راجه اگر گفته شدند هر قدر که از اگر دیس قدم در
ملک هریانه آمدند در قلعه اگروهه قیام پذیرفتند و باقی همونجا ماندند در زمانی که سلطان
شهاب الدین غوری بر قلعه اگر متصرف شد و مردمان قلعه را مقتول ساخت لقمه السیف
ازان جا گریخته در تمام روی زمین انتشار یافتند و در هر جا و هر شهر که سکونت کردند برهمنان
انجا را از قسم گور و سارست و سنوریه و چوراسی پروهت یعنی پیر خود معین کردند
و تا حال بر برهمنان مذکور اعتقاد دارند و هر گاه از مقامگاه خود ها برخاسته بجاهای
دیگر نقل کردند بنام دهه و قصبه که دوباره از انجا برخاسته رفتند بنزار ها ال آوفا دند
بعد برخاستن از حصار حصاری و از مهم مهمی و از هانسی هانسوی و از پانی پت پانی پتی
از جیند جیندی از کیتهر کیتهری و ال از لاهور لاهوری از باگر باگری از منوات

میواتی از پورب پوربی از دکهن دکهنی ازین قسم دیگر الهها بسیار اند اتفاقاً
نادانسته درمیان هردو گارگ گوت نسبت شادی مقرر شد هنگام پرستش
گنیش و سنکلپ که هنود آن آب در کف دست گرفته منتر خوانده بر زمین می اندازند
برهمن همراهی نوشاه نام گوت بر زبان گرفت شنیدن آن پدر دختر که همان
گوت داشت در دل منفعل شده ساکت گردید و برهمن خود را گفت که دریاب
تدبیری بیندیشد چون آن وقت محل تأمل نبود برهمن تیز رای جوال یعنی گون پلاس
را که روبرو نهاده بود دیده وقت سنکلپ گوندل گوت ظاهر نموده پوجا یعنی
پرستش کنانید از آن روز این گوت گوندل که از گارگ برآمده نیم گوت نام یافت
برعقیده گوت سابق الذکر ازدیاد شد مگر بقالان این گوت کم اند و این بقالان را
از باعث اولاد و نسب اگرسین و قیام اگردیس و قلعه اگروهه اگروال میگویند بعد
مدتی برهمنان و چهتریان وغیره هم از راه کرم شامل ملت بقالان شده اند

برهمنانی

برهنمائی که از کرم تعالی گفته میشوند حقیقت آنها بدینگونه است وقتی راجه شریات پسر
شراده دیو قوم چهتری سورج بنسی معه زنان و فرزند و فوج و حشم برای شکار بطرف
کهن بن یعنی صحرا رفته بسیر و شکار مشغول میماند روزی در غیبت راجه دخترش سکنیان
راهمراه گرفته بگلگشت صحرا و دشت میگشت اتفاقاً بر مکان چیون نام رکهیشر که در بهاکا
چمن رکهه گویند پسر بهرگو که از مدتها چار زانو یعنی شده آتش نشسته ریاضت میکرد و
آنچنان در بحر عبادت مستغرق بود که جسمش از کثرت گرد و غبار مثل تپی که کرم دیمک
میارد و مار در آن از باعث برودت میماند شده درخت و سبزه بر آن روییده
رسید دید که از سوراخهای آن تپی روشنی می درخشد نادانسته برگ گیاه ڈاب
در سوراخ کرد قضارا در چشم رکهیشر خلید و آب سفید چکیدن گرفت دختر از ملاحظه
این حال مضطر و اندیشه ناک شده بفرودگاه خود گریخت و درین عرصه راجه شریات
نیز مراجعت به دولتخانه کرد چون از آسیب چشم کدورت و ملال بخاطر رکهیشر

کذشت بتاثیر ان راجه و جمله فوج و خدم و حشم او را بول و برار بند شده ببلای

سخت مبتلا کشتند راجه در حالت اضطرار بارکان دولت فرمود که سبب

نزول این آفت بر مخافت باکهان عیزاران که بکدام رکهیسر این صحرا رنجی و مضرتی

رسیده است مفهوم میکردد در صحرا رفته تفحص و جستجوی این مقدمه سازند اعیان حضرت

حسب الحکم در صحرا جویان و تلاش کنان بمکان رکهیسر مذکور وارد شدند و حال جاری

بودن آب از دیده رکهیسر دیده براجه خبر کردند راجه فی الفور با تمام بندکان و

چاکران و پردکیان محل بمقام آن رکهیسر رفت و بمشاهده احوال کمال متعجب شد و

بچاکران کفت که آهسته آهسته اندک اندک خاک این بتی بینداز ند هرکاه تمام خاک

برداشته شد از میان آن شخصی جمن نام برآمد چون رکهیسر دیده وا کرد دید که راجه

شرایت دست بسته روبرو استاده معترف بقصور و مترصد عفو و امر رسش

است رکهیسر کفت که از تو جرمی سر برزده دختر تو البته ارتکاب این کستاخی

کرده

کرده حالا آن دختر را با من کتخدا کن تا ازین بند بلا رستگاری خواهی یافت راجه
ازین نوید تازه جان و بدفع بلیه لاحقه اطمینان یافته شادان و فرحان دختر را بعقد نکاح
آن خدا آگاه در آورد و بتلقین خدمتگذاری و نیکو بندگی دختر نموده معاودت
بمکان خود نمود درویش بهمه شغل عبادت شد و زن میان بخدمت چست بسته
روز و شب مصروف اطاعت و رضاجوی و فرمان پذیری گردید روزی رکهیشر
چشم باز کرده زن را دید که مکدر و ملول است بروشنی قلب دریافت که سبب کدورت
غیر ازین که این بعمر یازده ساله و من هشتاد ساله ام و زن جوان را صحبت شوهر پیر
رنج کمتر نباشد بقول سعدی شیرازی زن جوان را تیری بپهلو نشیند به که پیری
مقصور منیت بخاطرش گذشت که اگر من و او هم عمر شویم چه خوش باشد در
همین فکر و خیال بود که اشونی کمار پسران سورج یعنی آفتاب که بیک نام و دو جسم
وار شکم اسپ مادیه متولد شده اند و راجه اندر آنها را به سبب پیشه بیدی یعنی حکمت

از جیب خود خارج نموده ثمر یک نیکت یعنی جوز دن طعام مهیا ساخت و او همین دید

که کسی از عابدان صاحب قدرت مرا ثمر یک آب و نان سازد گرد جهان میگشت

وارد آن مقام گشت زن کهنه شهر بدکور برفق و مدارای تمام پیش آمد و از کشف

کرامات های الضمیرش دریافته بظاهر سبب تشویش پرسید نامبرده حقیقت

حال بیان کرد زن کهنه گفت که اگر تو مرا بزور علم حکمت جوان کنی ترا ثمر یک جیب

خواهم نمود او قبول کرده برتوم تریته که دران صحرا بود و کسی ازان خبر نداشت

واشونی کمار بزور علم حکمت که حکما از احوال و تاثیر جمله ادویات و نباتات

وغیره مطلع میباشند آن هر دو را همراه گرفته بران تالاب رفت و

زن را بر کنار تالاب استاده نموده هر سه کس یعنی زن و واشونی کمار

و سیوم زن کهنه در آب تالاب غوطه زدند و یکمرتبه بیرون آمدند بقدرت

قادر قدیر هر سه یک عمر شانزده ساله شدند واشونی کمار زن را گفت که

یکی را ازین هر سه قبول کن اگرچه صورت رکھیشر از جوان شدن مبدل شده بود
لیکن آن زن بنور عقل و شرافت ذاتی شوهر خود را شناخته دستش گرفت
آشتونی کمار بخیال اینکه حال این تالاب ظاهر گشت هر که درین غوطه خواهد زد از
پیر جوان خواهد گشت او را یک نام پربت یعنی کوه بران تالاب نهاده سوای
ساخت و از رکھیشر مذکور وفای وعده خواست او اقرار تدبیر آن کرده ایشان
را رخصت نموده خود با زوجه مشغول استیعاب لذات دنیوی شد شریات
خسر چیون مژده جوان شدن داماد شنیده بدیدارش آمد دختر و داماد را دیده
بسیار محظوظ گردید و آفرینها نمود و مواضع ماده گاوان و غیره اسباب نقد
و جنس شد چیون جمله مسترد کرده بپاس خاطرش یک ماده گاو نگهداشت
راجه رخصت شده بخانه مراجعت ساخت راجه شریات بعد انقضای ایام
چند تیاری راجسوی جگ نمود هر قدر برهمنان از هر قوم که برای پوجا فراهم

شده بودند چیون رکهیشر سرگروه آن جماعه و مختار کار بود چون الفای وعده

اشونی کمار مشوش خاطر داشت بطوری که وفای عهد مقصور بود طرح حک

انداخت و هنگام پوجای گنیش جی وغیره دلوتاها بهاک یعنی حصه هر یک نهاده که

آشونی کمار را برای بهاک یعنی حصه دادن یاد کرد راجه اندر بدریافت این معنی

بسیار رنجیده و برایراپت نام فیل سوار گردیده بجز نام حربه که در فارسی گرز گویند

در دست گرفته غضبناک در آنجا رسیده و به رکهیشر گفت که من از صبها یعنی محفل

خود خارج نموده‌ام و تو شریک مسازی این معنی خوب نیست چیون سخن او را هیچ نشنود

هرگاه که حصه اشونی کمار داد اندر از فرط عتاب دست بزدن گرز بر چیون برداشت

بزور علم و منتر یعنی افسون او دستش همونجا معلق ماند اندر خرا طاعت چاره ندیده

بمجبوری چار ناچار بستایش و نیایش پرداخت چون طریق برهمنان است که زود

رنجیده و خوشنود میشوند چیون ز عجز و انکسارش مهربان و دستش بحالت

اصلی

اصلی شد اندر گفت حصه به اشتونی کمار بدهند من راضی هستم چنانچه ازان روز
اشتونی کمار در جاب حصه باقیه شریک آب ونان گشت بعد اتمام جاب راجه اندر بمکان
خود و جمله رکهیشران با ماکن و اوطان خویش رفتند و چیون بجای خود در رقه مشغول
عبادت گردید پس از انقضای ایامی چند بار زن را متفکر دیده گفت که حالا
بچه تمنا در فکر و تردد هستی گفت که آرزوی فرزند دارم چنانچه هفت پسر متولد شدند
بعد بلوغیت به فرزندان حکم چرانیدن ماده گاوان و خدمت و حفاظت و حرمت آنها داد
پسران مذکور نوعی که خدمت ماده گاوان نمودند همان نام و همان گوت آنها مقرر شد
پسر اول که ماده گاوان از ریسمان بست نامش بندس و بندس گوت شد دوم که
شاخها گرفت سنگلس نام و گوت یافت سوم که بچه ها را گرفت بچهلس نام و گوت
شد چهارم که دمش در دست گرفت پوچهس نام و گوت شد پنجم که دست بر
پهلوهایش نهاد کچهلس نام و گوت شد زبان بهاکا پهلو را کچهه ود ششم که گوشتی

گویند و همین کس که دست بر پشتش گذاشت ٹهلس نام و گوت شد چون
این نام و گوت از کجهه بس برآید لهذا ایم گوت و نیم نام مقرر شد و ششم
که گوت تهها گرفت کنه لس نام و گوت یافت کرن در سانسکرت دکن در بهاکا
بمعنی گوش است هفتم که پستان ها گرفته شیر دوشید تهنه لس نام و گوت شد
بهمین طور هفت پسران را هفت نیم نام و هفت نیم گوت معین گشتند چون پس از
انتظام سه پشت فرزندان و تعین نامها و گوت ها بعبادت مصروف گشتند
بتوالد و تناسل افزایش اولاد و احفاد ایشان بظهور رسید گوت کداشته
فیمابین نسبت کتخدائی فرزندان نمودند وطن اصلی ایشان زبان شاستر گهوس
استهان است گهوس استهان بمعنی گاوساله که ماده گاوان در آنجا باشند
گهوس جمع شدن ماده گاوان و استها معنی جاست در بهاکا ڈهوسی نام آن
موضع که سابق گهوس استهان بود مشهور است و ثوم تیرتهه نام تالاب که اشونی

کمار برکوه پنهان نموده بود درین دوره کلجگ بربالالوی نمود شده بچندرکوپ
موسوم گشته شرح ظاهر شدن تالاب مذکور بدینگونه است که راجه جدششتر برای
زیارت معبدگاه‌ها و غسل تبرک دریاها بگرد جهان سکینت چون بمقامی که راجه
تیرات حک نموده بود و حالا جای مذکور تیراتهه دیس کفنت مشود وارد گشته و
ازانجا برکوه ڈهوسی رسید از لوچن پرسید که این کدام جاست او تمام حال ظاهر کرد
اتفاقاً راجه را احتیاج غسل شد بهیم گدا که نام حربه است برکوه زد از ضرب آن گدا آنجا
درکوه افتاده چشمه آب نمودار شد و چندرکوپ نام یافت و نیز تهه مسطور را که آن
را ڈهوسی هم گویند از نندگرام که بزبان شاستر و نارنول در لهجه بهاکا گویند بفاصله
چهار کروه جانب مغرب برکوه واقعست چون از موضع مذکور برآمد ایشان شده
ڈهوسر بقال کهف شدند و بسبب کثرت که ازانجا برخاسته باطراف و اکناف
جهان سکینت گزیدند از نام آن دیهات انها افتادند ساکنان کالونڈ کالونڈیه

متوطنان ریواری ریواری واله و باشندهای متهرا مهتریه وسکنای

کوٹ قاسم کوٹ واله همین طور بسیار الها هستند این فرقه از تخم برهمنان

و شکم زن چهتریان پیدا شده اند از اثر نطفه پدر صفائی و پاکیزگی مثل

برهمنان و بتاثیر شکم مادر تیج یعنی روشنی شانی و چهل چهیدر مانند چهتریان است

نام برهمن بالکل مفقود شده از باعث کرم بقال نامیده می شوند دهرم

ایشان پرستش سری بهگوان یعنی خدای پاک و خدمت برهمن و ماده گاو

و کرم چاکری و تجارت هر قسم و پیشه بقالی کردن است سوبهاو یعنی جبلت

ذاتی مانند بقالان است طریق رسوم شادی وغیره بوضع بقالان و زنار

بطور آنها در گلو دارند پوشاک خوب میپوشند و سواری رتهه وغیره میدارند درین

قوم رویه کراو که عبارت از شوهر کردن زن بیوه باشد نیست از خوردن شراب

و گوشت اجتناب کلی دارند و چهتریانی که از کرم بقال نامیده اند حقیقت آنها بدین

نوع است درزمانی که راجه نهپه قوم چهتری را باهه نام پسر پیدا شد اولاد او از کرم

تقال حمله تقال شدند از اجودهیا وطن اصلی خویش دریا یک ستی نام پوری که بر

کنار دریای نربدا واقعست رفته قیام ورزیدند از سکونت آنجا مهیشر نام یافتند

مهتا وغیره الهای ایشان بسیار اند اولاد بهان باهه که در کهندیله نام شهر آباد کرده

کهتوانک لیپ استقامت گزیدند کهندیل وال گفته شدند و از قوم کهندیل کیدال

بمتهرا رفته بوطن اختیار کردند اول بمتهریه موسوم بودند و درین زمان ماهور گفته میشوند

وجه تسمیه ماهور این است ماهور گر در سنسکرت ماهو بمعنی رنگ مهاور که از لاکهه می

برآید و مهاور لفظ بها کاست وگر بمعنی کردن یعنی از لاکهه رنگ برآوردن که

این پیشه قوم کهتنگ است کسی از قوم تقال متهریه زن کهتنگ در خانه انداخته بود از ین جهته

ماش ماهور شد و بعضی از مسلمان هم رنگ لاکهه می برآرند لیکن پیشه اصلی

کهتیکان است در موضع نند علاقه میواڑ که از اولاد بهان باهه قیام کردند منسوب به تقال

وساکنان موضع پالی علاوه جودهپور پلی وال گفته شدند ازین قسم بزار و قوم بقال

است دهرم ایشان پرستش سری بهگوان و خدمت برهمن و ماده گاو است

و کرم معامله داد و ستد و خرید و فروخت هر گونه اجناس غله و پارچه وغیره و طریق

پوشیدن چوره عاج در دست و پوشاک و پرده به طور چهتریان و زنار وغیره مثل

بقالان است کشنف وغیره گوتهای ایشانست واهمه و پاریک و بهوکرنی وغیره قومهای ستی

برهمنان پروهت یعنی پیر ایشان اند بعد چندی اول از قوم کهندیل وال نیم قوم سراوگی

شدند و نیم قوم بیشنو ماندند و از قوم نیوانه و پلی وال و اگروال وغیره بعضی تمام قوم

و بعضی نیم قوم سراوگی گردیدند و دهرم های اصلی گذاشته مذهب جین دهرم

اختیار کردند و ازین جهت سراوگی گفته میشوند مولد همه چهتری بقالان اجودهیا است

از آنجا برخاسته در هر جا و هر مکان که استقامت نمودند از نام آن مکانات القاب شان مثل

مهیشری و کهندیل وال وغیره افتادند و از قومهای مذکور اکثری که فقیر شده در بتمام

ملک اشتهار یافتند جتی و ڈهونڈیه موسوم اند و در فرقهٔ جین دهرمیان با تنک نام
اچارج پیدا شد او را سری پوج هم گویند آچارج مذکور از مدّه دیس وقتی بطرف
مغرب رفته در او سانگری که بسیار آباد و اقوام باشنده آنجا در دهرم خود قایم بودند
والحال شهر مذکور از بیکانیر جانب غرب بفاصله سی کروه واقعست رسید و بر بالای تلی
نشست راجه آن شهر سرمت نام که برنج نبودن فرزند مبتلا بوده از درویشان
برای رفع این درد جگر سوز استمداد خواستی حال او شنیده بزیارتش رفت درویش
مذکور بعد دریافت مدعا تیس گفت که ترک ملت و طریق خود نموده اگر دین و آیین من
گزینی البته پسر پیدا خواهد شد راجه از استماع این معنی بمفاد آنکه الغرض مجنونانه بگفته
او قبول کرد چون بفضل الهی و امداد دعای درویش در کاشانه دولتش فرزند
که چراغ دودمان سلطنت باشد ولادت یافت راجه بصدق دل معتقد او گشته
با تمام رعایای هر قوم طریق او که خارج از بید است و ازینجهت آنرا ناستک گویند و حقیقت

مشرب مذکور بمقام احوال جین دهرمیان بشرح و بسیط نوشته شده اعتبار کرد
چون از او سانگری برآمد ایشان شده لهذا او سوال لقب نام یافتند از کسب و
بیشه گوت ایشان افتاده از اثر لطفه چهتری سورانه گوت اوسوال و آنکه بالیه که کسب
خشک کنار دشتی فروخت پالاوت گوت دهر که پنبه دانه را از پنبه جدا کرد که
آن را در هندی لوڈهنه گویند لودهی گوت و جنسی کشنده جنته اکه پارچه های آهنی است
که از سوراخ آن تار طلا و نقره را کشیده باریک میسازند سوجنتیه گوت و عطر و
روغن فروشنده گندهی گوت بید یعنی طبابت کننده بیدیه گوت نمک
فروشنده لونیه گوت گفته میشوند بهمین قسم یک لک گوت ایشان است
چون تمام مردم اوسانگری سراوگی شدند لهذا سراوگی اوسوال نام دارند دهرم
ایشان پرستش پارسناتهه است و اعتقاد در ویشان جتی و ڈهوندیه که جین دهرم
اند داشته سوای مذهب مذکور معتقد دیوتای دیگر نیستند کرم دو گانه ذری هر قسم

بطور

بطور بقالان است چون پیدایش ایشان از جوکن و تموکن است چهل چهدر یعنی دغا
و فریب و خود مطلبی وغیره خاصیت ذاتی یعنی سوبهاو دارند طریق وقت شب
آب و نان میخورند و چیز ششینه ناول میکنند بعضی در ایام برسکال تره سبز و
اکثری کاهی میخورند و روادار آزار نوعی از جانداران نمیشوند ازین فرقه آنانکه در قلعه
رسا بفاصله ده کروه از رنتهنبهٹ ترقیام ورزیدند سری مال گفته شدند چون درین
قوم کسی از بزرگان ایشان کراو یعنی زن بیوه در خانه انداخته بود لهذا بر حسب و نسب
او خلل واقع شده لیکن اکنون طریق مذکور گذاشته اند آنها هم سراوگی
معروف اند دهرم و کرم و طریق ایشان بطور اوسوالانست گوت گذاشته
در هم قوم نسبت شادی مینمایند گوتهای آنها بیچ اوسوالانست درین فرقه بقالان
سه اوکی اشرف ترینم کهندیلوال اند دویم کمتر از ان اوسوال سوم سریمال
چهارم مهیشری پنجم تنیم پلیوال ششم نیم تنواره هفتم نیم اگرواله اصل نام

ذاتهای ایشان همین است قوم تقالان که اصیل و نجیب اند پیشه گفته میشوند
و رسم کراو در ایشان نیست و تقالان دیگر که کراو نمودند یعنی زنهای بیوه از
قوم خود و جاٹ وغیره در خانه انداختند اولاد آنها دسنه نامیده میشوند گوت
و الهاد دهرم و کرم و طریق و پیشه دسته ها بوضع پیشه هاست لیکن شریک آب و
نان ها هم نشیند و دسنه که زن بیوه از قوم خود خواه قوم دیگر در خانه انداخت اولاد
او بانجی و بانجی کراو کرد اولاد او ڈیهه و ڈیهه که کراو نمود اولاد او سویه گفته شدند
و سویه اگر کراو کند از ذات می افتد از دسنه تا سویه طعام هر یک جدا هست تا سویه
ذات تقالان در شمار می آید آینده ازین شمرده نمیشود پیشه این همه ها زراعت
کردن و کنانیدن و داد و ستد نمودن و ماده گاو و اسپ و گاومیش ازین
قسم دیگر حیوانات پرورده فروختن و شیر و جغرات و دوغ و سرگین
گاو و کاه و چوب و جنگل و میوه انبه وغیره و زمین قند وغیره تره ها و نمک

وغیره

وغیره وکرانه واد وبات وغله ور وغن زرد وسیاه وپارچه سفید وپشمینه ونقره
وطلا وآهن وغیره وقند سیاه وشکرتری ازین نوع اقسام اجناس واشیا اکرم
اصلی وسوای ازین دیکر چیزها بجز بشی خود منفر وشند ودر تمام عالم حال این وتین
است شرح جمله تعالان که حال آنها بمقام خود ها جابجا نوشته شده یکجا فیلسی
کردید اصلی اکرواله میں رن دوم دهوسر سوم مهتر شریی
چهارم کهندیل وال پنجم پلی وال ششم ننوانه هفتم ماهور هشتم اسوال
نهم سریمال ونوذات دیکرکه ازینها برآمد ند هزارها ال وگوت آنهاست

احوال برن سنکر قوم بیس

احوال قوم تهکرید

پیدیہک

احوال قوم بیدبهک از روی مهابهارت پوران

و برهمه بیورت و پدم پوران و امرکوش شاستر

شخصی از قوم بیس یعنی بقال دهرم و کرم خود گذاشته بیوه زنی از قوم برهمن
بزوجیت درآورد بعد چندی فرزندی ازینها تولد یافت هرگاه طفل مذکور بالغ
گردید پیشه تجارت غله بار برداری بر گاو و گاومیشان و یابو و هم بر دوش
خود اختیار نموده ده بده و شهر بشهر گردیده نفع و جنس غله و انتفاع
آن اوقات بسری نمودن گرفت ازینکار در شاستر بیدبهک و سارتهه باهک
بیدبهک بمعنی آنکه از برداشتن بار بر سر کلش از نوع شرافت برگشته بصورت
مزدوران شود و سارتهه باهک آنکه همراه قافله دیگر مردمان قطع راه نماید و در بیهاکا
نیجی واله یعنی تجارت کننده باشد افتاد اولاد او جمله بیدبهک و سارتهه باهک و

بنجی واله گفته شدند این پیشه اصل این فرقه است الحال در دوره کلجگ برای
وجه معیشت از هر قوم هنود این طریق گزیده اند دهرم ایشان پرستش سیو بهگوان
یعنی خدای پاک و خدمت برهمن و ماده گاو کردن و کرم ایشان غله فروختن و اوقات
بسر نمودن و طریق دستار چرکین بر سر و چادر در کمر و دهوتی خورد بستن و
بر دوش لٹهه یعنی چوب سطبر بالش داشتن و جوالهای پلاس و
پشم پر از غله ها بر یابو و نر گاوان و گاومیشان بار نموده دهیه بدهیه
فروختن است و شادی در هم قوم می‌نمایند این رویه اهل دول است و
طریق تعزیا بدینگونه است که در دست کوپی خورد پر از روغن زرد و سیاه
دارند و نمک و قند سیاه و نیران و غیره در دو پارچه گنده که آن را لته نامند
بسته یکی بر سر و دومی بر پشت داشته خانه بخانه در دیهات می‌فروشند

احوال قوم ماگر

ماکد یعنی جاکه

احوال قوم ماگدکه اوراجاکه گوتید از روی مهابهارت پوران

برهمه بیورت پوران و پدم پوران و امرکوش شاستر

از قوم پدبهک شخصی دین و آیین خود گذاشته زن بیوه قوم چهتری در خانه

انداخت هر دو از قومیت خارج شدند پسری از آنها تولد کرد دید بحد بلوغ

رسید منتر سری کالی دیبی از کسی آموخت چون باوراد و وظایف مداومت

او دیبی جی مهربان شدند عرض کرد که اهل عالم اعتقاد بر من آرند کالی دیبی

فرمود که باعانت من اطهار بنس راجها کرده بحصول وجه انعام اوقات گذاری

نما چنانچه از تمام بر پرستش برخاسته در دربار راجهای سورج بنس و چندر بنس رفته

همین تأیید دیبی جی نام آبا و اجداد آنها و شرح نسبهای سورج بنس و چندر بنس

که در سورج بنس اول سورج بنسی او شراده دیو بنسی او کهشواک بنسی او کهشی

وغیره و در چندر بنس اول اتری بنسی او چندرما بنسی او عطارد یعنی بده بنسی

او پوروراوا وغیره پیدا شده اند بیان نمود راجها از و محظوظ گشته اسپ و

دوشالها وغیره نقد و جنس انعام دادند باختیار کار اطهار بنس قوم برهمن و چهتری

در بهمکان

در سنسکرت مبنس کتهاک وهم ماگد ماکده بسبب انکه مادرش از دختران مکده
بنس زمره چهتریان چند بنس است و در بهاکا جاکه نام نهادند اولاد او جاکه و
بنس کتهاک و ماکده گفته میشوند دهرم ایشان پرستش سری دیبی جی وحدت ست
برهمن و ماده گاو نمودن و کرم مانطهار نیس راجها از وجه انعام قوت لبسی کردن
است خواص ذاتی خوشامد گویی است طریق شادی در همقوم نمایند و پوشاک
از قسم دستار وغیره می پوشند و در بغل نامهای آبا و اجداد و دده بیست
بیست پشت راجها و قلم برگوش دارند در ابتدا صرف در سرکار راجهاین کار
میکردند الحال در جهاکرن برهمن و چهتری و بیس و سود در این پیشه می کنند
پس از تیدی کدام جاکه زن بیوه قوم بهاٹ هنود بزوجیت خواست فرزندی
از وجود آمد بالغ شده همین کار اختیار نمود چون بآواز بلند در محافل و مجالس مهاراجها
خواند از آن جهت نامش دهاڑی در بهاکا افتاد دهرم و کرم ایشان بطور جاکه هاست

وطریق ازاثر تخم بدر ریشه جاگگی هنمایند وسوبهاو خواص یعنی بربدستور بست وتبا بشر
شکم ها درتل وقوم بهاٹ بصدای بلند نامها میکرند فقط

احوال قوم سیوتی

مستولي يعني ناخدا

احوال قوم منسوب بلی یعنی یاحد از روی مهابهارت پوران و

پدم پوران برهمه بیور پوران و امر کوشش شاستر

شخصی از قوم بس دهرم وکرم خود گذاشته زن بیوه قوم شود رراکه سر راه با او

دوچار شد بسخنان چرب وشیرین فریفته بزوجیت خود درآورد هر دو را مردمان

قوم از برادری اخراج نمودند پس از انقضای چند ماه وسال فرزندی با بها تولد

گردید بسن تمیز رسیده بفکر پیشه وکار که بدان اوقات گذار کرد و افتاد نهتر یعنی

افسون شیو روپ بهیر ونا تهه از کسی آموخته بود وظائف وبتصور وخیال آن روز

وشب اشتغال ورزید بهیر ونا تهه از خدمتش مهربان شده بتشرف دیدار سرف

گردانیده گفت که هرچه مرادتست بخواه عرض نمود که مدعایم همین است که صورت

حصول وجه قوت که از ان اوقات شبانه روزیم بسر شود بداد تو قرار یابد بهیر ونا تهه جیو

فرمودند علم جل پرکهشا یعنی دریافت احوال اندرون آب تمام دریاها از بحر عمان

تا دیگر رودهای خورد و کلان برای نام از کسی برهمن بخوان باقی جمله حقیقت وماهیت

نهان آن بر تو آشکار وعیان خواهد شد وازین پیشه روزگار تو بخوبی خواهد گذشت

ان

این سخن گفته بهیر و ناتهه از نظر پنهان شدند او موجب تلقین کدام برهمن را
اوستاد نموده خواندن علم مذکور شروع کرد چنانچه بتاثیر کلام معجز نظام بهیرو ناتهه جیو
در اندک حرف شناسی جمله دقایق و حقایق علوم بر او منکشف شد برای تجربه و
امتحان بر کنار و ساحل دریای شور و دیگر بحرها رفته بر کشتی و جهازها بر آمده بر
مستول که در سانستر آنرا دهار دار و خوانند نشسته از دور بین کیفیت اندرون
آب از قسم جانوران آبی و کوهها و غیره دیدن گرفت و بر این کار قادر شد
حتی که جهازهای که بعدم دریافت حال راه از سالها سال بمقام بیجا در ورطه اختلال
و تباه افتاده بودند بهدایت و رهنمای او راهی نواحی منزل مقصود شدند بلکه
التجار و سوداگران بگشایش ابواب مراد نقد و جنس بسیار بجایزه و صله این خدمت
تواضع او نمودند با اختیار این پیشه برهمنان و سوداگران و غیره مردم بزبان شاستر
کرن دهار و جلی بزبان هندی کهیون کاکوده در زبان گجراتی کهیو یعنی کهیونت در کرنا
کرن دهار وجل بر گهتهک کرن بمعنی کار کردن و دها علت آن کار رود دریا کا

هستوبی وناوک ودرزفارسی باخدانش مقرر نمودند اولاد او بهمان اسما
موسوم شدند دهرم ایشان پرستیدن شیو رو پیهیر و ناتهه و حدمت
برهمن و ماده گاو و کرم برجهار نشسته ارد و بر بین احوال کمی و بیشی آب و
جانوران و کوههای آبی دیده رهبری ملاحان منمایند و بوجه قرب آن اوقات
بسر میبارند سوبهاو یعنی حواص ذاتی ایشان در نماز بیت طریق دهرم و
شادی میکنند و پوشاک هرقسم می پوشند و سیاه فام میباشند

دفعه چهارم در احوال قوم سودر و برن سنکر آن

احوال قوم سودر

کایتھ

احوال قوم شود یعنی کاهیته از روی مذهب پوران وگرڈ پوران و مهابهارت

پوران وبابی پوران هرگاه برهماجی برهمن وچهتری وبیس سه برن

یعنی سه قوم پیدا ساخت ونسل آنهها افزایش گرفت مراج که ملک الموت

محاسب اعمال نیک وبد جمله موجودات اوست لفکرا یکه چون عملهای بد ونیک تمام

موجودات وجمیع کاینات بر سه لوک وچهارده طبقه زمین وآسمان خارج از حد حصر

است یادم نمی ماند افتاده برای تجویز آن نزد برهماجی در ست لوک رفت دید که

برهماجی هم متردد نشسته است که چون سه برن پیدا کردم خدمتگذار آنهها کسی

نیست مراج احوال تشویش خویش نیز بیان نمود برهماجی بفحوای آن زیاده مضطر

ومتحیر گشته در دل اندیشید که آنچنان شخصی پیدا باید کرد که هر دو کار سرانجام کند

غرضکه در تصور سری بشن بهگوان بمراقبه شد چنانچه بتوجه سری بشن بهگوان

دفعتاً از پای برهماجی آدمی در یکدست قلم ودر دست دیگر دوات بی اطلاع

او بسبب اینکه قدرت سری لشن بهگوان از وهم و قیاس جن و انس و ملک
بیرونست بعرصه وجود آمد و روبروی برهماجی دست بسته بایستاد
چون برهماجی چشم باز کرد دید که شخصی پیش من ایستاده است پرسید که تو
کیستی جواب داد که پسر توام و مولدم پای مبارک تست مرا چه حکم است
برهماجی سخن او شنیده بسیار خوشنود گشت و در سمکرت چیترگویت
چیتر بمعنی نوشتن و گویت بمعنی پوشیده یعنی خفیه نویس و دویم اینکه
پیدایش او برهما را معلوم نشد و کایستهه کای بمعنی بدن و ستهه روبرو
یعنی روبروی چشم برهما ایستاده شد دو نام و شودر ذات شودر
بمعنی اینکه تولدش از پا و کارش خدمت هر سه برن شد مقرر نمود
دهرمراج فرمود که اینکس را بمکان خود یعنی جم لوک ببر و بر علم خود که از روز ازل
نصیب او شده جمله کار تو خواهد نمود و اولاد او امور خدمتکاری هر ۳

برن خواهد کرد میراج بموجب حکم برهماجی او را بمکان خود آورده جای علیحده
برای سکونت داد شخص مذکور حقیقت حال اعمال نیک و بد تمام مخلوقات از
میراج دریافته نوشتن شروع کرد میراج بسبب طول اظهار احوال که آغازش انجامی
نداشت تنگ و بیدل شده بحضور برهماجی رفت و گفت که زبانم از بیان این داستان
بی پایان قاصر و کوتاه گردیده چنان تدبیری بعمل آید که کدام کس خود بخود آمده از
چیتر گوبت شرح تمام حقایق نموده نویسنده باشند تا من ازین مشقت نجات یابم
حسب الالتماس میراج برهماجی از سیزده برگ کاه داب ۱۳ سیزده کس پیدا نموده نام
همه ها سرون نهاد سرون بمعنی آنکه آنقدر قوت سامعه داشته باشند که هر قدر
گفت و شنود مردم در عرصه زمین و زمان کنند بسمع او رسد و فرمود که این
سیزده کس مدام بر آسمان قایم داشته جمله حقیقت مخلوقات شنیده چتر گوبت
نویسنده خواهند بود چنانچه آنها حسب الحکم برهماجی بر فلک استقامت نموده

پیوسته حال خلایق بحیر گویت نوسانیدن گرفتند از از زور کوششخواند اردت

چیر گویت اجرا یافت وازان هنگام هر که ار زمره مخلوقات ازین دنیای فانی

رخت رحلت بربسته روانه ملک عدم میشود چتر گویت ارزوی کاغذ نامجه

خود در وید اد اعمال نیک و بد او بحضور مراج داوا پیاد اش عمل می سازند یعنی

نیک اعمال اسبرک لوک وغیره یعنی جنت و زشت عمل به نرک لوک وغیره یعنی دوزخ

جا میابد و چیر گویت صرف به همین کار مصروفست بر هماجی بار بخیال اینکه یک کار

اعمال نویسی اجرا یافت و کار دیگر خدمتگذاری جاری نشد و سابق هم که شودر

بشمول هر چهار برن پیدا کرده بودم نسل آنها انقطاع یافت متردد گشته در

فکر چاره اینکار متفکر نشسته بود که از اتفاقات درانحال من نترنام راجه از زمره

دیتوها که یک دختر هنگام حکب از اکن کند یعنی آتشکده در خانه او پیدا شده بود

برای شادی او تردد داشت بتصور این معنی که چون پیدایش مخلوقات

از برهماست پیش آوردم او خود تدبیر خواهد نمود در بر برهماجی آمده حال دختر
ظاهر کرد برهما خوشنود شده گفت که بخواهش من پیدا شده هست دختر را با
چیترگوپت کتخدا کن که چون ذات و نام صبیه نیست کسی دیگر از قوم برهمن و چهتری و
میس او را بنکاح خود نخواهد آورد من بعد از این نوید شاد گشته مراجعت بخانه نمود و
برسم هنودان اگن یعنی آتش را گواه داشته دختر را با چیترگوپت شادی کرده داد
و دختری از زمره صبیه های ناکتخدائی ناگ لوک یعنی طبقه زمین که به السپرا و مطربه ها
و لولیان موسوم اند در مرت لوک یعنی دنیا آمده بود تماشا کنان در صحرائی رسید
دید که سوسترا نام عابدی مشغول عبادت هست چون نگاه آن ماه پاره به چشم عابد
بیچاره پیوست بیک نظاره از اغوای نفس اماره خرقه صبر پاره کرده محو دیدار و ببادیه
غوایت آواره گردید آن زبان کاره هم مفتون او گشت و هر دو لفرط خندیده بشوق
ارزومند آن شدند که بقیام یک مقام جام باده مرام نوشیم و بعیش و عشرت

کوشیم عرصکه از بیتابی تاب شکیب نیاورده مشغول ناونوش شاهد کامجوی
هم آغوش ولب بلب و دوش بدوش گردیدند هرگاه زاهد سخت کوش
از تلاطم بحر پر جوش عصیان بر کران شده بهوش آمد مستدعی عفو و قصور از حضرت
ایزد عفو غفور خویش گشت و در دل بس منفعل گردیده گفت که ازین حرکت عبادت
من بالکل تلف شد اگر اکنون هم تلافی مافات و دوری از نزدیکی این زن متحمل شود
اولیست والا قباحت عظیم متصور باین اندیشه از زن گفت که ای برهمن
عقل و دینم زایده ازین از عشق دم مزن زنهار نیکاربر و گرنه معدوم و خاکستر
خواهی شد زن جواب داد که درین باب قصور من نیست زیرا که من از طایفه
روسپیانیم و آیین ما همین است که هر که میل و رغبت بسوی ما میکند بخدمتش مباشیم
رکهیشر مذکور به استماع این سخن ساکت شده اراده سراپ یعنی دعای
بد که بعوض اتلاف و تضییع ریاضت در دل آورده بود تفهیم ظهور این امر از ضیای

نا برهمی

بر بهاجی باز ماند و زن مذکور از پی پوتهی او از انجا بناک لوک رفت چون نطفهٔ کهتریان
صایع نمشود زن از تخم زاهد باردار شده بود و انقضای مدت حمل بحل امده پس دختر
ثمر اورد و همونجا در کنار مادر پرورده شد در ناگ لوک بتفاوت اصل و
نسل یعنی ولادت از شکم اسپراکسی او را بزوجیت نگرفت راجه باسپک راجه
مارها بفکر کتخدائی او مغموم شده نزد بر بهاجی رفته اظهار حال کرد بر بها بعد استماع
جمله رویداد گفت که این دختر بحکم من پیدا شده هست با جترکویت شادی
کرده دهند که ازین دختر مرا کار جهان گرفتن است او بر همین معنی راضی شده برهم
منو دان با جترکویت کتخدا کرد از مرد و زوجه ها دوازده پسر از زوجه اولین
پریم وتی نام چهار پسر و از زن دویم روپ وتی نام هشت پسر بوجود آمدند بعد بالغ
گشتن پسران جترکویت همه را علوم نوشت خواند و وضع خدمتگذاری برهمنان و
چهتری و بیس بر سه قوم آموخت پسران مسطور بعد تتمیم و تکمیل علوم در مرات

لوک یعنی دنیا به حضور راجهای سورج بنس و چندر بنس رفته علم و هنر ظاهر نموده

بر خدمتگذاری رکهیشران فراهم آوردن کلها و غیره سامان پوجا یعنی پرستش

سری بهگوان و هیمه و غیره چاکری چهتریان و غیره قوم از طرف ستوی و غیره

خدمات کمر بستند و هر دوازده برادران برضای خود ها در هر جا و هر دیار که دل

خواهست رفته استقامت ورزیدند و از نام و نشان آن مکانات و دیهات بر همان

و چهتریان نام و ذات مقرر نمودند از چهار فرزند زوجه اولین پسر بزرگ که در متهرا

قیام کرد ماتهر نام و ذات او شد و هشتاد و چهار پسر که از وی پیدا کردند هشتاد و

چهار دیهه آباد کرده در مواضع مذکور سکونت کردند ذات ماتهر ماند و الها بنام مقامات

مقرر شدند از سکونت نانکپور مالک بهنداری و متوطنان نانگپور ناگ ماتهر

و باشنده های کورشور کورشولیه همین قسم هشتاد و چهار ال اند پسر دوم که

در بهیٹنیر سمت مغرب قیام کرد بهیٹناگر نام و ذات افتاد و هشت و

چهار پسر از و ولادت یافتند پسران مذکور از مولد خود برخاسته هر جا که
سکونت کردند از نام آن قریات اینها مقرر شد و ذات بدستور ماند از ماندن
رتنبک رهنگی و از قیام بقبه ڈاسنه و سینه وغیره همین طور شصت و چهار آل شدند
پسر سیوم متصل اجودهیا نگری جای ولادت سری مجند بفاصله چهار
کروه در موضع سرنگ پیر پور که سکنت کردند سری باستم نام و ذات شد ازو هفتاد
و چهار فرزند متولد شدند ذات بدستور ماند و از نام دیهات استقامت اینها افتادند
چنانچه ساکنان جونپور جونیه سوطان اٹاوه اثائیه همین نوع هفتاد و چهار آل اند
پسر چهارم از سکونت سنکهه پور نام شهر واقعه گوشه جنوب و مشرق سنگسینه نام
و ذات یافت پنجاه و چهار پسر از و بوجود آمدند ذات آنها بدستور ماند از سکونت
موضع کهوس واقعه مشرق کهوس آل و همین قسم از قیام مقامات دیگر نیز بجا شده
و چهار آل شدند از زوجه دویم پسر اول که در ملک شور شین رفت سورد هیج نام

ذات او شد چهل و چهار پسر با وی پیدا گردیدند ذات بدستور ماند از قیام

خندیری چندیره و همین نوع از استقامت دیگر جاها چهل و چهار ال افتادند

پسر دویم که در انک دیس مسکنت ورزید نام و ذات او هشت شد پنجاه و

پنج پسر او بولادت یافتند ذات بدستور ماند از قیام جا تپ جانکی و همین قسم

از سکونت دیگر مقامات پنجاه و پنج ال مقرر شدند پسر سویم از مسکنت گورد یس

گور نام و ذات یافت سی و چهار پسر او تولد گردیدند از استقامت گدن

پور گدنه و همین طور سی و چهار ال شدند فرزند چهارم که در کرن دیس قیام

نمود کرن ذات و نام او شد بست و چهار پسر ازو تولد شدند از سکونت

متهلا پور وغیره متهلی وغیره بست و چهار آل شدند پسر پنجم که متصل جرگر

کوه در چترکوت که حوالی آن بالمیکیه دیس گفته میشود مسکنت اختیار کرد بالمیکیه

نام و ذات یافت بست و پنج پسر او تولد گشتند از سکونت تهور وغیره تهوریه

وغیره

وغیره نسبت پیچ ال شدند پسر ششم که در دیار کلنگ قیام نمود کل شتر نام و
ذات او شد سی و پیچ پسر از وی بوجود آمدند از سکنت ٹپن شهر وغیره سی و پیچ ال شدند
پسر هفتم از استقامت دیار هشت ایٹهنه نام و ذات یافت جهل و پیچ پسر با و ولادت
یافتند از سکونت جیل دیهه واقعه گوشه شرق و شمال و دیگر مواضع جیلی وغیره جهل و
پیچ ال افتادند پسر هشتم از قیام دیار نگم واقعه کوه جانب گوشه شرق و شمال
نگم ذات و نام یافت سقت و پیچ پسر با و پیدا شدند مثل سوزکر وغیره دهیات که
سکونت نمودند سوریه وغیره سقت و پیچ ال آنها افتادند بعد چندی از فرقه نگم شخصی دین
و آئین اصلی گذاشته رو به قوم بیس یعنی بقال اختیار کرد نگم وغیره دوازده ذات او را
از شمول خود جدا کرده دادند او لا دا او و نایه گفته شدند چون به ترک آئین قوم خود او
در زبان شاستر بمعنی کم ذات است لهذا او را اینم ذات گفته شدند و در دوره کلجک
اگرچه قوم او نایه ها از دهرم و پیشه اصلی خود پیش گرفتند لیکن به همان نام او نایه موسوم ماندند

همین طور دوازده نیم ذات این قوم معروف شدند از نام کهتیران مثل کشف انگراو
برگهو و بهاردواج هر کسی که عقیده بر هر یکی کرد بنام آن کهتیه گوت افتادند و
همه ها به اسم شودر مسمی شدند اصلی دهرم ایشان پرستیدن سری دیبی چه
و خدمت برهمن و ماده گاو نمودن است و در دوره کلجگ بعضی ازین ها طریق شیو
گزیده پرستش سری بهگوان اختیار کرده اند و اکثری بر بهیرو و هاتهه اعتقاد دارند
کرم نوشت و خواند و هر نوع خدمت سه برای وجه معاش پیدا کرده اوقات
گذاری ساختن است در ابتدا غیر ازین کار دیگر نمی نمودند اکنون از زر و رکیه اقوام
کهار و اهیر و غیره بر این شکر شو در مخلوق شده خدمتگاری چهار برن اختیار
نمودند این قوم ترک آن کار کرده صرف پیشه نوشت و خواند مینمایند و تا اثر دوره کلجگ که
همه اقوام آیین اصلی خود ها گذاشته اند این قوم هم آنرا متروک نمودند و در تمام شاستر ها
نوشته است که در عهد کلجگ قوم شودر رهبست یا قبته راجه گفته خواهند شد چرا که

راجه کلجک نیز از برن شودراست و بتاثیر این عهد فرقه مذکور نسبت برهمنان
وغیره بسیار با طهارت بوده مصروف عبادت میباشند و اعتقاد بماده گاو
برهمن بسیار دارند هر که درین طایفه ناخوانده میباشد پیشه تغابی و چاکری سپه گری
و کاتبی خط فارسی و شاستری وغیره مینمایند و بسبب پیدایش ارتو کن فیلسوفی و
بهر صورت کار خود بر آوردن سوبهاو یعنی خواص ذاتی ایشانست طریق ستادی
در قوم خود ها مسکینند تا تهر و بهت ناگر در بهت ناگر همین قسم همه با همدیگر ال و
گوت گذاشته نسبت میسازند و از بدو حال رسم حقه و نان هر یک فرقه جدا تست
بیشتر پوشاک انعامی میپوشیدند حالا در دوره کلجک بدعوی اجلی لباس عمده
نفیس میپوشند و در ابتدا سیاه فام میبودند اکنون سرخ و سفید هم پیدا
میشوند و درین قوم هر که زن بیوه قوم خود در خانه می اندازد دشنه گفته
میشود شراب و کباب بسیار میخورند و بعضی تارک اللحم و الخمر میباشند

وزنان ایشان که همچو شوهران بخرج جد مسکداری هرسه برن کاری دیگر نمیکردند
نهد اما حال چرخه ریسی مینمایند و مثل زنان چهتریان که در پیشین زمان پرده
نشین می بودند مستور می باشند

احوال برن سنکر قوم شودر

احوال قوم بهیکی

خاکروب

احوال قوم بهنگی یعنی جاکروب از مهابهارت و باراه پوران

هم پوران و برهمه سورت پوران و امر کوشش تا ستر

شخصی از قوم سودر دهرم و کرم خود کداشته کشته و آواره مکردیدن بوده

قوم برهمن را بلابه و فریب فریقته بخانه انداخت چون تمام مردم شهر از مشاهده

این حال منکر از آنها متنفر کردیدند و از نزدیکیش دوری کزیده از چار سو هدف

سهام ملامت ساختند ناچار از شهر برآمده در صحرا متصل دیهه مکانی احداث

نموده بمسکنت و زرید بعد ابتدا زنانی در ار فرزندی با و تولد یافت هرگاه

بالغ شد ساکنان دیهه از حالش آگاه شده بخیال اینکه نطفه حرام واز ولادت

تخم سودر و شکم برهمنی بنام چانڈال استاند زون دیهه راه در آمدن آن

ندادند طفل مذکور از ملاحظه اینهمه اکراه مردم بر حال خود متاسف و متالم شده

در دل اندیشه نمود که بکدام صورت صورت تقرب و دفع نفرت از اهل دنیا

بنظر آید هر چند در بحر تفکر غوطه زد بساحل مراد فایز نگشت آرکیبی منتر یعنی افسون

ارونا کرت نام رکهش که اصل او هم در قوم راکهسان از همین قسم است آموخته

بکلاومت

بمداومت وظیفهٔ منتر مذکور پرداخت چون مدت ورد او بامتداد و مشقتهای
شاقه بانتها کشید راهس مذکور مهربان شده به پرتو جمال خویش دیدهٔ
منتظرش را منور نموده گفت که هرچه مدعا داری طلب کن عرض کرد که چلابوق
از من نفرت دارند همین میخواهم که مرا طبیب خاطر پیش خود راه بار داده از
نزدیکم دوری ننمایند گفت که بصدق ارادت عقیدهٔ من در دل داشته بشهر بازرفت
سبد بر سر و جاروب در دست گرفته برفت و روب و برداشتن بول و براز خانهای
مردم شهر بپرداز که از خدمت تو جمله کسان از تو خوشنود خواهند گشت این سخن
گفته راهس مذکور از نگاه غایب شد و شخص مذکور بتلقین او کاربند گردید بهمت تمام
برهمنان و غیره مردم شهر از حد مسکداریش راضی گردیده بهر روزه حاضر شدنش
اجازت دادند و از وجه خور و نوش ممد و معاون گشته آینده پرورش مدامی
امیدوار ساختند و بقول انکار در سنسکرت چاندال بمعنی غصه و روسیم مارخنی کرسیم

هارجنی بمعنی جاروب وکر بمعنی فاعل آنست و سویچ سو بمعنی سگ و پچ بمعنی
کشته خوردن و در بهاکا بهاری واله و در فارسی خاکروب نامش افتاد
و بعضی بهنکی هم خوانند روزی بعد رفت وروب مکانات روسای دهه
بجای خود رفت غایبانه او برهمنان وغیره اقوام سکنای قریه باهم صلاح
کرده گفتند که انگریزان بموجب حکم بیدیمیت جنوب دیهه برای سکونت جا باید
داد چنانچه بتجویز ده خدایان چندال که در جانب دکن دیهه خانه بنا نموده اقامت
ورزیده و بکار خود مصروف گشتند و لا داو جمله چانڈال وسم هارجنی کر وغیره اسمای که
در صدر مندرج است گفته شدند و از اقوام دیگر مثل برهمن و چهتریه
بیس و شودر هم بعشق زنان شکیله جمیله این قوم ترک دین و آیین خود نموده شامل
این فرقه شده اند و هم ایشان پرستش ارونا کرت راکهس که در دیس بهاکا لعل گرو
گویند و خدمت برهمن و ماده گاو نمودن و کرم رفت وروب خانها و برداشتن فضول

براوقات

برازاوقات بسر ساختن است سوپها و یعنی خاصیت حشمتی و خوشآمد گویی

است در ابتدا صرف کار رفت و روب وغیره میکردند حالا در دوره کلجگ

بعد سلطنت پرتهی راج چاکری نوشتن و فله وغیره و خدمت اسپ مینمایند طریق سادشی

درین قوم میکنند پوشاک کهنه که از خانه مردمان می‌یابند میپوشند نیم دستار

برسر می‌بندند و لنگوت برای ستر دارند اصلی پوشش این بود اکنون از

دوره کلجگ که نشان رهایت راجها از جهان معدوم شد و کار نظم و نسق از رونق

افتاد و اندیشه اخذ مصادره از دل اجلاف بدر شدی وسوسه پوشاک نو صنع

تر فاسم میپوشند و از عهد راجه جی سنگه والی جی پور بزراع ورغن برای شناخت

بر دستار دارند و جاروب در دست و سبد در بغل میگذارند و زنان

ایشان نیز مثل شوهران کار رفت و روب مینمایند گوشت مردار میخورند

ازین طایفه که بسیاری مسلمان شده اند جانوران را از جان کشته و هم مردار میخورند

و دیگر روایه همانست هر دو قوم فضله و پس مانده همه اقوام هنود و اسلام میخورند فقط

چار چرم ساز

چمار جفت دوز

احوال قوم حمایر از روی مهابهارت پوران پدم پوران و

باراه پوران برهمه ویورت پوران و امرکوش شاستر

یکی از قوم هنود قسم ملاح دین و آیین خود گذاشته زن بیوه قوم چندال در خانه انداخت
هر دو از قومیت خارج شدند چون هنودان در شهر و دیهه و چندالان بیرون
امصار و قریات آنها را جای سکونت ندادند نابدل فاصله شهر به موضع مسکنت
گزیدند فرزندی از آنها ولادت یافت هرگاه بالغ شد بعلت نا اصلی احدی از قوم
اخلاف هم او را نزدیک آمدن ندادند چون از نفرت و اکراه مردمان حالش تباه و درد بی
معیشتی جانکاه شد بصوابدید خرد خود پوست جانوران مرده از قسم اسپ و گاو و غیره
کشیدن و صاف کرده و رنگ داده فروختن پیشه کرد و پاپوش ها از چرم
تیار ساخته بخیال ذریعه تقرب مردمان در شهر رفته بر بهمنان و غیره اقوام
را بی قیمت تواضع نمود چون پیش از آن رسم پاپوش چرمی که پای مردم
را از گزند خار و خس نگاه محفوظ دارد نبود جمله کسان به مشاهده صنعت عجیب او
تا آسایش خودها بغایت محظوظ گشته از نقد و جنس و ماحضر خوردنی متواضع شدند

بمداومت اینکار حکم دادند و برای آینده همت شخص و تعیین کردند و در ممالک
چرم کاره و در بهاکا چمار نامش قرار یافت اولاد او بهمان نام مسمی کردند و
در دیار مشرق این قوم را دوساد نام نامند و چون از این فرقه یی فرد کار بار دایی
میکنند ازین جهت بیگاری نیز خوانند این قوم اصل است و وقتی کدام چهتری زن
بیوه قوم چمار در خانه انداخته بود اولادش نیز چمار گفته شد لیکن در ظاهر تاشی
بچشم بد در آنها از چماران اصلی اندک فضیلت دارند و به حقیقت رتبه هر دو یکیاست
دهرم هردو پرستش دیبی جی و خدمت برهمن و ماده گاو نمودن و کرم مردار خواری
و چرم جانور مرده صاف نموده و رنگ کرده و پاپوش از آن دوختن
و چنین و بزراعت مزارعان و زمینداران مزدوری کردنست و سوبهاو یعنی
خواص مطلب آشنایی و غضبناکی هست و طریق شادی در همقوم می نمایند
دستار یعنی پهته بر سر می بندند لنگوت برای ستر و چادری بر سینه و

نشیت که آنرا گاتی گویند میدارند چمپوا برهمن که احوال آنها در برن سنکر

برتمهان نوشته شده پیر ایشانند مراسم شادی این قوم بتجویز آنها میشود

وبعضی از ینطایفه پارچه هم میبافند بافتن پارچه کار اصیلی ایشان نبود حالا این

کسب اختیار نموده اند فقط

احوال قوم کهٹک

کھٹیک

احوال قوم کهٹیک از روی مهابهارت پوران و باره پوران

و پدم پوران برهمه بیوت پوران و امرکوش شاستر

یکی از قوم چمار زن بچه قوم تقال که بدکاره و آواره بود بزوجیت درآورد

هر دو از قومیت بدر شدند طفلی از آنها متولد گشت بحد بلوغ غایر گردیده

از تاثیر تخم پدر کار رنگ کردن چرم زری و کیمخت و غیره پوست بز و گوسفند

و باثر شکم مادر فروختن آن پیشه نمود ازین کسب و حرفه در سمسکرت چرم

رنگی و در بهاکا کاکهتیک نام یافت اولاد او بهمان نام نامزد شدند دیرام

ایشان بطور چماران است و کرم چرم خام زری و غیره خریده رنگ کرده

میفروشند و خرید و فروخت چرم زرگاو و گاومیش مینمایند و مردار

نمیخورند و پوست از جسم زرگاو مرده خواه دیگر مردار میکشند هر که ازین گروه

کار چرم فروشی میکند ار د چاکری خدمت اسپ میکند اصل پیشه سامیسی ازین

قوم است اکنون در دوره کلکته خاکروب و غیره اقوام هم این کار مینمایند غیر ازین

دو کار چرم فروشی و خدمت اسپ کاری دیگر نمیکنند سوبهاو یعنی خواص حسیکنی

دفلیوفیت

وفیلسوفیست طریق شادي در هرقوم مینمایند سابق پوشاک مثل حماران مي

پوشیدند اکنون همچو تیر فامي پوشند و صاف و پاکیزه میباشند قشقه بر پیشانی

میکشند کنٹھی یعني تسبیح خورد چوبین در گلو دارند و ابیات زبان بهاکا بمضمون

مدح و ثنای خدای پاک که آن را بهجن نامند میسرایند در شهر زیر فصیل یعني

متصل خندق حصار شهر سکونت دارند فقط

سراج

احوال قوم موچی یعنی سراج از روی مهابهارت و باره پوران

پدم پوران و برهمه ویورت پوران و امر کوش شاستر

شخصی از قوم خیاط دین و آیین خود گذاشته بیوه زن قوم کهتیک در خانه انداخت
هر دو از قومیت خارج کردیدند بمکانی علیحده استقامت ورزیدند طفلی
از آنها تولد شد بالغ گشته بتاثیر نطفه پدر دوختن و بتاثیر شکم مادر چرم فروشی پیشه
کرد یعنی موزه و پاپوش و ساز بندوق و اسباب زین وغیره اسپ
تیار ساخته در دربار راجهای سورج بنس و چندر بنس پیشکش گذرانید راجها به
مشاهده آن وضع ساز و سامان نو و صنعت و حرفت او خورسند شده
بعطای انعام سرافراز ساختند و آینده را برای تیاری دیگر جمله اسباب
مذکور ارشاد کرده به پرورش پیش از پیش امیدوار نمودند و بهمت

هر یک چیز معین کرده داده اند ازین پیشه در سمسکرت نامش موچ گرو اپانت

افتاد موچ در هندی یعنی موزه و گر دوزنده آن و موزه که معرب است

و اپانت پاپوش دوز را گویند و در بهاکا مشهور موچی است از سر کارها جدا

با نیل مرام برگشته بکار خود مشغول گشت اولاد او موچی گفته شدند و مرام

ایشان بطور کهتهگان است و کرم بدوختن موزه و پاپوش و زین اسپ و

سازند وقت وجه معیشت پیدا کردن غیر ازین پیشه دیگر نمیکنند سوبهاو یعنی جبلت

خشمناکی و خودغرضی است طریق شادی در هم قوم مینمایند و لوپتاک در

دوره کلجگ همچو شرفا میپوشند در عهد سلاطین فرقه اسلام که ازین قوم

بسیاری مسلمان شده اند آنها را نیز موچی خوانند همان پیشه چرم دوزی چرم فروشی میکنند

اول قوم دیار

دهانک

احوال قوم دهانک ارزدی مهابهارت پوران پدم پوران

وبرهمه پورت وباره پوران وامر کوشش شاستر

یکی از قوم چمار در هرم و کرم خود کداشته زن بیوه قوم چنڈال در خانه انداخت هر دو از
قومیت بدر شدند متصل دهیه بر کنار خندق مکانی بنا نموده سکونت ورزیدند
از اکراه و تنفر مردم شهر بغایت ملول و مغموم می ماندند فرزندی با یهها ولادت
یافت هرگاه بسن تمیز رسید احدی بحال او هم توجه نکرده نزدیک آمدن ندادند چون
کدام صورت قوت لایموت بنظر نیامد بمجبوری کاردی در دست گرفته گوشت
جانوران مردار تراشیده خوردن گرفت قوم برهمنان و غیره معاینه حال آن
او گفتند که اینکس زبون تر از قوم چنڈال است و قابل هیچکار نیست نجوای
این سخن بیش از پیش دلش بزخم سنان این طعن مجروح و ریش شد بصد فکر و
غور در دل اندیشیده گفت که آنچنان تدبیری باید نمود مردم روی توجه
بسوی من آرند هرگاه برهمنان دهیه بعزم رفتن دهیه دیگر از موضع مسکن خود
جاده نورد شدند بفرق ده بیست قدم پیش پیش رفته برهبری دلیل راه شدن چون

برهمنان

برهنمایی او از کرند کم کردن راه محفوظ مانند و براه رهست در تیرگی شب و روشنی روز

بمنزل معصود رسیدندنا و محفوظ شده بوجه قوت اعانت و امداد نمودند و باجتبای

اینکار اجازت دادند و مشخص ند کو سوای کار رهبری مردوری کشت زار های

زمینداران از قسم کوفتن غله شالی وغیره که عبارت به جدا کردن غله از علف باشد و

پارچه بافی پیشه کردند در سنسکرت مانس چهیدی مانس بمعنی گوشت و چهیدی بمعنی

بریدن است و اگر کم یعنی رهبر و بکوفتن غله شالی وغیره دهاک و در دیس

بهاکا بعلت گردن زنی مردم بهوتهری یعنی جلاد و بپارچه بافی در سنسکرت

تنت بایو نامش مقرر شد و بقبول این کارهای زشت و زبون در دیس بهاکا

ڈهیر هم خواندند اولاد او بهمان نامها موسوم شدند دهرم ایشان پرستش دیبی جی و خدمت

برهمن و ماده گاو کردن و کرم گوشت جانوران مرده خوردن و رهبری کردن و بارچه

بافتن و بحکم راجها کردن مردمان زدن و دست و بینی و گوش بریدن است و در

زراعت و زارعان مشقت در دیدن غله و برداشتن آن نمیایند دغابازی

و خشمناکی سوبهاو یعنی خاصیت انسانست طریق شادی در هم قوم میباید

و سیاه فام میباشند نیم دستار بر سر می بندند و کاتی یعنی چادر بر پشت

و سینه دارند لنگوت برای ستر دارند و کارد کلان که بهندی چهره گویند

مدام در دست دارند یکی از قوم چهتری ترک دین و ملت خود نموده زن

بیوه قوم دهانک بزوجیت خود درآورد و هر دو از قومیت افتادند کسی

تا آنها متولد گشت بحد بلوغ رسیده از تاثیر شکم مادر دهانک نام یافت و

با اثر نطفه پدر در اصالت بر قوم دهانک راجح گشت سپه گری و قراولی

پیشه کرده همراه راجها ماندن گرفت راجها بملاحظه سرولی و شجاعت و

جلاوت او خطاب سردار قوم دهانک باو دادند ازین جهت در سنسکرت

نایک بمعنی سردار و از خطاب سرداری دهانکان نایک نام و ذات

او مقرر شد

او مقرر شد و در دیس بهما کا اٹری خوانده شد اولاد او به همان نام مهما موسوم گردید
دهرم و کرم بطور قوم دهاک و در طریق این قدر تفاوت است که گوشت مردار
میخورند سوبها و یعنی خواص نیز بدستور است شادی در همقوم میکنند چاکری خدمت
اسپ و سپه گری خانه زمینداران مینمایند در تفنگ اندازی مهارت تمام دارند
نیم دستار رنگ تا سپانی بر سر دارند و جامه ائوا میپوشند و چادر همین رنگ در
کمر می پیچند انگوچهه یعنی پارچه خورد رنگین بعضی بر دوش دارند و اکثری بر کوس سر می
پیچند پیوسته از بندوق و ساز و سلاح مسلح میباشند و در صحرا و دشت
بیشتر بشکار اشتغال دارند مفلسان چاکری خدمت اسپ و متمولان بملازمی راجها
میکنند فقط

احوال قوم کیچ بیز

کوچ بند

احوال قوم کونج بنداز روی مهابهارت پوران باره پوران
هم پوران برهمه بیورت پوران و امرکوش شاستر

یکی از قوم تیور قسم ملاح زن بیوه قوم دهانک مانس جهندی در خانه اندخت از برادری
خارج شد بمکانی علحده سکونت نمود طفلی با آنها تولد شد چون بالغ گشت کسی او را
نزدیک آمدن نداد ازین معنی بس مغموم و متالم شده بتجویز رای خود آنکه در هندی
کونج و درشت تر گزنج و بعربی اماله گویند و رشته خام بر عود تار و پود دلو بافان
از ان صاف کرده اختراع کرده نزد پارچه بافان برد و رشته تار و پود در پیچ و گره دار
از ان صاف کرده داد آنان از معاینه این صنعتش خورسند شده نقد و جنس فراخور
حال او داده گفتند که مدام این قسم کونج ها تیار کرده باشد و قیمت آن معین کرده دادند
شخص مذکور بعد حصول وجه قوت مراجعت بخانه نمود در سیمکرت کرنج کر و کرنج بند بین

و در بهاها کاکونج بنده نامش نهادند و اولاد او به همان اسم مسمی کردند وید و برهم اتیان
پرستیدن بهیرونی نام جوگی از شصت و چهار جوگی است و کرم از کونج بندی وجه معیشت
پیدا کرده بسبب رد او فات نمودن و در ابتدا کرم اصلی همین بود در دوره کلجگ بعضی
ازان فریق طریق فروختن چوبهای سرکی هم اختیار نموده اند دیگر هیچکاره نیستند
سو بهاو یعنی خواص غضناکی و بی رحمی است طریق شادی و غم هم میکنند بتقات نیم گروه یا
یک گروه از دهه و شهر در خانهای ساخت سرکی میباشند و یکجا قیام ندارند گاه جایی
و گاه بگوشه صحرای سکونت می ورزند و رسوم شادی و غم هم بموجب هنیارند
ضرورتا در شهر می آیند و سگان شکاری بسیار می پرورند گوشت جانوران
مردار نخورند و خود هم جانوران را میکشند و به مردار خواری مردم ازین قوم متنفر میباشند
بعضی هم دستار بر سر دارند و اکثری برهنه میباشند لنگوت برای ستر میپوشند
چادر بر کمر می بندند سیاه فام میباشند مدام از کار دکونج می بندند فقط

احوال قوم کنجر

کنجر

احوال قوم کنجز از روی مهابهارت پوران باره پوران و برهمه بیورت پوران پدم پوران و امرکوش ساشتر

شخصی از قوم کیورت نوع ملاح تارک دین آیین خود شده زن بیوه قوم کوچ بند
در خانه انداخت از برادری بیرون شد شهر گذاشته در صحرا وطن گزیدند پسری
با آنها متولد شد تا تاثیر نطفه پدر که سبد سازی پیشه اوست زبان شاستر
شوپ که در بهاکا چهاج و فارسی غله افشان گویند و ٹپاره یعنی سماری و جاروب و
تصاویر گلی بد صورت و چیزهای سفالی بازیچه طفلان ساختن اختیار نموده بعد
تیار شدن جمله چیزها در دیهه برد دهقانان بمشاهده ندرت صنعت تیاره
شاد گردیده بقیمت نقد و جنس از و گرفته اند و قیمت هر یک چیز
جداگانه مقرر نموده برای تیار کردن جنس مذکور اجازت دادند و بسنسکرت

به سوپ کر سوپ در هندی یعنی چهاج وکر فاعل آن و در بهاکا کانجر و در فارسی
غلافتان ساز موسوم گشت و به بعضی زبان سالسی خوانند اولاد او بهان
ناهها نامور شدند این فرقه سوای پیشه اصلی در دوره گلجک برای
وجه معیشت زنهای خود را میرقصانند و خود ڈهل در گلو انداخته مینوازند و هر
ایشان بطور خانه دال است کرم غلافتان و جاروب و تصاویر گلی ساختن و
رقصانیدن زنان و گدائی کردن است سو بهاو یعنی خاصیت بی رحمی است
طریق شادی در هم قوم مینمایند بعضی برهنه سر و اکثر دستار بر سر میبندند
و زلفهای دراز بر سر دارند و سیاه فام می باشند و در گلو کنٹهی یعنی تسبیح
سفید استخوانهای شتر و بعضی از دانه های توس میاندازند و در گوشها
دُرهای برنجی می آویزند چادر چرکین می پوشند و گوشت مردار و شراب
میخورند پارچه کهنه در یوزه نموده میفروشند و در خانهای سیرکی در صحرا اوقات

بسر میکنند

بسر میکنند و سگان می پرورند و جاموس و خران برای باربرداری مدام

همراه دارند و مردم از نزدیکی ایشان نفرت کمال دارند در دوره کلجگ

از فقدان راجها و اندیشه سیاست آنها دزدی هم مینمایند حتی که هنگام روز روشن

ده بیست نفر باتفاق در شهر رفته مردمان خفته و غافل را زد و کوب نموده

بزور مال و اموال کشیده می برند فقط

احوال قحم باوری

باوری

احوال قوم باوری یعنی صیاد از روی مهابهارت پوران

برهمه پورت پوران باراه پوران پدم پوران وامرکوش شاستر

یکی از قوم کنجر دهرم و کرم خود ترک نموده زن بیوه قوم چندال بزوجیت آورد
هر دو از قومیت بدر شدند در صحرا ابتقا و ستار قوم چندال و کنجر استقامت
نمودند و بگوشت جانوران صحرائی شکم خیره می پروردند طفلی آنها اولاد
یافت کسی او را نزدیک آمدن نداد بلی بمتنفر فایز شده از تنفر مردم غمگین و
اندوهگین گشت دام در صحرا گسترده وحوش و طیور را گرفتن و خوردن پیشه کرد
برهمنان و غیره اقوام حال قبیح و زشت او دیده در سمسکرت باگر روین و باگری
و در بهاکا باوری نامش نهادند باگر بمعنی دام و روین فاعل آن یعنی صیاد و
باگری هم همین معنی دارد اولاد او بهمان نامها موسوم شدند هر دم ایشان

بطور کنجر انست و کرم جانوران کرفتن و خوردن و فروختن دزدي هم میکنیند

سو بهاو بعضی خاصیت ایشان هم بطور کنجران بی رحمي است طریق ستناد ی

در همقوم مینمایند بعضی نیم دستار بر سر دارند و اکثري برهنه سر میباشند لیکن ت

برای ستر و چادر بر کمر دارند کاکل مثل زنان پیچ نموده بر سر میکذارند سیاه

فام میباشند کارد کلان در دست و چند سگ شکاري همراه داشته جانوران

صحرائی را میکشند در خانهای سرکی بود و باش دارند یکجا اقامت

نمی ورزند کاه در کوشه سرای و کاه بصحرائي وقات میکذارند فقط

احوال قوم کهار

کہار

احوال قوم کهار از روی مهابهارت پوران و پدم پوران

باراه پوران و برهمه بیورت پوران و امر کوش شاستر

شخصی از قوم شود در ترک ملت و مشرب خود نموده زن بیوه قوم چهتری در خانه
انداخت برد و از قومیت خارج کردندید پسری بآنها تولد شد چون بخلل
نسب و حسب از تنفر مردمان برای وجه معاش محتاج و مجبور ماند از کسی منتر
یعنی افسون بهیرو آموخته باوراد و ظایف آن پرداخت بعد چندی بهیرو باو بهت
مهربان شده دیدار خود نموده باظهار مطلب حکم داد گفت تمنایم همین است
که مردم جمله اقوام متوجه حال من شده باداد وجه قوت پردازند بهیرو گفت
که عقیده من در دل داشته بهکلی که در شاستر بشیشی گویند بر دوش نهاده
بار برداری سه کار راجها کرم مشقت کرده به اجرت و فرزندان اوقات
بسر کن شخص مذکور از جای عبادت برخاسته بخانه رفت و بموجب تلقین بهیرو
در حضور راجها حاضر شده شیوکا بزبان شاستر در فارسی پالکی که راجها برای
سواری تیار کرده بودند و برداشتن آن کسی قبول نمیکرد باتفاق دو چهار کس

همقوم خود با بهنگی محموله اسباب خور و پوشش بر دوش بر داشته از جایی
بسیر کاهی بر در اجهها و دیگر اعزه از معاینه خدمتگذاری او محظوظ گشته نوازش
نقد و جنس او را نواختند و باجتبار این خدمت حکم داده آینده امیدوار ورز
ساختند و همه با متفق شده بزبان شاستر شیو کا بابک شیو کا بمعنی پالکیه
و بابک بردارنده آن و سک بابک سک بمعنی بهنگی و بابک بردارنده بهنگی آلت
باربرداری است از چوب بانس یا غیر آن با فلاخن که بهندی چهیکه گویند و در دیس
بها کا کهار نامش مقرر نمودند و خدمت ظروف شوئی و آب کشی هم او گرفتند
اولاد او بهمان اسما موسوم شدند از نام بزرگان ایشان نام گوتها است از روان
نام روانی گوت از کهربر کهربرا گوت از گور گوڑ گوت از جهتیه ونت جتهه و ڈنت گوت
از دیوریه دیوریه گوت ازین فرقه کیسی کلجن افزونی نموده نام و گوت اوتهوجوه
شده اصل گوتها همین هستند الحال تخلل حسب نسب دیگر گوتها هم افتاده

اند دهرم ایشان پرستیدن بهرونا تهه و خدمت برهمن و ماده گاو و کرم چاکری
برداشتن هیکنی و پالکی و خدمت ظروف و آب کشی نموده اوقات بسر
کردنست و زنهای این قوم هم مشقت آب کشی مینمایند سوبها و بعضی جا صحبت
دغابازی و شهوت پرستی است طریق شادی در هم قوم می کنند
دستار مدور بر سر می بندند انگه یعنی جامه کوتاه می پوشند و انگوچهه یعنی
پارچه خورد بر دوش میدارند و برای ستر دهوتی و هم کچهه می پوشند
زلفهای دراز بر سر میدارند و پاپوش مستحکم گران وزن در پا دارند در دوره
کلجگ خدمتکاری سرداران هم میکنند اول بخبر قوم هنود چاکری اقوام دیگر
نمیکردند حالا از عهد کلجگ که دور سلطنت باهل اسلام رسید برای اوقات
گذاری ملازمی هر قوم می نمایند و شراب و گوشت بسیار می خورند و
روانی گوت سوای گوشت خوک جمله لحوم و مکیفات میخورند و آنها که درین

فرقه کنٹهی یعنی تسبیح در گلو داشته و قشقه بر پیشانی کشیده بهکت یعنی تارک اللحم
شده اند از شراب هم اجتناب دارند و بهو جوه گوت کار گلخن افروزی مینازد

احوال قوم ل

ملاح و ماهی گیر

مل یعنی پہلوان

احوال قوم مل یعنی کشتی گیر قسم ملاح وغیره از روی مهابهارت پوران و پدم پوران و برهمه ویورت پوران و باراه پوران و امرکوش شاستر

یکی از قوم نشاد عرف بهیل دهرم وکرم خود گذاشته زنی بیوه از قوم کهار بحباله
نکاح درآورد دلپیری با آبها پیدا شد چون بحد تمیز رسید کسی بوجه قوت او را
دستگیر گشت و بی حرفه و هنر از معاش عاری و بتدبیر آن مضطر ماند از
شخصی منتر یعنی افسون سری بهیرو آموخته بمکانی علیحده نشسته پرستش آغاز
کرد انجام کار بهیرو مسرور شده دیدار خود نموده حکم باظهار مدعا داد
عرض کرد که بتوجه تو مردمان رغبت با من نمایند وکشایش ابواب روزی
و فراغ حال بمن نصیب گردد بهیرو جی ارشاد کردند که اعتقاد من در دل داشته
برای نام ارکنی علوم کشتی گرفتن و کشتی راندن وغیره هنر و حکمت آن بنا نموده باد

من خود بخود تمام ماهیت آن پرتو واضح و سبب حصول وجه معیشت تو خواهد شد
آن سخن گفته بهیرو از نظر پنهان شد او از عبادتگاه برخاسته رو بخانه کرد و
حسب ایمای بهیرو کسی را بتعلیم علم کشتی و کشتی معلم ساخته آموختن شروع کرد بعنایت
آن هادی کامل باندک ایام بر تمام دقایق علوم آگاه گشت بعد کمال این فن در
سرکار راجهای ذوی الاقتدار رفته جوهر هنرهای خود را عرض داد که کشتی ها که راجگان
تیار ساخته در دریا انداخته بی کشتیبان محض قص و بیکار افتاده بودند حسب الحکم
بروی آب روان کرده ازین سو بآن روی دریا برده و باز آورد و من بعد
علم کشتی را علم کرد راجها و تمام نظارگیان بمشاهده صنعت و هنرهای او بسیار
خوشنود گشته بعطای انعام و اکرام نقد و جنس مفتخر و مطمئن ساخته به اختیار
انکار حکم دادند و همه ها متفق شده در زبان ایشان تسترل بمعنی زور آور و کیورت
بمعنی عبور کرداننده دریا و اس بمعنی حد منکدار و دهو ردهی بمعنی خرد در

بمعنی خوب یعنی مانی کار دریا تیور بمعنی شناور کامل فناوک بمعنی کار کشتی کننده
و دربهاکا ملاح وجهیمر و جاپی و بند و و مانجهی و ڈانڈی بفارسی معنی جمله اسما کشتیبان
نامش نهادند اولاد او بهمان نامها و ذات ها موسوم کردیدند دهرم ایشان
پرستیدن سری بهیرو و خدمت برهمن و ماده گاو و کرم پیشه کشتیبانی و جهاز
رانی وجه معیشت پیدا کرده خود دن ماهی فروختن است ماهی فروختن کرم اصلی
اینفرقه بود حالا قوم کهار هم اینکار میکنند و طایفه جهیمر سبد تیار کرده میفروشند
سوبهاو یعنی خواص دعا باری و مطلب آشنائی هست طریق شادی در هموم مهامنین
نیم دستار بر سر می بندند و چادر بر کمر می پیچند برای ستر کسی دهوتی و کسی لنگوٹ
و بعضی کچهه میدارد و مدام در کار راندن کشتی اشتغال دارند در رنگ سیاه
و ملیح میباشند وانکه صحیح هست در نسل او تفاوت خواهد بود و وضع کشتی کرانست
که بر پیشانی قشقه سرخ میکشند و لنگوٹ پارچه لنگی سرخ دارند و خاک بر بدن

مینمایند و مگدر نام آله مدور چوب که گردانیدن آن قوت و بالیدگی جسم می‌افزاید

جنبانند و جکر ڈند یعنی ورزش مینمایند و ده بیست نفر شاگردان را مدام صنعت

های کشتی می‌آموزند و بعد شغل کشتی اگر جایی روند که امام حربه که در فارسی

گرز گویند در دست دارند و پیوسته به زعم زور و توانایی بخم و چم راه میروند و چند

شاگرد همراه دارند اصلی کار کشتی ازین فرقه بود اکنون قوم برهمن و غیره ها نیز

اختیار کرده اند و سبب عقیده کلی این قوم بر بهیر و هنومان این است که وقتی در شهر

اگر آباد کشتی ملاحی بقضای الهی در دریا غرق شدن گرفت مالک کشتی در حالت

اضطرار تصور سری بهیروجی نموده عهد کرد که اگر کشتی من ازین آفت و بلا محفوظ

ماند دختر خود را بابت بهیرو ناتهه کتخدا خواهم نمود چنانچه نظر بر عجز و قبول نذر مشار الیه نام

بهیرو کشتی او را از گرداب مصیبت بساحل نجات رسانید شخص مذکور بعد دست الجمعی

که راه خانه گرفته خیال تلاش مکان بهیروجی میکرد الهام شد که مکان من از شهر اکبرآباد

بقاصله

بفاصله شصت و پنج کروه جانب غرب است دختر خود را از خانه همراه گرفته
برای ایفای نذر بمکان بهیرو آمد و تمام سرانجام طوی ختر مهیا ساخته برهمنان
را جمع نموده باداى رسوم شادی پرداخت بهیرو بوفای عهد خوش شاد
گشته دختر مذکور بملاحی عطا کرد چنانچه ازان روز تمام قوم ملاح در هر سال
بروز مقرر میله رسم شادی بهیرو جی ادا میکنند و هزارها مردم بتماشا کرده می
آیند و جمع میشوند و بهیرو مذکور را در سنسکرت ملیشر و در بهاکا مهابل می نامند
پرستش این بهیرو اول مردم اکبر آباد مینمودند اکنون هنود و مسلمان جمله می پرستند وفقط

احوال قوم علام

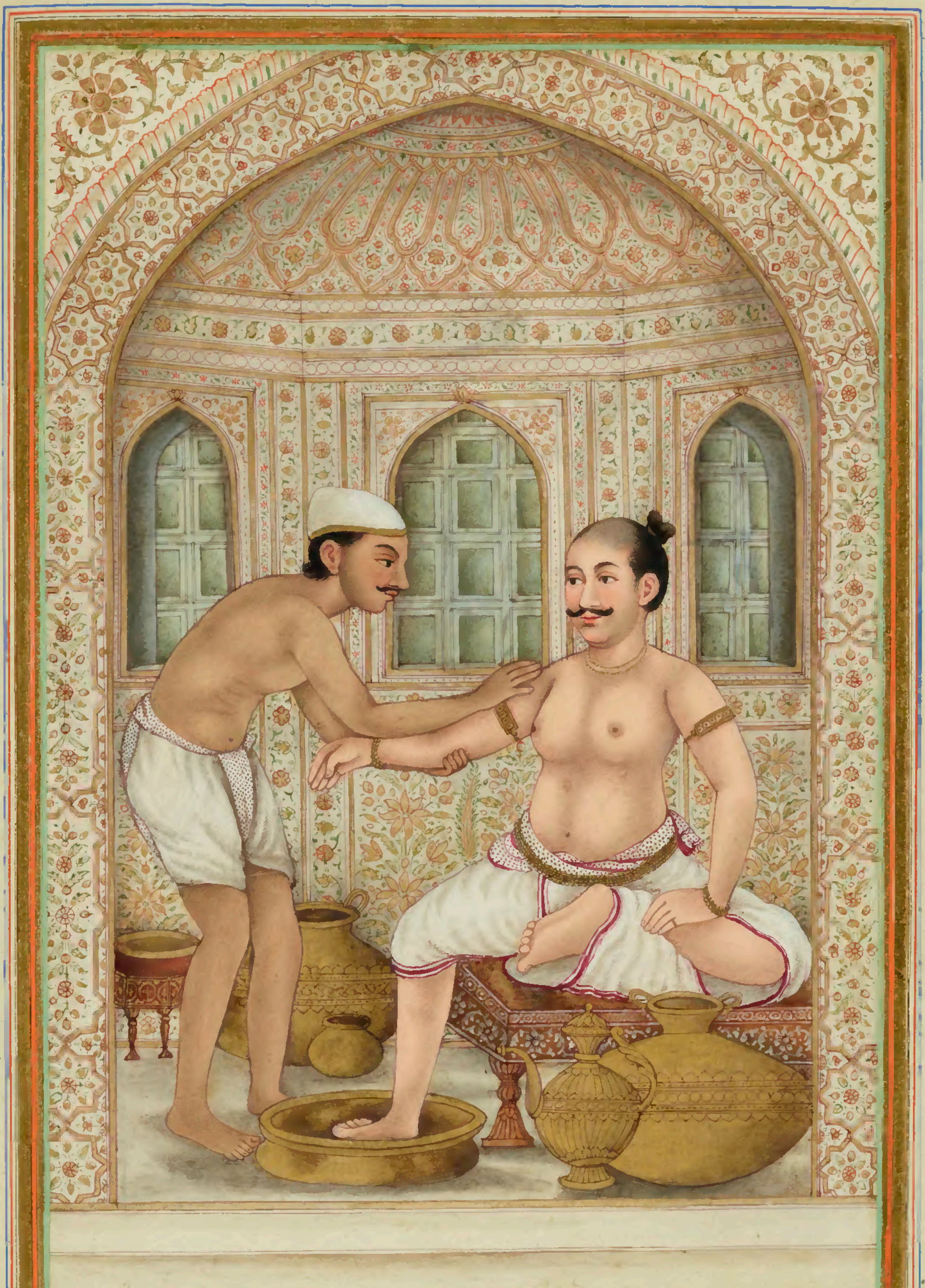

غلام

احوال قوم علام از روی مهابهارت پوران و پدم پوران باره پوران و برهمه بیورت پوران و امرکوش شاستر

شخصی از قوم ناگه یعنی حاکه برن سنگر قوم پس دین آیین خود کد اشنه زن بیوه
قوم کهار در خانه انداخت پسری یافت و ولادت طفل مذکور بسن تمیز رسیده
از کسی منتر بهیروجی آموخته بود و آن پرداخت بهیروجی نظر بخدمت مدامی او مهربان
شده گفت که مطلب خود بگو عرض کرد که مردم دنیا متوجه حال من گردیده خبر
گیران وجه معاش من شوند بهیرو فرمود که اعتقاد من در دل داشته علم مردن
یعنی مالیدن غازه آموخته در خدمت راجگان حاضر شو باین خدمت فراخی روز
تو روزی خواهد شد او بموجب ارشاد بهیرو این علم از کسی آموخته بحضور راجها رفته
هنر خود ظاهر کرد اول روغن چنبیلی وغیره و بعد آن ادویات بود از قسم ناگرموته

وزرد چوب و آرد جو باهم آمیخته غازه آن بر جسم راجها مالش نموده پس از آن

باب گرم غسل کنانیده و زعفران و صندل سائیده و دیگر عطریات مالیده و پوشاک

نفیس پوشانید بدفع کثافت جسم و ظهور نفاست و حصول تفریح خاطر و لطافت

راجها پس محظوظ و شاد گشته بعطای نقد و جنس و بصنعت انعام فایز مرام ساختند

و آینده وجه قوت معین نموده باختیار انکار حکم دادند در سنسکرت داس

یعنی خدمت کننده سونر بهر مالش کننده صندل گهستا پوشاک

پوشاننده در بهاکا غلام و در کدام زبان خدمتگار و بکدام بهجه خواص نامش

نهادند اولاد او بهمان نامزد شدند هم ایشان پرستیدن سری

بهیرو ناته و خدمت برهمن و بادشاه و کردن کرم خدمتگاری سرداران نموده

اوقات بسر نمودنست سوبها و یعنی خواص بی وفای است طریق شادی

در همقوم ننمایند و پوشاک عمده بخشیده راجها می پوشند و مروحه و بادکش

می حنبانند و کس رانی راجگان سکینید و مدام صندل و زعفران سائیده بر
بدن راجها میمالید و در سری بهاگوت نوشته است مردم قوم
سورندهر خدمت صندلمالی راجها میکنند و زنان ایشان که به همین عهده
در حضور رانی ها میباشند سورندهری و داسی هندیه می شوند ار گروه
سورندهریان کوبری نام زن کوزه پشت که داسی یعنی کنیزک کنس بود بسری
کرشن جی برضای خود صندل از دست او بر جسم خود مالش کنانیده
قد خمیده او را راست کرده فرمودند که مدام بخدمت من حاضر باش تا حین
حیات حاضر میبود و بعد رحلت سری کرشن بهگوان به بهشت همراه رفت و وجه معروف
بودن قوم سورندهر زیاده تر در جهان همین است پیدایش ابنطایفه از شکم زن قوم کهار
است این پیشه اصلی این قوم بود در دوره کلجگ سوای برهمن از هر قوم بجز نشتی
خواه بطمع این کار اختیار کرده اند و این سلسله اقوام شراب و گوشت می خورند فقط

اوال قوم عجم

حجام

احوال قوم حجام از روی مهابهارت پوران بدم پوران و

باره پوران و برهمه بیورت پوران و امرکوش شاستر

یکی از قوم شودر دین و آیین خود گذاشته زن بیوه قوم لقابل بزوجیت درآورد و هر دو
از برادری خارج شدند ناچار گشته آواره و سرگشته گاهی در شهر و گهی در صحرا استقامت
مینمودند اتفاقاً آن زن حامله شد و در زمانی که مدت موعود حمل سپری شده بود
شخص مذکور زن را در صحرا برد چنانچه همونجا طفل ولادت یافت و بعد سالی پسری
دیگر متولد گشت مادر و پدر بدیدار فرزندان شادمان گردیدند چون پسران
مسطور بحد بلوغ رسیدند از بی هنری بسبب ضیق معاش در گرداب فکر و تردد
مستغرق مینمودند هر دو از کسی هنری یعنی فنون بهرونی نام جوگینی منجمله شصت و چهار
جوگنی آموخته به پرستش و ریاضت شاه گشتند بملاحظه خدمت و عبادت شان

بهروی مهربان شده بانوار دیدار دیده آن هر دو هیدو را منور ساخته گفت
که چه حاجت دارند عرض کردند که چون از طرف معیشت عسرت کمال داریم
همین آرزوست که بعنایت تو از امداد مردم فراغت روزی بکار ورزی
کردد فرمود که کهشور کرم یعنی متور اشی و الک کرم یعنی مشعل افروزی
و دیپک کرم یعنی چراغ سوزی برای نام از کسی آزموده اعتقاد در دل دارند
که ازین دو فراغ حال نصیب شما خواهد شد این گفته بهروپی از نظر پنهان گشت
هر دو از نشست گاه برخاسته بجا آمدند و به آموختن علم مذکور پیش استاد
رفته زانوی ادب ته کردند و در اندک ایام تمام علم آموخته شدند و در سرکار راجها
حاضر شده هنر خود ظاهر ساختند راجکان بدین فنون ایشان که پیش ازان
بانظور نبود مسرور شده جیب و دامان حال شان بنقد و جنس فراوان
مالامال کردند و آنیده را وجه قوت معین نموده حکم دادند که همین کار مدام

نمایند

در عربی

نماید در سمسکرت ایوگوه ای بمعنی آلات آهن گوه متوراش و کهشوری
کهشور بمعنی استره کهشوری دارنده آن ناپت بمعنی متوراش و دیپک کر
دیپک بمعنی چراغ کر افروزنده ان الک کر مشعل افروز در بهاکا نای و در
فارسی موتراش به بهاکا حجام نامش نهادند سین بهکت سین بمعنی موتراش
بهکت پرستنده بهکوان یعنی خدای پاک کسی از قوم بهکت شده بود از ان
روز سین بهکت گفته شدند بمشعلچی هم گویند و هر دو به دو ذات انکه در صحرا
پیدا شده به سمسکرت بن بهرو و در بهاکا بن بهرت و ولادت یافته شهر
در سمسکرت نگولک در بهاکا نگولی موسوم گردیدند و اولاد ایشان بهمان
نامهای مرقومه بعد زنامزد و بهمین دو ذات معروف شدند و این دوم
را وستا هم گویند اصلی نام و ذات همین است بعد چندی از قوم کانهه پیک
سینه و بهٹناگر وغیره از بی علمی این کار آموخته پیشه کردند موتراش نامیده

شدند و اولاد آنها بهمان نامهای مرقومه این حرفه مینمایند و از مقام بود و باش
الهای ایشان افتادند از سکونت قنوج قنوجیه و از توطن بنگاله بنگالی همین نوع
دیگر الها هست شد این موتراشان بیشتر در دیار مشرق اند و بر آمد ایشان از ملک
مشرق است برای شکم پروری در هر شهر و دیار انتشار یافته اند دهرم ایشان
پرستش بهیروی جوگنی و خدمت برهمن و ماده گاو و کرم موتراشی و چراغ و مشعل
افروزی و از بیکار اوقات بسری نمودنست سوبها یعنی خوص زنا کاری
و مطلب آشنایی است طریق درین بهیرو و گویی نسبت شادی فیما بین میشود
سک سینه و غیره در همقوم خود نسبت مینمایند آب و حقه قوم کابهته از کوله دین بهیر
جدا هست و گوله دین بهیر و خدمت ظروف شویی و غیره جمله کارروایی امور متفرقه
مینمایند و قوم کابهته خر موتراشی و مشعل افروزی کاری دیگر میکنند و قوم اصیلی
حجام طعام خانه همه اقوام میخورند و کابهته صرف نان خانه برهمنان و دست خود باحتیاط رسم

نمود

هنود یکجا نشسته تناول میکنند و کسبت چرم یعنی دستافزار آلات آهن ها
وغیره از قسم چند استره و مکید و مقراض و ناخن تراش و شانه های چوب و عاج و موچینه یعنی
موکن و زنبور که از آن دندان برکنند و کتوری یعنی کاسه خورد مسی یا برنجی برای
آب که موها تر نموده بر تراشند و پارچه چرم که بهندی چموتی گویند و تهیری یعنی
سنگپاره کم عرض و دراز برای تیز کردن آلات آهن بر داشته و پارچه لنگی
سرخ بر آن پیچیده در کتف آویخته راه میروند و هنگام موتراشی کسبت یعنی
دستافزار طرف چپ گذاشته پارچه لنگی گسترده موی سر و روی
می تراشند و وقت شب در دست راست کپی یعنی ظرف چرم پر از روغن
سیاه و در دست چپ مشعل افروزان داشته هنگام سواری پیش پیش سرداران
میباشند پارچه انعامی سرداران میپوشند دستار مدور بر سر می بندند و جامه
کوتاه آستین یعنی انگه خورد می پوشند و چادر بر کمر پیچیده بسته میدارند و تهمت خورد

که هندیان دهوتی گویند می بندند و اکثر ریش دارند و قلیان کلان در میان داشته
چند کس گرد آن حلقه بسته بدور تسلسل حقه میکشند شراب و بنگ و افیون و
پوست وغیره مکیفات مینوشند و گوشت میخورند و بعضی اجتناب از شراب و
کباب دارند و درین فرقه رسم کراوجا رایست در ابتدا سوای قوم هنود خدمت
دیگری نمی نمودند اکنون از دوره کلجگ چاکری و خدمتگذاری هر قوم مینمایند
و بعضی کسان درین زمان هم از خدمت مسلمان احتراز دارند ازین قوم نیز که
سلطان علاء الدین غوری بسیاری را برضا و برخی را بزور مسلمان
نمود آنها مسلمان متوتر اش گفته میشوند و طریق آنان اگرچه برگشت لیکن کرم
همانست حجامان هنود دارند و حال عقیده برهبروی داشتند اکنون اعتقاد او
گذاشته بر شخصی از قوم جهتری چوهان که بقدرت الهی معه اسپ سواری در زیر
زمین فرو رفته بود و بعد چندی از روزن خود را روشن متمثل گشته بشکل نورانی

صورت

صورت نمود انان چون التماجرایان کردند دیگر کسان که نسبت اعتقادی امتحان
خواستند بدولت دیدار و جمال پرانوار مشرف گردیده معتقد شدند و
حاجت‌ها خواسته و نذرها بسته بحصول مرادها از قسم ولادت فرزند و دیگر
مطالب فایز گشتند و معجزات او در جهان شایع شده بظاهر هر که از خود
ظاهر گردید و گوگا زبان مردم عوام موسوم شد ارادت و عقیدت کلی دارند
و دیگر تمام اقوام برهمنان وغیره خصوصاً فرقه ازرال بسیار معتقد اند در هر
سال تمام ماه بهادون هزارها کس از راه دور دراز بر روضه منوره اش
جمع می آیند و بعد زیارت باوطان و اماکن خودها معاودت مینمایند مزارش
مذکور از دهلی بفاصله یک صد و هشت کروه و از قصبه بهادرا علاقه بیکانیر
بتفاوت هشت کروه جانب غرب واقع و مقبره اش بدیهور کی هندی معروف است فقط

احوال قوم باری

باری

حوال قوم پاتری از روی مهابهارت پوران و باراه پوران

پدم پوران و برهمه پورت پوران و امر کوش شاستر

شخصی از قوم موتر اشس هنود ترک دین و آیین خود نموده زن بیوه قوم متبول فروش
بزوجیت خواهت از وی بیت افتاده بمکانی علیحده سکنت کرید فرزندی باو پیدا شد
بالغ گشته از اثر تخم پدر بکار مشتغل افروزی و بتاثیر شکم مادر از برگ درختان ڈهاکه
یعنی پلاس و شهتوت و تیل که آن را تیروالی هم گویند ظرف خوردن طعام هنودان
مدور بوضع طشت که از نبودن در ولایت نامش در فارسی نیست تیار کرده پیش
برهمنان و غیره اقوام هنود برد آنها معاینه اختراع او شاد شده بحضور معاونت
نمودند و آینده وجه قیمت مقرر کرده دادند در سنسکرت تیراولی کر برن پاتری
رچن برن بمعنی برگ پاتر یعنی ظرف و رچن سازنده آن و در بهاکا پاتری

نامش نهادند اولادا و بهمان نامها نامزد کردید هرم ایشان پرستش بهیروی

جوگنی وخدمت برهمن وماده گاو وکرم ازبرک درختان ڈاکهه وشتهوت

پتروالی ساختن واز وجه قیمت آن وچاکری مشغل افروزی اوقات بسر

کردنست سوبها ویعنی خواص مطلبی ست طریق شادی درهم کف میکنند

وکراو یعنی شوهر دیگر زن بیوه نمودن درایشان رایجست وشراب وگوشت

میخورند وبعضی احتراز دارند وپوشاک بطور متوترا سان میپوشند واین

قوم در دیار مشرق بسیار و در ملک دیگر کم اند فقط

احوال قوم جٹ

جراح

احوال قوم حراج از روی مهابهارت پوران و باراه پوران و

پدم پوران و برهمه بیورت پوران و امرکوش شستر

یکی از زمره متوراتش دهرم و کرم خود که اشه بیوه زن قوم خیاط در خانه امدات

طفلی با تها تولد گشت چون پسر به بلوغیت رسیده برای قوت محتاج ماند

از کسی منتر یعنی افسون اشونی کمار آموخته به پرستش آن مشغول گشت اشونی

کمار مهربان شده دیدار خود نمود و باظهار مطلب حکم داد او دست بسته

عرض کرد که علمی میخواهم که ذریعه گشایش الواب روزیم گردد فرمودند

که عقیده من در دل داشته عارضه دُنبل و شبور و زخم شمشیر و تفنگ

مردم را از بخیه و مرهم علاج کن که ازین کار در تو مرجع دردمندان روزگار و

حصول منفعت تو خواهد شد چون اشونی کمار یعنی حکیم دیوتاها اند لهذا

علم حکمت آموخته از نظر پنهان شدند چنانچه بتایید افضال شان دقایق

مذکوره از خود بر وی منکشف شد در دربار راجها رفته هنر و حرفه خود ظاهر کرد و

مریضیان و مجروحان را بمداوای سریع الاثر او صورت صحت و شفا رو نمود

ابجهان

جراحان از مشاهده کار او خوشنود گردیده به القابات نوخته آینده ماهیانه معین
ساختند و در سمسکرت برن بشتی بمعنی زخم برکننده و برن شدهنی زخم
صاف کننده برن سیاک بمعنی زخم دوزنده و در بهاکا گهاو ریاور
زبان عربی جراح نامش مقرر کردند و اولاد او به همین نامها نامزد شدند اصلی
دهرم ایشان پرستدن اشونی کمار و خدمت برهمن و ماده گاو بود اکنون پرستش دیبی جی
می‌نمایند و کرم زخم‌ها دوختن و مرهم بر آن چسپانیدن و لوچه صله آن اوقات
گذاری نمودنست سوبهاو یعنی خواص ذاتی خود مطلبی و خوش آمد گویی است
طریق شادی در همقوم میکنند هر گاه نزد بیماری یا مریضی و مجروحی بمعالجه
میروند کیسه پر از درج های مرهم و آلات آهنی جراحی و پارچه کهنه در بغل دارند
پوشش اصلی بطور هنود است و پوشاک نفیس العامی هم میپوشند و از این فرقه
بادشاهان بعضی را برضا و برخی را بزور مسلمان نمودند آنانکه بدین شدند

دہرم و طریق شان متبدل گشت و کرم بدستور ماند و مسلمان جراح
گفته شدند و پیشه جراحی پس از چند مدت موتراشان هنود و مسلمان
هر دو اختیار کردند و بعضی از قوم کاهته نیز از ین کار اوقات کذارند شراب

وگوشت همه ها می خورند فقط

دفعه پنجم در احوال اولاد بسوکرما بر تعداد قسم

احوال این قوم

حوال برآید قوم کلال وغیره که پیدایش ایشان از بسوکرماست از روی همه پوت
پوران و سرمت بهاکوت پوران و امرکوش شاستر و برهماند پوران

روزی کهرتاچی نام حور از زمره حوران بهشتی یعنی مطربه جنت که بحضور راجه اندر رقص و
سرود مینمایند حسب الطلب کام دیو نام دیوتا که شهوات انسانی عبارت از وست بمکان
او میرفت بسوکرما نام دیوتا سنکراش دیوتاها که عمارت جهان تعمیر کرده او ست از
مدتی بحسن وجمال حور مذکور فریفته شده تمنای وصالش در دل داشت و بمراد تمنای
الفاقا با او دوچار شد و این معنی را لطیفه غیبی دانسته از خود گفت که بعد عمری
ملاقات تو نصیب من گشت و سد راه شده مجوز مجامعت گردید کهرتاچی
حال شیفتگی او دیده هر چند عذر و حیله ها انگیخت فایده نکرد بسوکرما گفت که از
چند رما یعنی ماه علم سنگار یعنی مشاطگی زنان و از کام دیو علم مباشرت

نسوان وار زنان هام دیوتای آب علم مالیدن عطریات وغیره واز اندر علم

جهل جهید یعنی مکر و فریب وغیره علوم برای تو آموخته ام و ترا آموزیده

از تو خط خاطر خواهم برداشت و دهنت اصلا ازکف نخواهم که هشت اگر بگویی

برای تیقین تو تمام زیورات سیم و زر و انواع حمایلهای کل همین دم مرتب

و مهیا کنم جو مسطور جواب داد که این زنان من موجب طلب کام دیوپور

میروم سنگ راه مشو و تعرض منما چرا که طریق ما این است که هر که اول

مارا مطلبد بر سیم پیشه خود او لا پیش او میرویم و بطمع زر تابع رضای او بصورت ما

میباشیم و ورای آن کسی تا حال از معشوقه مرشد خود چنین حرکت نکرده که

این جرم باعث عقوبت عظیم و مثمر عذاب الیم هست و این مقوله داستان ها

حال این معنی است که وقتی راجه اندر از زوجه گوتم رکهه قوم برهمن که بحسن صورت

یگانه آفاق بود زنا و مباشرت نمود پس او یعنی دعای بد رکهه مسطور

مستام

تمام جسم او بصورت عضو نهانی زن منتقش گردید آخر نظر بتکلیف او برهمن
مذکور مهربان شده آن نقوش ناموزون تمام جسم را بشکل چشم مبدل ساخت
درین صورت از خیال محال بگذر که برای راحت یکساعت گرفتار آفت و بلای
پر مخافت خواهی شد با کارنیسو گرما که دل بسته کمند زلفش داشت عنان اختیار
از دست داده خواست که دست خواهش دراز کند که تاچی اصرار و ضطراب او
دیده در خشم شد و سراپ یعنی دعای بد داد که خود تو از اده این حرکت دور
از کار داری لایق شمول زمره دیوتاها نیستی در مرت لوک یعنی دنیا رفته بخانه
کدام برهمن از سر نو جود گیر سزای این جرم همین است نسوگرما ازین معنی مایوس و
مغموم و خشمناک گشته که تاچی را هم سراپ داد که تو سزاوار رقص و سرود
محفل دیوتاها نه در مرت لوک بخانه کدام گوپ معروف اهیر بید اشو از بی رحمی
و سنگینی دلی تو که حال اضطراب من بعشق خود دیده ترحمی و التفاتی نکردی

را شراب دادم زود از اینجا برو او نیز از شراب بیکار خود واقف دعو ضکه هر دو راه

خود ها پیش گرفتند کهرتاچی با دل پر درد و رخ زرد و آه سرد نزد کام دیو رفته تمام

سرگذشت خویش بیان کرد کام دیو باستماع احوال او کرو ملال شد

گفت که در گردانیدن سراپ اختیاری ندارم لیکن بعد حصول انحطاط جسمانی

از مجامعت و مباشرت بجوز مذکور گفت که از رفتن آنجا اندیشه را بخاطر راه

مده در اینجا شادی بکرده در تمازت آفتاب به ریاضت و عبادت شاه جسم خود

خشک خواهی ساخت که در بستر صیور زود آمدن تو در اینجا خواهد شد کهرتاچی

بفحوای کلام کام دیو اندک طمانینت یافت و از آنمقام روانه گشته با دل اندهناک و

جبرا و قهرا امرت لوک یعنی دنیا آمد و در شهر پرایاگ که معروف به الهآباد است و

پرایاگ نام تیرتهه یعنی غسل گاه متبرکه هنود آن که برهمچی در انجا تمام دیوتاها و

دریاهای گنگ و جمن وغیره را مجتمع نموده جاک کرده و آن تیرتهه را تیرتهه راج

یعنی راجه تیرتهه ها خطاب داده و از اجتماع شه دریا که گنگ و جمن از دو
طرف آمده و سرستی که از زیر قلعه برآمده آن مقام را تربینی هم نامند بخانه کدام
گوپ بصورت دختر وجود گرفت تا صغر سن بلهو و لعب مشغول بود هر گاه
بحد بلوغ رسید و مادر و پدرش خواستند که با طفلی هم قوم کتخدا سازند دختر
مذکور حقیقتاً گهر ناچی بخیال سراپ و سخن کام دیو که نقش صفحه خاطر داشت مادر و
پدر را کیان داد یعنی هدایت کرد که شادی ننموده بریاضت خواهیم پرداخت
هر چند همخیان او که با آنها اوقات شبانه روزی بازیچه بسر می برد در بیاب
تحریص و ترغیب دادند متاثر نگشت و خانه کده اشته راه صحرا گرفت و نیمه شب
همین که بکسبی صورت برکت ریاضت بسر کلوک یعنی بهشت فایز شوم بقصد
بعد طی قدری مسافت متصل شهر پراک بکنار دریای گنگ بر مکانی که در گوشه
عافیت از نظر اهل دنیا مستور و از آبادی دور بود بعبادت نشست گاهی

همخیان

بناس هتی یعنی برگ درختان صحرا و میوه دشتی خوردی و گهی پروره بسر بردی همین طور آرام و آسایش بدنی گذاشته عبادت تناوه میکرد و از نیطرف بسوکرما نابدلیشه سراپ خود بخدمت برهماجی رفته بعد ادای لوازم آداب و اظهار رویداد خود برای رهائی خویش برذوی ازین بلیه عرض کرد برهماجی فرمودند که اینکار برضای من شده زیرا که اکثر امور پیدایش مخلوقات وابسته برفتن تو در مرت لوک یعنی دنیا هست بی اندیشه برو که جلد از انجا خواهی برگشت و بر ساحل گنگ بوصل کهرتاجی که مطلوبه تست واصل خواهی گردید و با تمزاج و نتایج شما کار دنیا بسیار اجرا خواهد یافت از رفتن انجا اندک رنجور و متردد مشو وصال جانان مسرور شده بعد رخصت از برهماجی به مرت لوک یعنی دنیا رفت و در شهر قنوج که برکنار دریای گنگ بتفاوت قلیل جانب مشرق واقعست و کنار دریا اشو تیرتهه گفته میشود و

شهر مذکور

شهر مذکور بنام راجه کالن کبج به قنوج موسوم شده است نجار برهمنی دستنه که از علم
وبید و شاستر بی بهره بود دیده شد تا عهد طفولیت بازی و لعب سکیرد هرگاه
ببلوغیت رسید بتصور دیو بابودن خود در جنم اول یعنی وجود سابق از علوم
سنگتراشی که یاد داشت بحضور راجهای رفیع الشان نمونه در و دیوارهای
مشبک سنگ و جهروکه و بالاخانه سنگین و طراحی کار چوب و قطع مندر یعنی کنند
و نقشه های مکانات و باغات و دیوانخانه و محل سراها که پیش از آن بانظور نبود
تیار ساخته نمود راجگان از ملاحظه دستکاری و ندرت و صنعتهای تازه او بغایت
منشرح و مسرور شده انعام و اکرام دادند و آینده ماهیانه و اجرت معین کردند
و در مسکرت کار یعنی هر قسم کار تعمیر کننده و سلیی کار یعنی سنگ کننده و در بهاکا
سلاوٹ یعنی سنگتراش نامش نهادند و شخص مذکور سوای کار سنگتراشی بر
جمیع صنعت های سنگ و خشت و چوب وغیره که خوب مهارت داشت و تفوق

این پیشه از اندیشه قوت وارسته بجستجوی کتهاحی محبوبه خویش دل بسته می
بود بعد مدتی اتفاقاً غسل متبرک تربینی راج پرایاگ که در ماه ماگهه معین است نصیب
رسید نظر برانکه هر صنف مردم هنود از هر قوم از هر دیار درانجا میروند و
فایز سعادت غسل و مستفید مطالبها میشوند من هم بادراک این دو دولت
شاید شاهد مدعا را بعرصه شهود جلوه گر یابم تصمیم عزم نموده جاده نورد سمت
پرایاگ شد در اثنای راه بجناب قاضی الحاجات همین دعا میخواست که هم غسل
میسر شود و هم محبوبه بدست آید به قول آنکه   چه خوش بود که برآید بیک
کرشمه دو کار   غرضکه پس از طی مراحل بمنزل مقصود رسیده سعادت غسل
دریافت و لقدر مقدور نقد و جنس بمساکین و محتاجین وقف نمود و صبح و
شام مدام برای سیر و تماشای ازدهام مردم که میله نامند بهر طرف میگردید
و بهر سو نشان مطلوبه خود میجست اتفاقاً روزی در هنگام از دور بروشنی قلب دید

کمالی

که بمکانی علیحده برکنار گنگ کهرتاجی در عبادت نشسته است و صورت اصلی او
بشکل دختر کوب متبدل گشته و کهرتاجی نیز بنور ریاضت دریافت که بسوکرما به صورت
برهمن در اینجا رسیده و عقب من میگذارد بسوکرما برای الضمیرش توقف یافته
نزدیک رفته گفت که بعشق و مراب تو در اینجا رسیده ام اکنون بی وسوسه و
اندیشه بحالم توجه کن و ریاضت بگذار که حسب الارشاد برهماجی به همین صورت رهائی
من و تو از اینجا خواهد شد غیر ازین تدبیری نیست کهرتاجی جواب داد که هرچه میگوئی
راست است لیکن مرا بذوق و شوق عبادت اصلا از دیکی با مرد گوارا نیست چرا
دامنگیر من شده بسوکرما عذر و انکار او دیده گفت که تا کام خود از تو حاصل
نکنم دست طلب از دامنت بر ندارم گفت که مردم نیکو سرشت نیکو کار درچنین جاها
که محل ظهور کارهای صواب است دل بر عصیان و عذاب نمی نهند ازین خیال فاسد بگذر
که در هیچ معبد سترگ و تیرتهه بزرگ که افضل ترین همه جاهاست چه جای حرکت معیوب

دیگر وه است بسوکرما گفت که برای تو مبتلای این صعوبت شده سرگشته و سرگردان

بگرد جهان میگردیدم الحمد لله که به مطلب رسیدیم اگر وسوسه گناه این مقام طهارت

میگذرد دلبر بقبول التماسم بکشا که جای دیگر تجویز کنیم که هرگاه چی باز از اقبال سوال

او سر باز زده گفت که در سرک لوک این پیشه داشتم اکنون صد فرسنگ ازان

احتراز داشته از نزدیکی این امر دوری گزیده ام خدا را بر حال زارم ببخشا و تکلیف

این امر دور از کارم مده بسوکرما گفت اگر صد حیله برانگیزی یکی سود نخواهد داد

ناچار شده گفت که اگر مرضی تو همین است جبراً تن برضا در دادم مگر نقل

مکان کرده جایی محفوظ بدست آر که بی زحمت اغیار و اندیشه عدا

خاطر آزار کام دل عصیان منزل تو حاصل شود ازین مژده قالب مرده بسوکرما جان

تازه یافت و گفت که حالا هنر من ببین که در طرفة العین عمارت دلپسند تعمیر میکنم مرد

ازانجا برخاسته جانب شمال متصل ملیاگر که بحوالی آن درخت های صندل و

عود و چنبا

عود و چنپا و دیودار و غیره اشجار خوشبودار بسیار اند قریه میان صحرای مذکور در چشم زدن
مکانی پخته به کمال پاکیزگی و صفا و منقش و مطلا احداث کرد و انواع مرصع آلات طلا و
جواهر و ظروف سیم و زر و الوان ماکولات و مشروبات و اقسام عطریات و صحاف
ملبوسات و دسته و حمایلهای گل و میناهای مل و گوناگون فرش و فروش و رنگارنگ
طیور و وحوش جمله اسباب عیش و طرب مهیا گردانید که هر چه آن سامان دید پسندیده
پس محظوظ و خورسند گردید الغرض آن هر دو عاشق و معشوق در آن مکان
رشک رضوان بر صدر استراحت تکیه زده با نتعاش جسمانی و لذات نفسانی پرداختند
و بهمین عنوان پیوسته رحیق کامرانی می پیمودند و سرخوش باده عیش و سرور میبودند
چنانچه بعد انقضای چند مدت هشت پسر بتفاوت یکیک دو دو سال
از آنها پا بعالم وجود نهادند مادر و پدر بدیدار فرزندان خوشحال شدند تا بالغ
شدن پسران در صحرا استقامت داشتند و آنقدر مصروف و زناشویی کام جوئی

ماند که تمنای لذات شهواتی هیچ هیچ در دل هر دو باقی نماند بسوکرپالسیر اندکور

رافنون جداگانه آموخته در کار خود طاق و یگانهٔ آفاق ساخت و از بار قرض

و دین پسران که پروردن و علم و هنر آموختن برای کتاب و استحصال وجه معیشت

دنیوی و امتیاز حسن و قبح امورات دینی بر پدر مستلزم است دوش خود سبک

کرد پس از آن و در دل هر دو خیال این معنی گذشت که چون در این دوازده سال

با شغال حسران مال نقد عمر عزیز رایگان نباخته سرک لوک را فراموش کردیم خیان

ح

نشود که به قصور غفلت دوباره منصوب راجه اندر شویم ماندن اینجا قرین صلاح

و صواب نیست چراکه در تاخیر و تعویق بلاشک وقوع مصیبت تازه متصور

این طفلان را در مرت لوک یعنی دنیا باید گذاشت که بذریعه فنون از کار

راجها معاش پیدا نموده بسر برد او قات خواهند نمود ما چرا پابند فکر ایشان

باشیم و سینه خود از ناخن تردد خراشیم به همین تجویز طیب خاطر آماده روانگی

سرک لوک یعنی بهشت برین شده از ترک خطائط نفسانی دامان حال خود از
لوث عصیان پاک نمودند که شخص معاصی را در جنت حکم بار نیست بعد تصمیم عزم
بهشت سپرزار و بر وطن بداشته از اراده خود آگاه کرده گفتند که هر یک بقدر
فنون خود ها بمحک امتحان ما رسانند که اگر در کسی نقصی یا سهوی واقع شده باشد
بدفع آن پرداخته خاطر از وسوسه آن پرداخته شود حسب الامر واجب الاذعان
پدر پسران مذکور علی قدر مراتب حرفه و هنرهای خود بملاحظه در آوردند بعد
طمانیت و دلجمعی از طرف فرزندان حکم داد که بذریعه حرفتهای خود هر یکی
وجه قوت پیدا کرده اوقات عزیز بفراغت بگذرانند و مارا که هوسی از لذات
دنیا در دل نمانده حالا ریاضت کرده بسرک لوک یعنی بهشت خواهم رفت
زیرا که طریق دنیاداران همین است که فرزندان را پرورده و پیشه و هنر آموخته بکنج
عبادت بنشینند که عزیزان رهائی از دار دنیا نیست بخوشی خود ها رخصت دهند

طفلان مذکور بفحوای کلام مادر و پدر از درد محرومی و مهاجرت بیدل و مضطر

گشته چار ناچار بحکم المامور معذور با بهم صلاح کرده متفق اللفظ و المعنی الوداع

نمودند آنها به استرضای طرفین رخصت شده به صحرا رفته مشغول عبادت

گردیدند پس از چندی هر دو جسام انسانی گذاشته به همان صور اصلی دیوها متمثل

گشته در سرک لوک رسیدند و بخدمت راجه اندر حاضر شدند پسران مسطور بعد

رفتن مادر و پدر روزی بمشورت همدیگر برای کشایش الواب روزی

و ظهور حرفه و شیوع هنر خود کمر همت و عزیمت چست بسته بحضور راجهای

سورج بنس و چندربنس رفته علوم و کسب خود ها ظاهر نمودند فقط

احوال پسران دیوکما

باغبان

احوال پسر اول سوگر که به پیشه باغبانی
باغبان موسوم شد از روی برهمه بیوت

بسیار اول از تمام گلهای گوناگون پورات تیار کرده و وضع آب رسانی

چمن و ترتیب سراپی گلشن و پیوند درختان میوه دار بملاحظه راجها در آورد

راجگان از معاینه فن او محظوظ گشته بانعام و اکرام نواخته آینده را ماهیانه و

سالیانه مقرر نمودند و در سمسکرت مالاگر یعنی حمایل ساز و پوشپ

باٹکا کر پوشپ بمعنی گل و باٹکا بمعنی باغ و گرکننده آن یعنی گلستان

ساز چتش تهیه بندهن چتش تهیه بمعنی روش بندهن بمعنی

بند برکهش بمعنی درخت روپی نشاننده در بهاکهها یالی و پهول

واله یعنی باغبان و گلفروش نامش نهادند و از رفتن صحرا نالغ گشته

مکانی برای استقامت دادند اولاد او بهمان اسما موسوم شدند دهرم

ایشان پرستش دیبی جی و خدمت برهمن و ماده گاو نمودن و کرم

گلفروشی و حمایل وغیره زیور گل فروختن و چاکری باغ کردن است اصلی مشیه این گروه

برکهش روپی

الکون

اکنون در دوره کلجگ نوکری ظروف شوئی وغیره میکنند طریق سادی درهم قوم
مینمایند بر سر نیم دستار مدور می بندند و بر کمر جادر می پیچند و دهوتی خورد ایسے
ستر دارند زنان ایشان در یک سبد گل و میوه و تره سبز پر کرده بکوچه و
بازار میفروشند و بعضی مردان اینقوم هم اینکار میکنند و ملازم باغ به آب کشیدن
و آراستگی گلشن مدام مشغول میباشند و بیلچه و کهرپه وغیره آلات باغبانی در دست
داشته بکند و کوب زمین و نشاندن و پیوند کردن درختان مصروف میمانند و
از هنگام شیوع مذهب سراوگیان در جهان نذر و نیاز بت پارسناته
معبود شان از قسم میوه و شیرینی و نقدی وغیره این قوم و فرقه بهوجک برهمن
گرفتن اختیار کردند ازین قوم پادشاهان بسیاری را برضا و اکثری را بزور مسلمان
نمودند دهرم و طریق مبدل شد و کرم بدستور ماند مسلمان باغبان نام یافتند
سوبهاو یعنی خواص ذاتی یی شی مطلب آشنائی است فقط

احوال قوم کوبخره

کونجره

احوال قوم کونجره یعنی تره فروش که از باغبان آمده

یکی از قوم باغبان مسلمان زن سوده قوم تقال در خانه انداخت طفلی از و متولد شد

از اثر تخم پدر خریدن تره و میوه سبز و از تاثیر شکم مادر فروختن آن پیشه کرد در دلس

بها کا کونجره یعنی تره فروش باشد اقتادا و اولاد او بهمان نام بها نامیده شدند و

مرد و زن این قوم همین کار تره فروشی نمایند سوبها و یعنی خواص ذاتی بی حیایی و غضبناکی است

احوال پیر دوم

ٹھٹھیرہ

احوال پسر دویم بسوکرما که از پیشه ظروف سازی مس و برنج ٹھٹھیره

یعنی مسگر و برنجی ظروف ساز معروف و مشهور شد

پسر دویم بقوت هنر خود از مس و برنج و رویین وغیره آفتابه و طشت و کاسه وغیره ظروف تیار کرده بحضور راجها گذرانید راجکان از دیدن صنعت و دستکاری او شاد شده بوجه قوت معاونت نمودند و آینده در قیمت و اجرت آن تعیین کردند و در سنسکرت کانس کار کانس بمعنی رویین و کار سازنده آن و کوییه یا ترکر کوییه سوای زر و سیم تمام چیزهای کانی را گویند و پاتر ظرف و کر سازنده آن و در بهاکا ٹھٹھیره و کسیره نامش نهادند و بمکانی که جهت بود و باش استقامت ورزیدند اولاد او به همان نامها نامزد کردیدند دهرم ایشان پرستیدن سری دیبی و خدمت برهمن و ماده گاو کردن و کرم لباس ساختن

ظروف اوقات گذاری مودلست وطریق شادی درہم قوم سکینه و بر

دوکان نشسته ازسندان و پتک یعنی اہرن و مطورہ آہن که نام آلات

ظروف سازیست ظروف تیار میسازند و پوشاک چرکین می پوشند سو بها

یعنی خواص ذاتی خشمگینی و مطلب آشنائی است فقط

اول قوم آہنگر

اهنگر

حوال قوم آہنگر کہ از ٹھٹیرہ یعنی

بر بیچنے ظروف ساز برآمدہ

یکی از قوم ٹهٹهیره زن بیوه قوم زرگر در خانه انداخت پسری با بها ولادت
یافت بالغ شده به اثر تخم پدر به کار ساختن آلات آهن و اسلحه و اثر تاثیر شکم
مادر اجناس و اشیای خورد و خوش قطع مثل چمچه و دست پناه و کٹار و مقراض
و کارد و غیره از کدام استاد آموخته چیزهای مذکور تیار کرده به راجهها گذرانید
راجهگان مشاهده هنر او خورسند شده بجوز و پوشش مساعدت نموده آینده را
اجرت و قیمت مقرر نمودند و در سنسکرت لوه کار الیس کار یعنی آهن
و کار کننده آن لوه یا ترگر و در بهاکا لوهار یعنی آهنگر نامش مقرر نمودند
اولاد او به همان نامها موسوم گردیدند هر مرتبه پرستش سری دیبی و خدمت
برهمن و ماده گاو و کرم از آهن بندوق و غیره تیار کرده قوت بسر بری
نمودند سو بهاو یعنی خاصیت ذاتی مسکینی و خود مطلبی است طریق شادی
در همقوم میکنند و همواره بر دوکان نشسته کار آهنگری مینمایند و از منفعت حرم

کم همتا

که هندی دهونکنی گویند آتش افروخته آهن بدان نرم کرده اخباس خورد
وکلان آهن میسازند ولوپشاک چرکین می پوشند این پیشه اصلی ازین قوم است
ودر دوره کلجک قوم جات وغیره این کار اختیار کرده اند واهاهنگر
گفته میشوند دهرم وطریق آنها جداست وکرم نکمیت ازین قوم هم که
پادشاهان بعضی را برضا وبرخی را بجبر مسلمان نمودند مسلمان آهنگر موسوم
شدند دین وروبه مبدل گشت وکرم بدستور ماند لیکن آهنگران مسلمان
بسبب باین قومیت اصلی اعتقاد برهمنان تا حال دارند وقوم بلوچ وغیره مسلمین آهنگری میکنند فقط

اول الیه سوم

شنکهه کار

احوال پسر سوم بشوکرما که از اختیار پیشه شنکهه کاری بشنکهه کار معروف شد

پسر سیوم پاره های شنکهه یعنی ناقوس بر سنگ فسان فرسوده مجلی و
مرتب کرده کنهه بستن گلو و چوری دست وغیره تیار کرده بنظر راجها گذرانید
راجگان بدین کسب و هنر او محظوظ گردیده بامداد او وجه قوت تقویتش بخشیده
آیده ماهیانه مقرر فرمودند و در سنسکرت شنکهه کار شنکهه چور گر در بهاکا
شنکهه واله نامش نهادند و اولاد او بهمان اسما موسوم شدند دهرم
پرستیدن سری دیبی جی و خدمت برهمن و ماده گاو کردن و کرم
ساختن چیزهای شنکهه اوقات گذرانیدن است طریق شادی در هم قوم
مینمایند و مدام بکار شنکهه مصروف میباشند و ازین فرقه که بسیاری
در دین اسلام در آمده اند دهرم و طریق شان برگشته و کرم همان است و

برای شکم پروری قوم کاهته وغیره کمترین اقوام این پیشه گزیده اندکیش و

آیین همه هاجد الوضع خودهاست این طایفه در ضلع مشرق ومغرب بسیار

اند و در مده دیس یعنی از کوه بند هاجل تا ضلع هربانه کم اند سو بهاو یعنی

خواص ذاتی مسکینی است فقط

جولاہ

احوال پسر چهارم سوکرما که به پیشه
پارچه بافی جولاه نام یافت

پس چهارم پارچه هاي ابريشمي از قسم کمخاب وغيره وپشمي از نوع دوشاله
وغيره وسفيد از قسم ململ ودهوتر وکهاده وغيره بافنده بملاحظه راجهها
در آور دراجکان بمعاينه آن شادمان گشته بعد عطاي انعام اجرت
وقيمت راي آينده مقرر نمودند ودر سمسکرت گويند يعني اکم اصل تنت
باي يعني رشته بافنده ودر بهاکها جولاه نامش نهادند اولاد او به همان نامهاي
مرقومه الصدر نامزد گرديدند بهرم الشيان بر پرستش سري ديبي وخدمت برهمن
ونماده کاو کردن وکرم بافتن پارچه سفيد وريشمي وپشمي است سوبهاو يعني خاصيت
دغابازي وسکني است طريق شادي درهمقوم منمايند ودر پاچال که نام غاربا
نهادن جولاه ها وقت بافيدن نيست بانهاده از منوال يعني نال آهن پارچه
مي بافند ودوره کلجک درين قوم کبير نام شخصي درويش مشرب که احوال او
در ذيل فقرا نوشته است پيدا گشته بمريدي را مانند سراکي درجه فقرا

بکمال

بکمال رسانیده بود بطور دنیاداران بظاهر در زن و فرزندان بوده
بحقیقت دل بعبادت معبود حقیقی بسته داشت کمال نام پسر او
تولد یافت اولاد او کبیرپنتهی جولاه معروف اند و درین قوم این گروه
افضل است و شل قوم تابعان آیین هنودان میباشند عقیده کبیر
پنتهیان خلاف جولاهه های دیگر بطرف سیری بهگوان یعنی خدای پاک کرده
مریدان کبیر به کبیرپنتهی ساده مشهوراند برای شکم پروری قوم چنداله
ود هانک و چمار هم در دوره کلجگ پارچه بافی اختیار کردند و جولاه گفته
شدند اینفرقه کمینه مردارخوارند و جولاه اصیلی مردار نمیخورند و از اصلی
جولاهه ها که پادشاهان بسیاری را مسلمان نمودند دهرم و طریق آبها
برگشت و کرم همان پارچه بافی ماند در دیس بهاکا مومن در کدام زبان ملیباری جولاه ها گفتند

احوال ثوابت

نوار باف

احوال قوم نواباف که از فرقه جولاها اختیار پیشه نوارباقی نواباف معروف شد

یکی از قوم جولاه پیشه نواربافی اختیار کرده نوار که از رشته تافته تیار نموده بحضور
راجها گذرانید راجکان بمعاینه حرفت او شاد گردیده بعطای انعام نواختند و
آینده ماهیانه و اجرت او مقرر نمودند و در سنسکرت رجوگر یعنی نواباف نام او نهادند
اولاد او بهمان نام نامیده شدند در هر مو کرم و خواص طریق ایشان همه مثل
قوم جولاه است از این قوم که مسلمان شده اند مسلمان نواباف معروف اند فقط

احوال قوم سلیمان

ریسمان ساز

احوال قوم ریسمان ساز که از فرقه جولاه باجتبار حرفه ریسمان سازی ریسمان ساز نام یافت

یکی از قوم جولاه کار ریسمان سازی آموخته رسن های رشته گنده و بارک تیار
ساخته بحضور راجها گذرانید راجگان بمشاهده صنعتش خورسند شده انعام
نقد و جنس بخشیده و آینده ماهیانه و قیمت آن مقرر نمودند و بسنسکرت
رجوکر یعنی ریسمان ساز نامش نهادند و اولاد او بهمان نامها نامزد گردیدند
و دهرم و کرم و سوبهاو و طریق ایشان بدستور قوم اصلی خود است و
ازین فرقه که در دین اسلام آمده اند دین و آیین آنها متغیر گشت و کرم
همانست و اکثری از قوم کنجر و کلال و غیره هم مانند ریسمان رشته پیشه گرفته اند فقط

احوال بیرم خ

کمہار

احوال سیر پنجم بسوکرماکه از حرفهٔ کلی ظروف سازی کمهار یعنی کلال نام یافت

سیر پنجم از گل سیاه و زرد و سرخ و سفید سبوچه ها وغیره ظروف سفالی تیار
ساخته بحضور راجها پیشکش نمود راجگان حرفت او دیده شاد کردیده و پسندیده
انعام دادند و آینده وجه معیشت مشخص فرمودند و در همه کرت کهنه کار
یعنی سبوساز و تهراو کار یعنی چراغ سفال ساز مرت پاتر کر یعنی ظروف ساز
و در بهاکا کمهار یعنی کلال نامش نهادند و برای بود و باش جای علیحده بستان
دادند و اولاد او بهمان نامها نامزد گشتند دهرم ایشان پرستیدن سیر دیبی
و خدمت برهمن و ماده گاو نمودن و کرم از گل ظروف ساخته اوقات گذرانی
کردن است سوبهاو یعنی خواص ذاتی مسکینی و تغضبا کی است طریق شادی
در هم قوم مینمایند نیم دستار بر سر می بندند و لنگوته برای ستر و چادر بر کمر پیچیده دارند

ستیتر یا جنقا میبودند و غسل وغیره رسوم هنود ان مینمودند حالا از دوره کلجگ
خلاف آن مرکب ها می پرورند و بوضع ناپاک می باشند در پیشین زمان
رکهیشران در مکان ایشان برای آسایش هیمه و ظروف در ایام سفر
منزل می کردند از روز انقلاب اوضاع شان اجتناب دارند بعضی گدرین
قوم برر و ایه صلی اند پیشه ظروف سازی گذاشته برقص و سرود و قوت
بسری میسازند و بعضی کار سنگتراشی میکنند و با طهارت میباشند
کرم و طریق آنها حدهست دهرم مکیست و آنانکه بدین اسلام آمدند مسلمان کلال
گفته شدند دین آیین شان مبدل گشت کرم بدستور ماند و قوم راجپوت وغیره که
شریک ملت کلالان هنود شده برهمان پیشه و دهرم و طریق اند کلال نامیده میشوند وقط

احوال قوم چهنبز

خشت ساز

احوال قوم خشت پز که از قوم کلال

به پیشهٔ خشت پزی خشت پز معروف شد

شخصیکه از قوم کلال کار ساختن و پختن خشت آموخته خشت های پخته و خام
تیار نموده بحضور راجها گذرانید در سمسکرت اشٹکا کار یعنی خشت ساز و در
بهاکها پجاوه واله نام یافت اولاد او بهمان نام موسوم کردیدند دهرم و کرم
و خواص و طریق ایشان بدستور خود است و هر که ازین طایفه مسلمان شد مسلمان

خشت ساز معروف گشت فقط

احوال قوم

بازید

احوال قوم بارید یعنی کلی تصویر ساز که از قوم کلال به پیشه کهلونه سازی به این نام موسوم و معروف گردید

یکی از قوم کلال کار ساختن تصاویر سفالی آموخته تصویر های کلی تیار ساخته
بحضور راجها کذرانید راجکان بمشاهده صنعتش مسرور شده بعطای انعام نقد
و جنس نواخته آینده قیمت و اجرت آن معین کردند و در سمسکرت مرتی
مورت گر مرتی بمعنی گل مورت گر یعنی صورت ساز بمعنی کلی کهلونه ساز
معروف گردید اولاد او بهمان اسما موسوم شدند دهرم و کرم و خواص
طریق بطور اصلی است هر که ازین فرقه مسلمان شد بارید مشهور گردید فقط

احوال پیر ششم

زرگر

احوال پسر ششم بسوکرما که از حرفه کار
طلا و سیم وغیره زرگر نام یافت

پسر ششم از معدن های سیم و زر ریک آورده برالش چرخ داده نقره و

طلای خالص ازان جدا کرده اقسام زیورات کندل و حلقه دستی و حمایل وغیره تیار کرده تحفه

حضور راجها نمود همه از دیدن علم و هنر و دستکاری او شادمان گشته

بانعام خور و پوشش نواخته آینده را وجه قیمتیت و اجرت مقرر نمودند

و در سمسکرت سوبران گر سوبرن بمعنی طلا و گر سازنده آن

و رجت گر رجت بمعنی سیم پخته و خام و گر فاعل آن و پشیه تو بمعنی

دیدن و هر بمعنی دزدین یعنی از پیش چشم سرقت کننده در بهاکا

سونار و سونی یعنی زرگر نامش نهادند و جا برای سکونت دادند

اولاد او به همان نامها نامزد کردیدند دیرم ایشان پرستش دیبی مست و حد

برهمن و ماده کاو کردن و کرم از زر و سیم زیورات ساخته گذراوقات

نمودنست سوبهاو یعنی خواص ذاتی دغابازی و غصه وری و دزدیست

پشیه توهر

طرق

طریق شادی درهم قوم مینمایند بر دوکان نشسته مدام بکار زرگری
مشغول می باشند و پوشاک نفیس می پوشند و قوم بقال وغیره که این
پیشه گزیده اند زرگر نامیده میشوند از فرقه زرگران که پادشاهان بعضی را بزور
و برخی را برغبا مسلمان کردند مسلمان زرگر نام یافتند رسم و طریق برگشت و

کرم همان ماند فقط

احوال پیر ما شقم

مصور

احوال پسر هفتم تسوکرما که به پیشه تصویرسازی مصور نام یافت

پسر هفتم انواع رنگها تیار کرده بموجب تعلیم اوستاد بر صفحات کاغذ و
در و دیوار و سقف و جدار و قصر و الوان و پارچه اشکال متنوعه و صور مصنوعه
موضوعه انسان و حیوان و نقشه زمین و آسمان نقش بسته بنظر راجها در آورد
آنها به مشاهده تردستی و نزاکت تحریر و حسن تصاویر و خوبی و ترتیب و
صنعت عجیب او محظوظ و مسرور شده نقد و جنس بسیار به صیغه
انعام بخشیده آینده وجه قیمت و ماهیانه مقرر فرمودند و در سنسکرت
چترکار رنگ کار و در بهاکا چتیرا یعنی مصور نامش نهادند اولاد او
بهمان نامها موسوم گردیدند دهرم ایشان پرستیدن سری دیبی جی و
خدمت برهمن و ماده گاو کردن و کرم تصویرات کشیده و فروخته

اران قوت بسری نمودنست سوبها و بعضی خواص مسکینی و مطلب
آشنایی هست طریق شادی درهم قوم میسازند و پوشاک نفیس میپوشند
و بر بالای دوکان همگان نشسته تصویر کشیده می باشند و درین فرقه که مسلمان
شده اند مصور مسلمان گفته می شوند درهم و طریق مبدل شد کرم بها نشست

احوال قوم چهیپی

چھیپی

احوال قوم چهیپی که بر آمد آن از
قوم مصوراست از برهمه پورت

یکی از قوم مصور هنود زن بیوه قوم سوترکار یعنی جولاه هنود در خانه انداخت

فرزندی بآنها ولادت یافت هرگاه بحد بلوغ رسید از اثر تخم پدر کار

رنگ سازی و از تاثیر شکم مادر بر پارچه رنگ کردن از چهاپه هایی

چوبین بوضع بیل و بوٹه و لهر وغیره که آن را چهہت نامند اختیار کرد چون

به ندرت تمام پارچه منقش تیار کرده ببازار برد مردمان از دیدن آن

خوشدل شده بعطای خوش پوشش نواخته آینده قیمت و اجرت معین

ساختند و در همه کثرت لستر رنگی یعنی پارچه رنگ کن و چهاپه گر یعنی از

چهاپه نقش کننده و در بهاها کا چهیپی نامش مقرر شد اولاد او به همان اسما

موسوم شدند هر مر پرستش سیری دیبی و کرم پارچه را از آل رنگ کردن

و از چهاپه منقش ساخته بوجه قیمت آن اوقات گذاری نمودنست [illegible] یعنی

خواص ذاتی فیلسوفی و دغابازیست طریق شادی در هم قوم نمایند و [illegible]

عمده میپوشند مدام بر دوکان نشسته بر تخته چوب که بطور رسته پایی دراز باشد
بر بارچه از چهاپه نقش و نگار میکشند درین قوم نام دیو نام شخصی بهگت
پرستنده سیری بهگوان یعنی خدای پاک سدا شده بود بسبب او این قوم
را نام دیو بنسی هم میگویند و از عهد بهگت مذکور بعضی بعضی کسان ازین فرقه
اعتقاد دیبی جی گذاشته عقیده کلی بر بهگوان یعنی خدای پاک دارند فقط

احوال قوم خطا

خیاط

احوال قوم خیاط که از قوم چهیپی ها بستیار پیشه خیاطی
خیاط نام یافت از روی بارابوران

چون در قوم چهیپیان کثرت و هجوم مردم بسیار شد اکثری دوختن پارچه از
قسم جامه و قبا وغیره اختیار کردند عمده کان حرفت و دستکاری شان
دیده در سنسکرت پستر سیک یعنی پارچه دوز و پستر بهید یعنی پارچه تراش
و در بهاکا درزی یعنی خیاط موسوم ساختند اولاد آنها به همان اسما نامزد کردند
دهرم و خواص ایشان نظیر چهیپیان است و کرم دوختن پارچه صرف از اختلاف
پیشه نام جدا شده والا تفاوتی بنسبت دیگران از قوم چهیپی ها وغیره سوای
قوم برهمن برای شکم پروری که این کسب گرفتند خیاط مشهور اند که کیش و
آیین آنها بوضع اصلی خود هاست ازین فرقه که مسلمان شدند خیاط

مسلمان گفته میشوند وانکه ازین طائفه مسلمین از گل معصفر ونیل رنگ کردن

پارچه پیشه کردند نیلگر و رنگریز معروف شد دهرم وطریق برگردیده وکرم

بدستور مانده اصلی پیشه رنگریزی ونیلگری از همین قوم چهیپی است حالا قوم

پلوح وغیره مسلمین اصلی هم انکار میکنند ورنگریز نامیده میشوند فقط

احوال قوم اوکش

اتوکش

احوال قوم اتوکش که از فرقهٔ خیاط بسبب پیشه باین نام نامزد گردید

هرکه از خیاطان هنود و مسلمان کار خط کشی پارچه که آن را اتو کو نید پیشه کرد اتو
کش نام یافت دهرم و کرم و خواص و طریق او بطور قوم اصلی خود است صرف از

پیشه نام مبدل شد فقط

پان والہ

احوال پسر هشتم بسوکرما که بپیشه برگ پان فروشی برگ تنبول فروش معروف گردید

پسر هشتم از نقل والایچی و فوفل یعنی سپاری و کهته و آهک یعنی چونه بهم کرده
بر برگ پان که تنبول نامند مساوی الوزن نهاده بصورت سه گوشه بیره بسته
بحضور راجها گذرانید و ترکیب گردانیدن برگها و آب پاشی بر آن و احتیاط
داشتنش در برگهای پلاس وغیره مشاهده کنانید و آن بیره را گشاده بار زنان
طور پسند راجها بخوردن داده بدین بیره مذکور متلذذ و محظوظ گشته بانعام
نواخته آنیده قیمت آن مقرر نمودند و در سنسکرت پان کار بران بمعنی برگ
و کار پرداشنده و درست کننده آن یعنی تنبولی بیره ساز در بهاکا تنبولی
و تنبواری یعنی تنبول فروش نامش نهادند اولاد او به همان اسم های قومه الصار

موسوم شدند دهرم ایشان پرستیدن سری دیبی جی و خدمت برهمن

ماده گاو نمودن و کرم بفروختن برگ تنبول و بیڑه های پان اوقات بسر کردنست

سو بهاو یعنی خواص ذاتی خوش آمدگویی و خود مطلبی و دغابازیست طریق شادی

درهم قوم مینمایند و بر دوکان نشسته پیوسته برگهای پان را از مقراض تراشیده

می گردانند و آب برآن می پاشند و در سبدی که در آن برگهای مذکور میدارند

پارچه کهاروه از آب تر کرده میگذارند اصلی این پیشه ازین قوم بود اکنون

از دوره کلجگ که برهمن غیره برای شکم پروری اختیار میکنند آنها نیز همان

نامها نامزد اند دهرم و طریق آنها بطور خود هاست ازین قوم که بعضی مسلمان

شده اند مسلمان تنبولی یعنی تنبول فروش گفته میشوند در ضلع شاهجهان آباد

این فرقه بسیار و هنود کم و در اضلاع دیگر مسلمان بقلت و هنود بکثرت اند

برهمنان این هر هشت قوم را بقصور و الزام اینکه هنگام جگ اول ناعبان

در بیان

در ساییدن کلها دویم ٹہٹہر در حاضر آوردن ظروف برنجی وغیره وسیوم
سنگهه کار در مهیا کردن ناقوس چهارم جولاه در آوردن پارچه پنجم کلال
در موجود نمودن ظروف سفال ششم زرگر در ساختن تصاویر طلا ذردیے
هفتم مصور در کار رنگ سازی هشتم تنبولی در رسانیدن کهائے
پان توقف و تاخیر نمودند و کمترین قوم اند سراپ دادند که برهمنان عالی
خاندان شاستر دان دان یعنی خیرات شما نخواهند گرفت و زنار داران
کم اصل بی علم مسجدان خواهند گرفت چنانچه تا مدتی دراز به همین طریق گذشت
حالا تا باین دوره کلجگ و مجبوریها همه میگیرند و این هشت لیپر که به هشت
نام و قوم موسوم گردیدند اولا لبسو کرما و کهر ناچی هستند و بر آمد قوم کوچره
از تاغبان و بر آمد آهنگر از ٹہٹہره و بر آمد چهیپی از مصور شده است و
باقی قوم دیگر نوار و ریسمان ساز و خشت پز و کهلونه ساز و خاط و

آلوکش بسبب بستهٔ ها باین نام مهانامز دشده اند در اصالت ایشان فرقی نیست

دفعه ششم در احوال اقوام متفرقه

احوال قوم بید

بید

احوال قوم بید یعنی حکیم هندی از روی رهمه پورت
پوران و اسکند پوران بهوشیو تر پوران و شیو پوران

روزی زوجه برهمنی بحکم شوهر خود برای تیرتهه جاترا یعنی زیارت معبدها و غسل
جاهای متبرک ملت خویش جاده پیمای سفر شده بود اتفاقا استونی کمار سیر سورج
یعنی آفتاب که بید یعنی حکیم فرقه دیوتاهاست بعد طی چند منازل در اثنای راه
با او ملاقی شد چون بقدرت الهی بر آمد بعضی کارها با تمزاج آنها وابسته بود
برکاه نگاه هر دو باهم چار گشت استونی کمار مشاهده حسن زن که بغایت جمیله بود
نقد هوش در باخت بعد ساعتی بهوش آمده گفت که ای غارتگر متاع دل
و دینم کیستی و کجا میروی که شور عشق تو شوری در سرم انداخته و بلای محبت تو
مبتلا ساخته تا که از گلشن وصالت گل مراد نچینیم چاره در دل دوای خود نه بینیم

زن مذکور باصغای نوای این نغمه خارج آهنک او در پرده دل با پس شرم
و ننک بس تنک شده کفت که تو چه کسی و از کجائی و در پی من چرا ایی
و با هیچ و منی که زنی ام قطره زن بادیه زیارت و ریاضت چه جای این سخن عقل
بر همزن است اشتونی کمار جواب داد که من بید یعنی حکیم دیوتا هستم
و هر قدر ادویات که بر روی زمین میروید تاثیر و خواص آن را خوب
میدانم بزور علم خود ترا خوشنود خواهیم نمود زن چون آثار بدنیتی از ناصیه
حالش پدیدار و از باعث تنهائی های خود در آن مقام از دست آن
بدسر انجام دشوار دید با دل پر خوف و ملال در ظاهر مصلحتا بخیال دفع این بلیه
ناکهان استقلال نمود و کفت که من زوجه برهمن فاضل ام اکر او اینجا حاضر خواهد شد
در حق تو بهتر نخواهد شد و سراپ یعنی دعای بد خواهد داد و طریق مردم
اشراف نیست که از زن غیر مقصد آنکه بحرکت ناشایان شوند هر چند زن

مذکور

مذکو از ین قبیل حیله ها بر انگیخت اشونی کمار که عنان اختیار بقبضه اقتدار خود داشت
از هیچ ره خطری بخاطر نیاورده بلا تحاشی دست بگردن زن حمایل کرده بمباشرت
پرداخت و خود را غریق بحر معصیت ساخت چون تخم دیوتاها را اثر ثابت است
که فی الفور ثمر میدهد فی الحال بسر یا و ولادت یافت اشونی کمار پس از فراغ
کار بمکان خود رفت و زن مذکور که میان راه تیرتهه جاترا یعنی زیارت یافت
با نیل مرام طفل را در کنار گرفته از اندیشه شوهر ترسان و لرزان وی بسوی
خانه کرد چون بخانه رسید شوهر زن را با پسر دیده بر سر عتاب شده پرسید که
آنچه حرکت کردی زن جمله احوال بدعت و زیادتی اشونی کمار و مجبوری
خود تا ولادت پسر راست راست بی کم و کاست ظاهر کرد بفحوای این معنی
برهمن در خشم و غضب شده همان زمان اشونی کمار را سراپ یعنی دعای
بد داد که بپاداش این عمل زشت در صبها یعنی محفل دیوتاها راه رفتن نخواهی

یافت و تیر یک آب و نان نخواهی شد و زن را بالبیار خانه بدر کرد و خود
ترک تعلق نموده در صحرا بر باضیت نشست استونی کمار رجال سراب خود
مطلع شده بخدمت برهمن مسطور رفته سر بر قدم هاش نهاد و زبان معذرت
کشاده گفت که چون جرم عظیم از من بظهور آمده مترصد مغفرتم برهمن بعجز و عذر
خواهی او مهربان شده گفت که چمن نام رکهیشر سراب تو دفع خواهد کرد از ین
مژده قرین نشاط گشته بتوجه رکهیشر مذکور از سراب نجات یافت چنانچه
شرح احوال مخلصی او از سراب بمقام تشریح حال لقال دهو سیسه مفصل مرقوم
است و زن مذکور از راه غیرت طفل را که داشته با تش ریاضیت تن خود
را گداخته آب ساخت چنانچه از نام همان زن گوداوری رود که در حدود
دکن معروف است جاریست و طفل مذکور بقدرت یزدانی بمکانی از صادم
گزند زمان در حفظ و امان و سلامت از جان مانده بحد بلوغ رسید استونی

گمار بخذ به محبت پدری نزد فرزند یعنی طفل مذکور آمده به پرورش او توجه
گماشت و تمام علوم دریافتن نبض و شناختن امراض مثل هکوا یعنی
فواق هندی هچکی و سواس یعنی تنفس و تپ یعنی صفرا و کف و بای
یعنی ریح و غیره و دانستن هر قسم ادویه و کم کردن خون فاسد بدن از
نشتر و زلو و بر آوردن چرک گوشت از زور ادویه و آلات آهن
و مرکب ساختن ادویات و عرق کشی و شربت و معجون سازی و بتصنیف
کتب های بید ک یعنی حکمت و علم طبابت و معالجه در جهان ظاهر کردن
آموخته بمقامگاه خود رفت پسر مذکور بعد تکمیل علم و هنر بحضور راجهای
سورج بنس چند پسر رفته ذوق حکمت و علاج نگشاد راجها به ملاحظه علم او
شاد گردیده بتواضع نقد و جنس متواضع شدند و آینده از مواجب
و مشاهره و سالیانه او معین نمودند و در سنسکرت ناری پرکهشک

ناری یعنی نبض و پرکهشک شناسنده یعنی نبض شناس و بهکهک یعنی دوا
ساز و بید یه یعنی مرض دان چکیت سک یعنی علاج کننده رکت شوده ک
یعنی رکزن و فصاد و در بهاکابید هش نهادند اولاد او به همان نام و ذات مفرد
شدند دهرم ایشان پرستیدن سری دیبی و خدمت برهمن و ماده گاو
کردن و کرم هر نوع حکمت نموده وجه معاش پیدا کرده اوقات بسر بردنست
سو بهاو یعنی خواص دغابازی و خودمطلبی است طریق شادی در هم قوم
مینمایند و پوشاک هرگونه می پوشند و ده بیست قسم ادویه مرکب سفوف
وغیره و چند نوع چورنها ضمه و صد و پنجاه حبوب عرق های لیمون و غیره
و چند درج مرهم همراه دارد و چند نفر ا رشاگردانش بادویه پیمائی و عرق کشی
مشغول میباشند اصلی این پیشه ازین قوم است و ازین فرقه که دین اسلام
کرند پد مسلمان بید به کفته میشوند و در دوره کلجک که جمله اقوام هنود مسلمان

این پیشه پیش گرفتند همه ها پند نامیده شدند و هر که ازین قوم پیشه
رگزنی آموخت رگت شوده کرد و دربهاها کانشتری یعنی رگزن گفته
شد دو چهار نشتر و یک گلوله رنگین چوب برای گردانیدن دست وقت
کم نمودن خون در یک کیسه همراه دارد اصل این پیشه ازین قوم است و قوم
کایته ماتهر وغیره نیز این کار اعتبار کرده برگزن معروف اند دهرم و سوبهاو
وطریق آنها بطور اصلی خود کرم همین است و از اصلی رگزنان که مسلمان
شدند مسلمان رگزن گفته می شوند و درین دوره کلجگ موتراشان

هنود و مسلمان هم این کار می کنند فقط

اول قوم تهیا

ستھیا

احوال قوم سهتیا یعنی کحال از قوم بید پایین پیشه

سهتیا و کحال نام فی از روی مهابهارت پوران

یکی از قوم بید در معالجهٔ چشم مهارت پیدا کرد نیز کر در شاستر یعنی چشم ساز و کحال و
در بهاکا سهتیا موسوم شد اولاد او به همان نام نامزد گردیدند دهرم و خواص و
طریق بوضع اصلی هست و کرم کحالی است پنج شش میل آهنی و سرب و جست و چند
نشتر و دیگر آلات چشم سازی و حبوب ادویات و انواع سرمه ها در یک کیسه داشته
بعلاج نابینایان می پردازند اصل این پیشه ازین است و قوم کاتهیه ماتهر وغیره این حرفه
کرنده به همین نامها معروف اند دهرم و طریق آنها بطور اصلی خود هست و کرم همین است

وازین طایفه هر که در دین اسلام آمد مسلمان کحال نام یافت

احوال قوم کان سروالہ

کان میل والہ

احوال قوم کان میل واله که در فارسی گوش بین گویند از قوم بید باختیار این پیشه باین نام موسوم شد از روی مهابهارت

شخصی از قوم بید در مداوا و صاف کردن چرک گوش دستگاه و مهارت بکمال
رسانید در سنسکرت کرن شودهکر و در بهاکا کان میل واله یعنی گوش صاف
کن نام رفت اولاد او بهمان نام مهانام در ذکر دیدند دهرم و خواص و طریق آنها لوضع
اصلی است و کرم همین است پنج شش میل و یک دست پناه خورد و قدری
پنبه همراه داشته مدام در سرکار راجها و شهر و بازار گردیده وجه قوت پیدا میسازند
اصل این پیشه ازین قوم است و قوم کاتیهه ماتهر وغیره که این پیشه کنند باین نام
موسوم اند و ارجماعه اصلی که مسلمان شدند مسلمان کرن شودهکر و کان
میل واله و گوش بین گفته میشوند فقط

احوال قوم میونوش

میفروش

احوال قوم کلال یعنی مسغر وش از وی همه بتوپر پوران و
بهوی شتوتر پوران و مهابهارت پوران و پدم پوران و امرکوش

یکی از قوم سدپهیک برن سنکر فرقه میش ترک دین و آیین خود نموده بیوه زن

قوم هیور قسم ملاح بزوجیت درآورد بعد چندی پسری ازآنها تولد گشت

هرگاه بالغ گردید باز تخم پدر فروختن و ساختن و تیار شکم مادر که کار آب

کنند از ادویات واجزای مرکب کشیدن عرق از اوستاد آموخت

بعد تکتیب و تکمیل آن بحضور راجها حاضر شده بقوت علم خود از تاڑی که

از درخت تاڑ میچکد و قند سیاه و کهجور وغیره ادویات شراب های

گوناگون و باده های بوقلمون تیار ساخته بگذرانید راجهای مذکور بدیدن

شراب ناب و می گلرنگ و چشیدن ذائقه و کشیدن آن سرخوش نشاه ور

شده میانه آرزو لیش رحیق مروق مراد لبریز ساختند و آینده قیمت

واجرت معین نمودند در سمسکرت مدرا کر مدرا یعنی شراب وکر سازنده

آن وسورا کر وباروني کر بهمان معنی و در بهاکا کلال یعنی میفروش نامیش

نهادند

نهادند بواهت وجبور وسو وسوندی چهار پسر باو ولادت یافتند
اولاد بواهت بنوباهت و فرزندان جبور جبوار و پسران سو ساد و
فرزندان سوندی سوندیه گفته شدند چنانچه این فرقه به همین چهار ذات
در جهان معروف اند دهرم ایشان پرستیدن سری دیبی جی و خدمت
برهمن و ماده گاو نمودن اصلی دهرم این بود تا تر دوره کلجگ بعضی
پرستش سری بهگوان یعنی خدای پاک بعقیده بشنوان اختیار نمودند
به ترک منوسیتی و می فروشی مهاجن نام یافته اند و کرم اصلی فروختن
شراب و به پیشه مذکور وجه معیشت پیدا کرده اوقات بسر کردن است و
اکثری شراب فروشی گذاشته چاکری چوبداری و پیشه دوکانداری
یا پوشش فروشی و کلالان معروف مهاجن دوکان صرافی و فروخت
آرد و دال وغیره اجناس مینمایند سوبهاو یعنی خواص ذاتی مسکینی و دغابازی

هست وطریق میفروشان در قوم خود ومهاجبان در فرقه خویش وچوب
داران در زمره خود شادیی میکنند وآب و نان هریک جدا بست همه ها
پوشاک نفیس میپوشند برهمنان خارج از بید وشاستر دان ایشان میگرفتند
حالا بتاثیر دوره کلجگ زنار داران بید خوان وشاستر دان هم میگیرند
وکلاالان موسوم بمهاجن فرقه جویداران خود را در طایفه اشرف میشمارند

احوال قوم بنیه ها

مینه

احوال قوم مینه از روی مهابهارت پوران و برهمه پوران
پوران و بهوشیوتر پوران و اگنی پوران و امرکوش شستر

شخصی از قوم تور نوع ملاح دین و آیین خود گذاشته با بیوه زن قوم کلال یعنی میفروش
در خانه انداخت فرزندی از آنها متولد گردید چون بحد بلوغ رسید تا تاثیر نطفه پدر که میان
آب جست و خیز میکنند و بر ستول کشتی می برآیند جستن دیوارها و برآمدن بر مکانات
و بالا بر سقفها در کار جهل جهید یعنی فریب و فیلسوفی و پنهان کردن اسباب مردم و منکر
گشتن از آن که طریق دوکان داران خصوصاً شیشه میفروشان که هر قسم انسان در دوکان
و کیسه بر و غیره بر دوکان ایشان جمع می آیند آموخت و در شهر و بازار دستبرد و
دزدی دراز کرده یکبار بعلت آن گرفتار و مقید شد و در دیوان برک زنکار
تلقین نموده رها کردند چون خود او با آب و گل سارقی سرشته بود از کار خود باز نیامد

باز بعلت سرقت مبتلای بلای حبس گردیده مصادره ازو گرفتند و در بیمکرت
چور یعنی دزد و ٹھگرتس یعنی دزدی و کرکننده آن و دشیو یعنی دزد و در
بهاکا چورٹه و چور و دیبی پوتر و در کدام دیس ها کا مینه یعنی خوب در کار خود
اوستاد و در کدام بها کا منٹا یعنی دزد باشش مقرر بود تا اولاد او بهان نامها
نامزد گردیدند هرام ایشان پستیدن سری دیبی خدمت برهمن و ماده گاو نمودن
و کرم سابق صرف به پیشه دزدی چه قوت پیدا کرده بهنجوزند الحال جاگیری و کار
زراعت هم میکنند سوبها و یعنی خواص دغابازی و دزد و بست طریق شادی ها در هم قوم
مینمایند و کمند ریسمان و آلات دزدی چهره نام حربه همراه داشته بد انتقب زنی
و دیوار دوی غیره اضلاع دریده و زیر نهنی مشغول مبلا پیشه شاک خوب میپسندند اصل منشا تمباری رعوم است حالا
یاترد وره کلجگ که حمله اقوام هنود و مسلمان دزدی اختیار کرده اند آنهاییم در دغا و فریب هستند قوم مینه
بنواح جی پور و غیره اطراف جنوب و گوشه غرب بسیار و در اضلاع شرق و شمال کم اند فقط

احوال قوم معمار

مسکرت
دو در
خود
مها
بهمان
ودن
وکار
قوم
زنی
عالا
وم ا
[illegible]
فقط
اند

معمار

احوال قوم راج یعنی معمار از رویٔ همه پوران

شخصی از قوم مصور هنود دین و آیین خود ترک نموده زن بیوه قوم کلال در خانه
انداخت فرزندی ازآنها تولد شد بالغ گشته از تاثیر تخم پدر کار نقاشی عمارات
و باثر شکم مادر تعمیر دیوانخانه و محل سرا و اصطبل و فیلخانه و شترخانه وغیره آموخته
در سرکار راجها رفته علم و هنر خود ظاهر نمود آنها بمشاهده صنعت او مسرور شده
بجور و پوشش امداد نموده آنید ماهیانه و اجرت مقرر کردند و در سنسکرت
سدم کار سدم بمعنی خانه و کنبد و کار سازنده آن و گرهیه کار گرهیه بمعنی خانه
و کار بنا کننده آن و در بهاکا راج یعنی معمار نامش نهادند اولاد او به همان
نامها نامزد شدند برهم ایشان پرستش سری دیبی و خدمت برهمنان
و ماده گاو نمودن و کرم از مشقت تعمیر و ترمیم مکانات وجه معاش پیدا کرده

اوقات بسر کردنست سوبهاو یعنی خواص خشمگینی و مطلب آشنایی است

طریق شادی در هم قوم می‌نمایند و دستار مدور بر سر می‌بندند و انگرکهه یعنی

جامه خورد می‌پوشند و چادر بر کمر می‌پیچند و از آلات آهنی معماری که کرنی و بسولی

گویند خشت و سنگها مرتب نموده بنای تعمیرها می‌نهند اصل این پیشه این

قوم است در دوره کلجگ برهمن و غیره اقوام نیز برای شکم پروری

این کار اختیار نموده اند لیکن دهرم و طریق آنها جداست و کرم همین است

معماران اصلی را که پادشاهان مسلمان نمودند مسلمان معمار گفته میشوند بلکه

وکیش آنها بطور اهل اسلام شد و پیشه بدستور ماند فقط

احوال قوم کهتی

نجار

احوال برآمد قوم کهاتی یعنی نجار از روی باراه پوران

مهابهارت پوران و برهمه بیوت پوران و بهوبیشتر پوران

شخصی از فرقه‌ها بیرین سنگر قوم چهتری ترک دین و آیین خود نموده بیوه زن

قوم ناوه‌ها یعنی ناخدایان سنگر قوم بیس بزوجیت درآورد بهرد و از وی همت

پدر شدند فرزندی از آنها متولد شد بالغ گشته برای نام پیش اوستادی رفته

بااثر نطفه پدر که کار زراعت و خارکشتی میکرد بتراشیدن چوب و بتاثیر شکم مادر

که اول تجویز و تفهیم نیک و بد و نشیب و فراز وغیره مخاطرات راه دریا نموده

شروع برآمدن جهاز و کشتی مینمایند فهمیده و سنجیده قطع چوب کرده شکافتن

و تراشیدن آن آموخت و در سرکار راجهای عظیم الشان حاضر شده بقوت علم خود

رتهه و شکت یعنی بهل و لعبت و بازیچه‌های چوبین و دیگر اجناس خوبی بوضع خوش

و قطع دلکش تیار کرده بنظر درآورد راجگان به بدین پیشه و صنعت تیشه

بذرت اندیشه او شاد و خورم گشته انعامات نقد و جنس نواختند و آینده

قیمت و اجرت و ماهیانه برای او مقرر ساختند و دستکرت دارد بهیک

دار بمعنی چوب و بهیدک شکافنده ان و کاشت تت یعنی چوب را تراشند
و تکشیا کار چوب کنند و رتهه کار و شکتکا یعنی رتهه و بهل ساز و در بهاکا
کهاتی یعنی درودگر و نجار نامش نهادند اولاد او همان اسما مسمی گشتند
دهرم ایشان پرستیدن سری دیبی و خدمت برهمن و ماده گاو نمودن
و کرم صرف بکار طراحی و نقاشی چوب و شکافتن و تراشیدن آن صرف
اوقات نموده و جه قوت پیدا کردنست سوبهاو یعنی خواص ذاتی جوشش
آمد گوئی و غضبناکی است طریق شادی در همه قوم مینمایند پوشاک
الغامی میپوشند و در خانه و بر دوکان نشسته از آلات آهنی درودگری
که آره و تیشه و غیره باشد بچوب تراشی مصروف میباشند در آغاز حال
تحریر برهمنان خارج از بید و شاستر که برن سنکر اند دان یعنی خیرات ان
قوم میگرفتند حالا از دوره کلجگ برهمنان شریف النسب و شاستر دان

هم میگیرند و بعضی ازین قوم کار معماری هم آموختند اصل پیشه دو دگری
ازینفرقه است در عهد کلجگ برهمنان و چهتریان و بیسه نیز این پیشه پیش گرفته اند
و نجار گفته میشوند دهرم و طریق آنها بطور خود و کرم همین است و از زمان
سلاطین اسلام که ازین طایفه بدین مسلمانی آمدند مسلمان نجار معروف اند دین
و طریق آنان برگشت و پیشه همانست و از درودگران هنود و مسلمان
که ورای کار چوب شگافی پیشه خرّاد چوب و غیره اختیار کرد از نام پیشه خرّاد موسوم گردند

گنگا پوتر

احوال بر آمد قوم کنکاپوتر از روی ہمہ یہوریت پوران و بھوی شوتر پوران و پدم پوران و امر کوش شاستر

یکی از قوم معمار دین و آیین خود گذاشته بیوه زن قوم تیور قسم ملاح بحباله نکاح در آورد
هر دو از برادری بدر شدند طفلی از آنها ولادت یافت هرگاه بحد بلوغ رسید از آثار
تخم پدر که سنگ و خشت ها می تراشند و رنگ ها میسایند سودن صندل و غیره
و از اثر شکم مادر که کار میان آب پیشه آنهاست بر کنار دریا نشستن پیشه کرده قشقه
های رنگا رنگ و غیره اقسام از صندل و زعفران بر پیشانی مردم کشیدن شروع
نمود و جهیزیان و غیره اقوام ازین کار رشک خوشنود گشته بحوز و پوس ادا نموده بسالیانه
و ماهیانه او مقرر نمودند و در سنسکرت کنکاپوتر نام و ذات او نهادند بسبب ولادت
بر کنار بحر باین اسم موسوم گشت و در بهاکا تلکیا نام یافت و اولاد او بهمان نامها

نامی شوند دهرم ایشان پرستیدن سیر کنکاجی و خدمت برهمن و ماده گاو
نمودن کرم بر ساحل دریا نشسته بصندل سایی و قشقه کشی پیشانی مردم وجه
قوت پیدا کرده اوقات بسر کردنست خواص ذاتی زناکاری و مطلب
آشنائی است طریق شادی در همقوم می کنند و پارچه نفیس میپوشند و
مدام بر لب دریاها می نشینند و پنج شش کتوری یعنی کاسه های خورد مس و
برنج و تیلی های مشی برنجی که از آن خط ها بر پیشانی میکشند و چهاپه ها و چوب
صندل و پهرسه یعنی سنک پاره هیمن و مدور که بر آن صندل سایند
مدام روبرو دارند برهمنان کم اصل خارج از بید و شاستر دان یعنی حیرت
ایشان میکنند اصل این پیشه ازین قوم است درین دوره کلجک برهمنان
دسته که در اصل آنها لقاوتست انکار میکنند بعد چندی زنارداران نیز الف و نجب هم
بمجبوری برای شکم پروری این پیشه پیش گرفتند دهرم و طریق هر یک جداگانه است تمام اکرم نیست فقط

احوال اقوام هندیه

بهروپیه طایفه بهانڈ

احوال ابد قوم بهروپ (دیهاتی) از روی نیمه ریت بوران

بهوی شوتر پوران امر کوش شاستر

یکی از قوم تیور قسم ملاح دهرم وکرم خود که اشنه هوپه زن قوم ککناپوتر در خانه انداخت
پسری با بها ولادت یافت چون بالغ شد برای نام او استاد کرده با شرطفه
پدر که میان آب دریا جست وخیز مینمایند جستن و رقصیدن تا تیر سکم مادر
جهل چهد یعنی فریب وفیلسوفی وانواع وضع خندیدن ورقصیدن تبدیل
صورتها نمودن آموخت بعد تکمیل آن بحضور راجهای والاشان قدر مشتهر شد
خود معاینه کنانید راجگان از مشاهده فنون وشیون وظلافت زبان وسخن
صورتهای الوان اولغایت جور ستند وشادمان گشته بانعام واکرام فایز
مرام نموده ماهیانه ومعمول صله مقرر نمودند ودر عسکرت بهوروپی بهوپر کر

بهو یعنی بسیار و روپ صورت ساز بهوروپ کر بهمین معنی دارد و
بیس ڈهاری بیس بمعنی هندی سوانگ که از صورتی بصورت دیگر متبدل گردیدن
وڈهاری کننده آن و در بهاکا بهوروپیه و باشا نامش نهادند اولاد او
همان ها مهانافر دشدند دهرم ایشان پرستیدن سری دیبی و خدمت برهمن
و ماده گاو نمودنست و کرم از رقاصی و نقالی وجه معاش پیدا کرده اوقات
گذاری کردن و خواص ذاتی مسکینی و فیلسوفی و مطلب آشنائی است طریق
شادی در همقوم نمایند و پوشاک انعامی می پوشند و پیوسته
خوش طبعی و بذله سنجی ها و نقل ها در محافل و مجالس سرداران
میکنند در دوره کلجگ بکدام دیس بهاکا این قوم را نقلیه
هم گویند برهمنان خارج از بید و شاستر دانان یعنی خیرات ایشان
میگیرند فقط بعض اوقات آن چنان بوضع مهیب تبدیل صورت

میسازند که آدم بحیز نقد هوش و حواس شخص بفرط هراس بر زمین می افتد و
ازین قوم که مسلمان شده اند مسلمان بهروپیه گفته میشوند دهرم و
طریق بر گردید کرم همان است فقط

احوال قوم یهاینز

احوال قوم بهاند که برآمد ایشان از قوم بهروپیه است

از فرقه قوم بهروپیه هر که صرف پیشه رقاصی و نقالی پیشه کرد به بهاند معروف شد
دهرم و خواص و طریق ایشان بطور بهروپیه ها ست و کرم از رقاصی و نقالی از
سرکار راجها و امیر و فقیر بانعام و اکرام وجه قوت پیدا کرده خوردن است
اصل این پیشه از ینقوم است در دوره کلجگ برای شکم پروری قوم
رانای هنود که در زمره برن سنکر بهمان حال شان ثبت است این پیشه
اختیار نموده بهمان نام مشهور اند طریق آنها جدا ست دهرم و کرم یکیست از
عهد پادشاهان که ازین فرقه مسلمان شده اند مسلمان بهاند گفته می شوند دهرم
و طریق برگشت کرم بدستور باند فقط

احوال را مرقوم کلک

کاذر

احوال برآمد قوم کاذر از روی برهمه بیوپر یوپران و مرکوش شاستر

شخصی از قوم جهیور فرقه کهار نوع ملاح دین و آیین خود گذاشته بیوه زن
قوم بیر قسم ملاح در خانه انداخت هر دو از قومیت خارج شدند بعد چندی از و
پسری با آنها تولد شد هرگاه به بلوغیت رسید از تاثیر تخم پدر که دهوبی یعنی پارچه
غسل هنودان اشرف میشویند شستن پارچه و به اثر شکم مادر که بکار آب دریا
صرف اوقات دارند در آب ایستاده شوئیدن اختیار کرده پارچه شوئی
قوم برهمن و چهتری و بیش و شودر نمودن گرفت مشاهده کار او جمله کسان شادمان
شده بپارچه و نان معاونت کرده آینده اجرت ماهیانه مقرر نمودند و در سنسکرت
بستر شودهک لبتر بمعنی پارچه و شودهک صاف کننده در تجک رج
بمعنی چرک و که بمعنی دور کردن و در بهاکا دهوبی یعنی کاذر نام نهادند

اولاد او بهمان اسم موسوم شدند دهرم ایشان پرستش دیوی خدمت برهمن
و ماده گاو نمودن است کرم از پارچه شوئی قوت کسب کردن خواص
ذاتی غضبناکی و خوش آمدگوئی است طریق شادی در هم قوم نمایند دستار
مدور بر سر می بندند و لنگوت برای ستر دارند و گاتی یعنی چادر پشت و سینه
می پیچند و مدام بر دریاها و آبگیرها و چاه‌ها پارچه میشویند و بقچه‌های پارچه شسته و
ناشسته بر دوش و سر خود داشته و بر هم گاوان و خران بار کرده برای
شستن میبرند و تخته چوب و طغار یعنی کوسفالی و سیپرای شب پارچه همراه دارند برهمنا بیله اهل فضل
و عالم و فاضل اند آنها از عوام در هر امر احتراز دارند چرا که این فرقه برن سنکر درجه دوم
و از جمله ذوات کمتر اند و زنار داران خارج از بید و شاستر که برن سنکر اند ادان
یعنی خیرات ایشان میگیرند آنها که بزور پادشاهان خواه برضا مسلمان شده اند
مسلمان کالی ذرکفته میشوند دهرم طریق ایشان متبدل گشت و کرم ایشان پارچه شوئی است فقط

تیلی

احوال قوم تیلی یعنی روغن‌گر از دیگر همه تیوت و بهوتی شیوتی توران

یکی از قوم کمهار یعنی کلال دین و آیین خود گذاشته زن بیوه قوم معمار بنکاح خود
در آورد هر دو از برادری خارج شدند پسری از آنها ولادت یافت لربی نام
او ستاد کرده از تاثیر نطفه پدر کوفتن کنجد و سرشف و تخم وغیره و تا شکم
مادر بر آوردن روغن آن که عصاره نامند بطور معماران که سنگ و خشت‌ها
را تراشیده و فرسوده خوش اسلوب میسازند و خلاصه آن می برآرند
آموخت و بحضور راجهار قه علم خود ظاهر کرد راجگان از معاینه حرفتش
ستا کرده بتجویز دنی ها حضر متواضع شدند و آینده ماهیانه و اجرت معین
نمودند و در سنسکرت تیل کار تیل بمعنی روغن و کار برآرنده آن و چنین بندهک
جنیز بمعنی هندی کهلو یعنی معصار و جواز بندهک بمعنی بستنده آن و در بهاگا

تیلی یعنی روغنگر نامش نهادند اولاد او به همان نامها نامزد کردیدند
دهرم ایشان پرستیدن سری دیبی و خدمت برهمن و ماده گاو نمودن
و کرم از اجناس مرقومة الصدر و غیره روغن برآورده به فروخت
آن اوقات گذاری کردن است سو بهاو یعنی خواص ذاتی تکبر و مطلب
پرستی است طریق شادی در هم قوم نمایند و پارچه های چرکین
میپوشند و نیم دستار بر سر می بندند و گاتی یعنی چادر بر پشت و سینه
می پیچند و لنگوت برای ستر دارند و کمترین برهمنان که خارج از بید
و شاستر اند دان یعنی خیرات ایشان میگیرند مدام کار زرگری صرف و نیا باشند

احوال قوم ۱۲

ندّاف

احوال قوم نداف از روی برهمه پورت پوران

یکی از قوم روغنگر که پیشه ندافی اختیار کرد در سمس کرت کرپاس دهنک
کرپاس یعنی پنبه و دهنک یعنی صاف کننده و در بهاکا دهنیه و در
کدام زبان پنارا یعنی نداف نامش مقرر شد اولاد او جمله به همین نام موسوم
کردند دهرم و کرم و خواص و طریق همه بطور روغنگر انست و از قوم
که در عهد بادشاهان بزور یا برضا مسلمان شده اند مسلمان نداف
گفته میشوند دهرم و طریق آنها برگردید کرم همان است فقط

احوال را مرقوم است

نٹ

احوال آمد قوم نٹ یعنی دارباز از روی برهمه بیورت پوران
هوی شیو پران و امرکوش شاستر و شیو پوران

شخصی از قوم تیور قسم ملاح دین و آیین خود ترک کرده زن بیوه قوم

رذعن کر بزوجیت در آورد از برادری اخراج یافتند فرزندی از آنها

ولادت یافت ببلوغیت رسیده بتاثیر تخم پدر که درمیان آب جست و

خیز مینماند جستن و باثر شکم مادر که رغنکران مدام بر عصا نشسته نرکاوان

میرانند بر چوب بانس برآمدن و رقصیدن و سرائیدن و نواختن دهل آموخت

و بحضور راجهای عظیم الشان حاضر شده علم و هنر خود ظاهر کرد راجکان

بمشاهده چستی و چالکی و جست و خیز او خورم و خوشنود شده

بخور و پوش امداد کرده در سنسکرت نرتک بمعنی رقصنده و برت

رویک برت بمعنی چوب بانس رویک بمعنی ایستاده کننده

ونٹ که معروف و مشهور است و در بهاکا بادی یعنی دار بازش

نهادند اولاد او به همان اسم موسوم کردند و هر م ایشان پرستیدن

سری بهیرونا تهه وخدمت برهمن وماده کاو نمودن و کرم ازرقصیدن
وسرائیدن و دهل نواختن وانواع علطک خوردن عجیب تماشا کردن
وبر ریسمان ها بپا تنها بسته دویدن و جه قوت پیدا کرده خورد بنست
وطریق شادی درهم قوم مینمایند وپارچه انعامی میپوشند وکهچه مدام
پوشیده میباشند وزنان این فرقه هم برچوب بانس برآمده کلا
یعنی بازیها مینمایند ومیرقصند آنهارا نٹنی گویند و دو چهار چوب بانس
برای بازیگری خود ویکدو دهل کلان همراه داشته در هر شهر ودیاره یمن
کار اوقات میگذارنند از دهه وشهر شقاوت قریب خانه از سیر کے
ساخته بود و باش میکنند زنارداران خارج از بید وشاستر که
بران سنکلپ گفته می شوند دان یعنی خیرات آنها میگیرند و برهمنان بید خوان
واولاد و دمان ازین طایفه احتراز تمام میدارند اصل این پیشه ازین قوم است در

دوره کلجک قوم جهتری وغیره که در بنای اصل ونسل ایشان تخلل افتاده

این کار اختیار کرده اند دهرم وطریق آنها جدست وکرم همین ست وبقول

این پیشه آنها هم بنت نامیده میشوند وازین فرقه که پادشاهان بسیاری

را برضا وزور مسلمان نمودند آنها مسلمان بنت نام قتیبه دین وآئین

ایشان بتبدیل شد وپیشه بدستور ماند وخواص ایشان دغابازی وخودمطلبی است

احوال آن قوم

سقه

احوال آبد قوم سقه از روی برهمه بیورت پوران و بابی

پوران و نرسنکه پوران و بهوشتر و مهابهارت و امرکوش

شخصی از قوم تیور قسم ملاح دین و آیین خود ترک نموده زن قوم بید پهیک برن سنکر
قوم میں بحباله نکاح در آورد فرزندی از آنها ولادت یافت هر گاه بالغ شد باتر
تخم پدر که کار آب میکنند کار آب و تا اثر شکم مادر که بار غله وغیره بر سر و دوش
برداشته جا بجا می برند و میفروشند برداشتن و فروختن آن پیشه کرد و پلنگه را
رفته در حرم باتر یعنی مشک و شکیزه ها آب پر کرده به مردمان کمینه قوم بوسانیدن
گرفت همه ها از ملاحظه کار او خورسند گشته بجز و پوشش امداد نموده آینده با بیانه
و اجرت و قیمت مقرر کرده دادند و در سنسکرت جل بکریه جل یعنی آب و بکریه فروشنده
آن و جل باهک جل یعنی آب و باهک بردارنده آن کهار در سکه و عوام بهشتی

یعنی سقه باشش نهادند اولاد او بهمان نام مهانا مر دکشتند دهرم ایشان پرستش
سری دیبی و خدمت برهمن و باده کاو نمودن و کرم آب کشی و آب فروشی
و چاکری آب وجه معیشت پیدا کرده اوقات بسر کردن است و طریق
شادی در هم قوم میکنند پارچه کهاروه که لونگی گویند بر کمر پیچیده و مشک بر
دوش داشته آب از چاه می کشند و منفر و میشوند اصلی این پیشه ازین قوم است
و در دوره کلجگ قوم کمهار یعنی کلال هنود این کار اختیار کرده سقه معروف اند
دهرم و طریق آنها جداست و کرم همین است و بعد چندی برزیکاو در کهپال های
چرم آب پر کرده جابجا بردن شیوه کردند و از عهد پادشاهان که بسیاری
بزور و رضا مسلمان شده اند مسلمان گفته میشوند دین و طریق آنها بدل
یافت و کرم بدستور ماند سقه های هنود در ضلع جیپور و جودهپور و اطراف
دکن بسیار و درین دیار کم و مسلمان سقه بنواح دیلی وغیره بکثرت اند فقط

احوال [illegible]

کاغذی

احوال برآمد قوم کاغذساز از روی مهابهارت
پوران و برهمه بیورت و پدم پوران و بهوی ستوتر پوران

یکی از قوم سیدپهیک ترک دین و آیین خود نموده زن بیوه قوم کلال هنود بزوجیت
خواست پسری با آنها تولد شد بالغ شده بار شرائط پدر رشتن و ساختن
و فروختن و بتاثیر تشکم مادر پلاس وغیره که ازان کاغذ سازند در کهلوعی جوار
کلان سنگ کوفتن و ترکیب مرکب کردن اجزا و مرتب ساختن تخته های
کاغذ در حوض آب از کسی آموخت و بحضور راجها رفته اقسام کاغذ باریک و
کنده تیار کرده منظر گذرانید راجها بدین این صنعت پسندیده اش شاد کردیده
بوجه انعام نواختند و آینده ماهیانه و اجرت و قیمت آن مقرر نمودند و در
سنسکرت تیرکر تیر بمعنی تخته کاغذ و کر سازنده آن و در بهاکا کاکدی در

کدام بهاکا کاگجی یعنی کاغذساز نامش نهادند اولاد او به همان اسم موسوم شدند

دهرم ایشان پرستیدن سری دیبی و خدمت برهمن و ماده گاو کردن و

کرم ساختن و فروختن کاغذ معاش پیدا کرده قوت بسری نمودنست بهاو

یعنی خاصیت ذاتی دغابازی است طریق شادی همه قوم می نمایند و لباس

هر قسم میپوشند و مدام به کاغذسازی مصروف و مصالحه ساختن

کاغذ کوفته در آب شسته میباشند این پیشه در اصل ازین قوم است بعد چندی

قوم تقال دنسه نیز این کار را اختیار نمودند دهرم و طریق آنها جدا است و کرم

همان است و ازین فرقه که از عهد پادشاهان بعضی برضا و برخی بزور در دین

اسلام آمدند مسلمان کاغذساز نامیده میشوند دین و آیین آنها مبدل

شد و پیشه بدستور ماند سمت اضلاع دکن و غیره کاغذیان هنود

بسیار اند و مسلمان کم و در نواح شاهجهان آباد و غیره مسلمان بکثرت و هنود کم اند

احوال قوم ارکی

آگری

احوال برآمد قوم اگری از روی بهوشت پوران و کورمه
پوران و مهابهارت پوران بهوی شوتر پوران

شخصی از قوم هستولی یعنی ناخدای فرقه هنود دهرم وکرم خود کذاشته زنی

بیوه از قوم رجبوت خورد در خانه انداخت سرد و از قومیت برآورده

شدند پس از ایامی چند پسر از آنها تولد شد هرکاه طفل مذکور بالغ کشت

برای نام او استاد نموده تا بتاثیر تخم بدریشه غلات بر زمین افتاده و ناجابک

آنچه را اندوختن و با ترشکم مادر آن را الغربال سرکی بحیته صاف نمودن

آموخته بحضور راجها رفته علم و هنر خود آشکار کرد جمله سرداران حرفه او دیده

خوشنود کردیده بخورد و پوشش نواخته آینده وجه قوت برای او معین کردند و در

سنسکرت آن شوده کران بمعنی غله وشوده کر بمعنی صاف کننده وآن شودهن

آن بمعنی غله وشودهن صاف کننده وچالینی باهک چالنی بمعنی پرویزن و

باهک کرداننده آن و در دیس بهاکا اگرینی نامش نهادند اولاد او بهمان اسما

موسوم کردیدند دهرم ایشان پرستش سیر دیوی خدمت برهمن و ماده کاو نمودن

کرم علا

کرم غلات بر زمین افتاده کشت زار و بازار اندوخته نحتین و بدان اوقات
گذاری کردنست سوبها و یعنی خواص اصیلے ایشان عاباری و غصه وریت
طریق شادی در هم قوم میمایند نیم دستار بر سر می بندند و چادر بر دوش
و سینه میگذارند و لنگوت برای ستر دارند و در دست چپ باغل
سرکی داشته در رهگذر و کوچه و بازار و کنار کشت زارها مدام لغله اندوزی
و پر و زن نیزی اشتغال دارند و زن و مرد این قوم به همین کار مصروف
میباشند رنگ جسم ایشان سیاه میباشد در زمان ماضی به همین شغل مشغول
میبودند اکنون در زمان حال پیشه چاکری وغیره هم میکنند ازین فرقه که در دین
اسلام آمده اند دین آنها مبدل گشت و آیین و پیشه همانست و بهمان نام معروف
اند این پیشه در اصل ازین قوم است و از چند مدت قوم چمار وغیره هم این کار
کرده اگری گفته میشوند کرم همین است و دهرم حد است فقط

احوال راقم

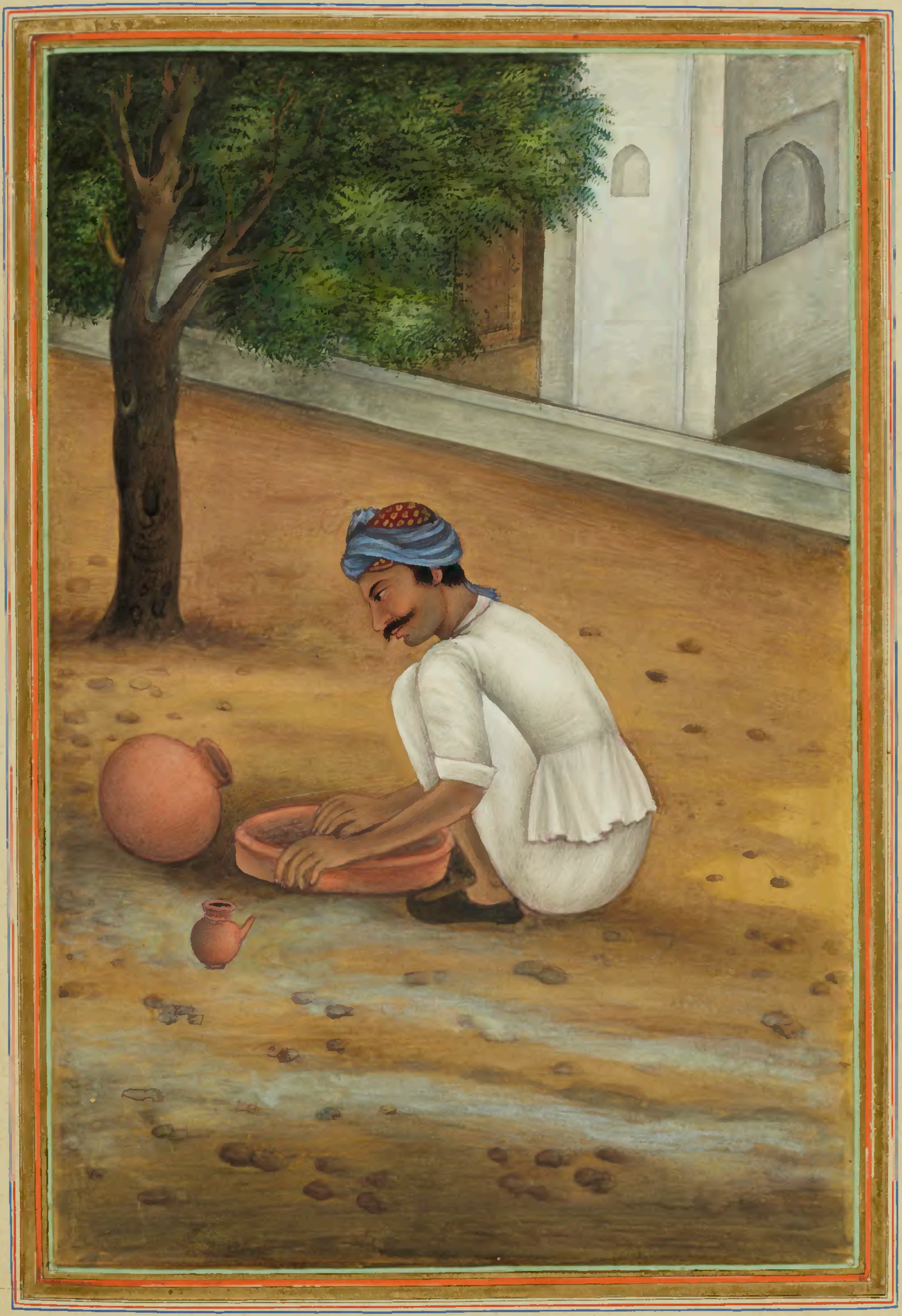

نیاریا

احوال برآمد قوم نیاریه از ذریت همه ستور پوران و بهوشیتر
مهابهارت پوران و بایو پوران و براهم پوران و برهمه پوران

یکی از قوم آکری ترک دهرم و کرم خود نموده با زن بیوه قوم زرگر عقد موافقت
بست سرد و از برادری خارج شدند فرزندی که از آنها تولد یافت بسپر مذکور بالغ
شده تا تاثیر نطفه پدر علم خاک و ریگ کوچه و بازار و دوکان زرگران اندوختن و
از علاقشان افشاندن و از اثر شکم مادر از میان آن خاک و ریگ ریزهای
سیم و زر بلاشیده برآوردن آموخت و در سرکار راجها رفته هنر خود ظاهر نمود
همه بمشاهده هنرش خورسند گشته بنقد و جنس نواختند و آینده وجه
قوت او مقرر ساختند و در سنسکرت سوبرنادشودهک سوبرن بمعنی طلا
و ادهمعنی و غیره یعنی از قسم طلا و نقره و غیره دشودهک جوینده و در ب[illegible]

درب بمعنی زر و سیم لیک بینده و در دیس بهاکا نیاریا نامش نهادند

اولاد او بهمان نام مهاسوسوم گردیدند دهرم ایشان پرستیدن سری دیبی و

خدمت برهمن و ماده گاو نمودن و کرم زمین کنده و خاک اندوخته از میان

آن قراضه های سیم و زر هرچه در مقسوم باشد برآورده اوقات بسر

کردنست و سوای این دیگر هیچکار نکنند سوبها و یعنی خاصیت ذاتی ایشان

مطلب آشنائی و دغابازیست طریق شادی در همقوم منمایند نیم دستار

بر سر می پیچند و انگه در بردارند به کمر چادر و بجای تهمت کچهه می پوشند

و در هر دو دست غله افشان داشته خاک و ریگ می افشانند و کهرپه آهنی

برای کافتن و کاویدن زمین و جاروب چوب بانس برای رفتن ریگ وغیره

همراه دارند از ین طایفه که در دین اسلام آمده اند مسلمان نیاریه گفته می شوند

کرم همان است و دهرم و طریق خدمت درین ملک نیاریه ها از قوم مسلمان

سنت

هنود بالکل

ستند ونمیتند و در دیار دیگر البته از قوم هنود یافته میشوند اصل این قوم

است ور جیوت یعنی چهتری خورد و بچهپی وغیره هم این پیشه اختیار کرده نیاریه

نامیده میشوند و زنان این فرقهٔ اصل ونقل بجز کار خانه داری کاری نمیکنند فقط

اول باب آدم و پیلار

بیلدار

احوال آمدن قوم بلدار از روی بهوتش پوران و مهابهارت
پوران و برهمه پیوت پوران لنگ پوران بابی پوران ابوپران

شخصی از فرقهٔ تیور قسم ملاح دهرم و کرم خود گذاشته زن بیوه قوم گوپال یعنی اهیر
بر وجه زوجیت در آورد بعد چندی فرزندی با بهاو ولادت یافت هر گاه طفل مذکور
بالغ شد بتاثیر نطفه پدر علم دیدن آب چاه و تالاب و باثر شکم مادر کندن چاه
و تالاب و خندق و قلعه از کسی آموخته و مشق آن بکمال رسانیده در حضور راجهٔ
حاضر گشته هنر و پیشه خود ظاهر کرد در احکام به معاینه کار او شاد شده و
جنس نواختند و آینده ماهیانه اش معین کردند و در سنسکرت گود لک
گودال هاتیه کودال یعنی کلند لک به معنی دارنده آن و کهنن گر کهنن بمعنی
کندن گر معنی کننده آن و در دیس بهاکا او ڈ یعنی بلدار نامش نهادند

اولاد او بهان نام مهها معروف شدند دهرم ایشان پرستیدن سری
دیبی و خدمت برهمن و ماده گاو نمودن و کرم ایشان کندن چاه و تالاب و خندق
وغیره وجه معیشت پیدا کرده اوقات بسر کردنست سوبهاو یعنی خواص
ذاتی زناکاری و دغابازیست طریق شادی هم قوم نمایند نیم دستار بر سر
و لنکوت برای ستر و کاتی یعنی چادر بر پشت و سینه می دارند و بعضی بر دوش
و بعضی در دست بیل و کلند آهنی دارند و پیوسته بکار کندن زمین مصروف
می باشند و بیرون شهر و دیهه بتفاوت قریب قیام می ورزند و بعضی که
امتیاز دولت دنیا دارند اندرون شهر و دیهه هم بود و باش مینمایند اصل
قوم اینست و بعد از عهد راجه بکرماجیت قوم چهتری خورد یعنی چوت نیز این
پیشه اختیار کرده بهمین نام بلدار معروف اند و از هنگام خلافت اهل اسلام ازین
قوم اصلی هم بسیاری در دین اسلام آمده اند و دین آیینها مبدل شد و کرم نماست نیست فقط

اول بلد

قصاب

احوال قوم هندی یعنی قصاب از روی بهار پوران و برهمه سوریت پوران و بهوشن پوران برنسک پوران

یکی از قوم چهتری ترک دین و آئین خود کرده با بیوه زنی از قوم دیهوری عقد مناکحت بست هردو از قومیت خارج شدند بعد انقضای مدتی پسری از آنها متولد شد پسر چون بسن تمیز قایز گشت از تاثیر تخم پدر بز و گوسفند و دراج و حمام و آهو و غیره دد و دام از دام گرفتن و شکار کردن و تابر شکمها درکوشت آن وحوش و طیور شکاری فروختن پیشه کرده بحضور راجها از فنه پیشه خود اطلاع کرد راجکان بمشاهده حال او خوشحال شده بعطای انعام سزاوارش بخشیدند و آینده سالیانه برای گذاره اوقاتش مقرر کردند و در سنسکرت بدیک و ز لوبدیک و مانس بیچک و در بهاکا قصائی بعضی قصاب و گوشت فروش نامش

نهاده‌اند و اولاد او بهمان نام مهانا مزد کردیدند و هر دم ایشان پرستش سیری

دیبی و خدمت برهمن و ماده گاو کردن و کرم کشتن و خوش طیور و فروختن

آن بسر برد او اوقات بشتابزوری نموده وجه معیشت پیدا کردن است

وسوبها یعنی خواص ذاتی ایشان سنکدلی و بی رحمی و زناکاری است

طریق شادی زه بهم قوم مینمایند و پوشاک هر نوع میپوشند و مدام بر دوکان

نشسته گوشت میفروشند و چهار کارد کلان و ساطور و تبر آهنی

و میزان و سنک وزنها و پاره چوب مدور روبرو دارند از عهد سلطنت

قوم اسلام اکثری ازینها و بسیاری از زور که مسلمان شده‌اند بقصابات

معروف اند و ایشان را بیوپاری هم گویند در ملک هند قوم هنود بالکل

مفقود است و در دیار دکن و غیره البته هنود دیا میشوند و فرقه قصابات

مسلمان در بدو حال این کیش اصلی خود میداشتند الحال وضع اصلی

کذشته

کدا سته گاو و جاموش هم میکشند و می فروشند و خوک را بسبب اینکه در ملت

ایشان ممنوع و متروک است نمیکشند و نمیخورند قوم اصیلی این است

و قوم دهیور اصیلی نیز گوشت فروشی پیشه دارند فقط

احوال آرام توم بال کرای

جوگی ماروالہ

احوال آبد قوم سپال گراهی یعنی بازیگر مار از روی بهارت پوران و همه پورت پوران و کورمه پوران اسکند پوران و بهوشیوتر

شخصی از قوم اندرجالک یعنی بازیگر بود دهرم و کرم خود گذاشته بیوه زن قوم
شودر خورد بزوجیت خواست پس از انقضای چند ماه و سال پسری با تنها آمد
شد سرکاه بسن تمیز رسید با ثر نطفه پدر مارهای خورد و کلان از هر قسم و کژدم و مانند گوهره
وغیره جانوران نیش زن را بر دار گرفتن و علم منتر یعنی افسون و جنتر یعنی تعویذ و شناختن
اوشدهی یعنی ادویات و بتاثیر سکم مادر پروردن آن آموخته بحضور راجهها حاضر شده علم و
هنر خود ظاهر نمود راجگان از دیدن افسونگری او بسیار خورسند گردیده بخور و
پوشش معاونت نموده آینده ماهیانه مقرر نمودند و در شهرت سپال گراهی
سپال به معنی مار و گراهی گیرنده و سرپ گراهی همان معنی و در بهاکه سپیر العنی بازیگر

وفسون سازهاش نهادند واولاد او به همان اسم مسمی شده دهرم الشان
پرستیدن سری دیبی و خدمت برهمن و ماده گاو نمودن و کرم بگرفتن مار
و عقرب و کژدم وغیره و باریگری آن و چه قوت پیدا کردن نسبت سو بهادو یعنی
خواص ذاتی دنیاداری و خام طمعی و غصه و ریست و طریق شادی در رسم قوم خود
نمیمانند و لوشاک انعامی می پوسند بعد مدتی مدید درین فرقه کانی نامی بصورت
و سیرت مرتاض و خدارسیده پیدا گشت چون به بلوغت رسید مادر و پدر و
جمیع خورد و بزرگ خانه خود را طلبیده گفت که شما همه اعتقادها دیوجی در دل
داشته بطور جوگی درشتینی یعنی گوشت دریده مذهبها را رایج سازند اما
جواب دادند که از ترک تعلق نخواهد شد کانی پا از انکار ایشان بیدل شده گفت
که اگر تعلقات دنیوی از شما گذاشته نمی شود بحالت دنیاداری ترتیش مهادیو
نمایند چون این هم قبول نکردند بسبب عدول حکمی آن درویش کامل همه را ابتر یعنی

دعای بد داد که شما همه اگر در تمام جهان دریوزه خواهند نمود شکم شما هرگز
از قوت سیر نخواهد شد این سخن گفته خود بسمت صحرا برای عبادت و ریاضت رفت
چنانچه جمله کسان خویش و بیگانه آن قوم از ضرب او به همان حال تعلق و دزدی و لیتی
و بازیگری دریوزه گر شدند و بدر و لشان کانی پا و کال بلیا معروف
گردیدند کال بلیا معنی آنست که در عالم فقر بهر صورت که خواهد متمثل گردد بسر
جٹا یعنی موهای دراز و ریش و بروت دارند و دو چهار پر طاوس بطور طره
بر سر میگذارند و پارچه برنگ گیروه می پوشند و در دست ٹنو یعنی لوبکی در دوش
بهنگی پر از مار و کژدم وغیره اسباب بازیگری داشته در بازیگری سحر ساحر بکار میبرند

احوال ابر آدوم مینا

منیار

احوال برآمد قوم منیار یعنی چوری ساز از روی مهابهارت
و پوران و امرکوش و همه تواریخ و باون پوران و اگنی پوران

یکی از قوم مصور هنود دهرم و کرم خود گذاشته زن بیوه قوم آهنگر بخانه انداخت هر دو
از قومیت خارج شدند پس از سالی چند فرزند با آنها متولد شد چون بالغ گشت
بتاثیر نطفه پدر علم گوناگون رنگها تیار کرده شبیه کشی و تصویر سازی و نقش و نگار بر
چوریها کشیدن و باتر سکم یا در لاکهه و کانچ در آتش گداخته چوریهای هر قسیم تیار
کردن آموخته بعد تکمیل و تکسیب آن پیش سرداران وقت رفته هنر خود نمود تماشای
صنعت دلفریب او همه ها خرم و خوشنود شده نقد و جنس دستگیری نمودند
و آینده وجه قوت برای او معین نمودند و در همکر ٹهورکر یعنی چوری
ساز و کانچ بستوکر یعنی جنس کانچ ساز و در بهاکنیار یعنی چوری فروش نامش

نهادند اولاد او بهمان مهاتا مز دشتند دهرم ایشان پیشه سپیدی و
خدمت برهمن و ماده کاو کردن و کرم چوڑی گری فروختن آن توت
بسیار نمودند سو بها و یعنی خاصیت ایشان طمع و دغا است طریق
شادی در همه قوم میبارند و لوساک هر نوع میپوشند و بر دوکان
نشسته مدام بچوڑیگری مشغول میباشند و زنان ایشان نیز همین کار میکنند و
از عهد سلطنت قوم اسلام که بسیاری ازین فرقه مسلمان شدند مسلمان مینا
گفته میشوند دهرم و طریق خدمت و کرم همان است ازین گروه هر که صرف
کار لاکهه اختیار کرد لکهیره نام یافت در دوره کلجگ قوم رحوت یعنی چهتری خورد
هم این پیشه گزیده بسیار موسوم اند مردان این قوم پشتاره گوناگون
چوڑیهای ساده و منقش بر دوش و زنان سبد بر سر داشته کوچه کوچه
و خانه بخانه میگردند و در دست زنان شهر و دیهها و قصبات می پوشانند فقط

احوال برادر قوم کلال قرار

بہڑبہوجہ

احوال آمد قوم گلخن افروز ازبی مهابهارت پوران

و برهمه بیورت پوران و بایو پوران گرور پوران و باون پوران

یکی از قوم کهار دین و آیین خود ترک کرده بیوه زن قوم ستو در خانه انداخت هر دو
از نوعیت افتادند فرزندی که از آنها تولد شد هرگاه طفل مذکور بحد بلوغ رسید از اثر
تخم پدر ساختن گلخن و از مادر بریان نمودن غله تنابلی و نخود وغیره پیشه کرده
در حضور راجها رفته هنر خود ظاهر نمود راجها شادمان گردیده از نقد و جنس او را جهت
برای قوت لابد نیش سالیانه مقرر نمودند و در سنسکرت آن بهرجاک ان
یعنی غله بهرجاک بریان کننده و بهرشت گر بهرشت یعنی گلخن و گر سازنده
آن و انبرش که یعنی گلخن ساز و در بهاکا بهربهوجه و بهوجوه یعنی افروز نام مبش
نهادند اولاد او بهمان نام مذکر دیدند و بیرم ایشان به سنیدان سیری دیهی

خدمت برهمن وماده گاو نمودن و گرم غله بریان موده بوجه اجرت ان اوقات

بسر کردنست سوبهاو یعنی خواص ذاتی زناکاری و غصه و بیت طریق شادی

درهم قوم مینمایند و همواره بر دوکان نشسته غله بریان میکنند پارچه پلین و

چرکین که از دود دخان کلخن سیاه میشوند میپوشند اصلی پیشه این بود از

دوره کلچک ساختن سبدها و بستن چهیرها و مونده ها وغیره برای شکم پروری

اختیار کرده اند اصل قوم انیست و بعد عهد راجه بکرماجیت قوم کایتهه از

قسم ماتهر وغیره که در اصل و نسل آنها تفاوت افتاده این پیشه گزیده باین اسم

موسوم شده اند دهرم و طریق اینها جداست و کرم همانست از قسم

کلخن افروزان اصلی که بعضی مسلمان شده اند کلخن افروز مسلمین گفته میشوند فقط

احوال بربهوبیان

بوریاباف

احوال قوم بوریاباف از روی مهابهارت پوران میکند
پوران و برهمه بیورت پوران و ناییی پوران و لنگ پوران وغیره

شخصی از قوم جولاهه هنود در کرمت شبر ولت خود نموده زن بیوه قوم بهیک
برن سنکر قوم بیپن وجیت خواست فرزندی ازیها تولد گشت باثر تخم پدر
بافتن بوریا و بادکش و بتاثیر شکم مادر تلاش کرده آوردن برگهای درخت کهجور
وغیره و فروختن آن پیشه کرده در سرکار راجهای عصر هنر و پیشهٔ خود ظاهر
کرد راجها مشاهدهٔ دستکاری حرفت او خوشنود گردیده بعد عطای انعامها نان
و نفقه دوام برای او مقرر نمودند و در سمسکرت کاروک یعنی کننده و کت کر
کت یعنی بوریا و کر بافنده انسجن گر بجن یعنی بادکش و کر سازنده آن یعنی بوریاباف
نامش نهادند و اولاد او بهمان اسما مسمی گردیدند دهرم ایشان پرستش سیری

دیبی و خدمت برهمن و باده کاو نمودن و کرم ها دکش و صفهای بوریا
بافته بوجه قیمت آن اوقات بسر کردن همت سوبها و یعنی خواص
ذاتی عصه وری و دعا بازیست طریق درهم قوم شادی میکنند و مدام
بر دوکان نشسته بوریا و بادکش های بافته و میفروشند دو چهار گز
و ساطور و برگهای درخت کهجور پیش خود موجود و مهیا دارند نیم دستار
بر سر می بندند لنگوت برای ستر دارند اصلی پوشاک این بود اکنون
هر نوع پارچه میپوشند اصل قوم هنیت از عهد راجه بکرماجیت حیوت
یعنی چهتری خورد هم این پیشه برای شکم پروری گرفته اند بسیاری
از فرقه مسلمان شده باین پیشه بهمین نام معروف اند پس از چندی قوم مذهب یعنی قصاب
هم این حرفه کرده بوریا بافته میسوند کیش و آئین هر یک جداست پیشه یکیست فقط

احوال آن قوم بسیار

چق ساز

احوال برآمد قوم چتیاز از روی مهابهارت پوران باراه پوران و بای پوران و لنگ پوران و شیو پوران و اسکند پوران

یکی از قوم تجار ترک کیش و آیین خود نموده با زن بیوه قوم بید پهاک برن
سنکر قوم بیس عقد مزاوجت بست پسری از آن ولادت یافت
هرگاه بحد بلوغ رسید بتاثیر نطفه پدر تراشیدن تیلی ها یعنی سینچهای
باریک چوب بانس و چق و قفس ها از آن ساختن و با تیر شکم مادر چوب های
بانس وغیره بلاشیده آوردن و آن چق ها را فروختن از او استاد حسته
بحضور راجها حاضر شده علم و هنر خود عیان نمود راجگان به دیدن آن
شادمان گردیده بخور و پوش نواختند و آیند برای قوت بشیرلش
سالیانه مقرر نمودند و در سنسکرت دوارا چهاوان کر دوار یعنی دروازه

آچهادن یعنی سرپوش کر معنی سازنده آن یعنی چق ساز نامش
نهادند اولاد او به همان مهتا نامیده شدند دهرم ایشان پرستیدن
سری دیبی و خدمت برهمن و ماده گاو نمودن و کرم چق تراشی و
فروختن آن اوقات گذاری کردست سوبها و دغاباز و خوش آمد
گوئی است طریق شادی در هم قوم خود غیمانند مدام بر دوکان نشسته
لباختن چق و پنجره ها مصروف میباشند بسولی یعنی تیشه خورد و کارد برای
تراشیدن چوبها و صاف نمودن آن روبرو دارند و پوشاک هر
نوع میپوشند از عهد پادشاهان که اکثری مسلمان شده اند مسلمین چق ساز
گفته میشوند دهرم و آیین سنت جماعت اکرم نسبت از عهد جد بکرماجیت چق تراشی خوردنیم اینکار میکنند

احوال برهم و صیقلگر

صقلیگر

احوال برآمد قوم صیقل گر از پیوستن یوران برهمه بیوه یوران
بهوی شتر یوران و پدم یوران و تیسیو یوران لنگ یوران

شخصی از قوم نجار دهرم و کرم خود گذاشته بیوه زن قوم آهنگر درخانه انداخت
از قومیت خارج شد بعد مدتی پسری از آنها متولد گردید هرگاه بالغ گشت
باز تخم پدر بکار تراشیدن و ساختن چوب و با تاثیر شکم مادر آلات آهن مثل
اسی یعنی شمشیر و اسی توپکا یعنی کارد و همین قسم دیگر اسلحه خورد و کلان
ساختن و صیقل کردن و مصفا نمودن آن از او استاد آموخته به حضور راجگان
زمان رفته علم خود ظاهر کرد نهایتا مشاهده این صنعت و حرفت تازه اش خوش پسند
شده بنقد و جنس امداد نمودند و آینده را وجه قوت معین ساختند و در
سنسکرت اسی دهاوک اسی یعنی شمشیر دهاوک صفا کننده آن اسی دهاوک

اسی به معنی شمشیر شود هاک صاف کننده و گهرک مارشت گهرک به معنی شمشیر

و مارشت صفا کننده یعنی صیقل گر نامش نهادند اولاد او به همان اسما

موسوم شدند دهرم ایشان پرستش سیوی دیبی خدمت برهمن و ماده گاو

نمودن و کرم شمشیر و کارد وغیره سلاح و آلات آهن ساخته و صفا کرده

بوجه قیمت و اجرت آن معیشت پیدا کرده اوقات گذاری کرد نسبت بیع بهای

یعنی خاصیت ذاتی طمع و دغابازیست طریق شادی در هم قوم همانند سوای کت

هر قسم میوه پیشه‌اند و بر دوکان نشسته مدام با آلات آهن سازی و صیقل گری

مصروف می‌باشند و پیوسته آلات آهن که از زنگ آهن برزداینده

و سنگ فسان روبرو دارند و بعد چندی قوم رجپوت یعنی چهتری

خود نیز این پیشه اختیار کرده صیقلیگر معروف شده ازین فرقه بسیاری

مسلمان شده مسلمان صیقل گر موسوم اند دهرم و طریق گرهست و کرم همانست فقط

احوال آبد قوم کهتری

گندهی

احوال آمد قوم گندهی یعنی عطرساز از روی مهابهارت پوران

ویدم پوران و باراه پوران و لنگ پوران و شیو پوران و بسن پوران

یکی از قوم بیس ترک دین و آیین خود نموده بود از ان قوم بیور قسم ملاح بر حیثیت آورد
مرد و از قوم بد برشد ند فرزندی بنها با تولد کرد ید هر گاه بحد بلوغ رسید تا بتیز
لطف بدید گلهای گلاب و نسرین و نسترن و غیره خرید ه آورد ن و برگهای
آنها را صاف نمودن و باتر سکم ما در که کار آب میکنند عرق کشیدن از و استاد
آموخته به حضور راجها رفته هنر خود ظاهر نمود راجکان بدیدن حکمتش شاد گشته
بالغام نقد و جنس نواخته آیند ه وجه قوت مدامی برای او معین ساختند
و در سکرت گندهی گنده به معنی خوشبویی دارنده آن و سوگندهی
سوگنده به معنی بوی خوش نی دارند ه و سوگنده کر به معنی خوشبو ساز

سوگنده تیل کر یعنی خوشبو روغن ساز و عطر ساز و عطر و روغن خوشبو
فروش نامش نهادند اولاد او به همان اسما موسوم گردیدند دهرم ایشان
پرستیدن سری دیبی خدمت برهمن ماده نمودن گرم کلهای گلاب و
نسرین وغیره فراهم کرده عطر و روغن عرق آن کشیده فروختن و بوجه
قیمت واجرت آن اوقات گذاری نمودنست سوبهاو یعنی حالت
مسکینی و مطلب آشنایی است طریق شادی در هم قوم مینمایند پوشاک
هر نوع میپوشند مدام ده بیست شیشه عرق گلاب وکیوره و شیشی های
انواع عطریات وکوپی های روغن چنبیلی وغیره و مسی که در سنسکرت دنت منجن
گویند برد و کان و هم انهمه اجناس مرقومه الصدر در صندوق خورد خوا
پٹاره داشته در کوچه و بازار گردیده میفروشند و ازین قوم بسیاری که
مسلمان شده اند مسلمان کنذهی موسوم اند کیش و طریق آنها مبدل گشته

وکرم همان هاند بعد چندی اکثری از قوم مبس کهندیل و ال وغیره نیز این پیشه
پیش کرفته کنده‌ها نام یافتند در ملک هند یعنی اضلاع شاهجهان آباد
قوم مسلمان بکثرت و فرقه هنود بقلت و در شهرهای دیگر بیجوحی و اجمیر
وغیره قوم هنود بسیار و مسلمان کم اند فقط

اول برآمده مبارک

مهرکن

احوال برآمد قوم مدراکر یعنی مهرکن از رسالهٔ مها بهارت پوران

و پدم پوران لنگ پوران و باراه پوران و برهمویرت پوران

یکی از قوم بیش دهرم و کرم خود گذاشته بیوه زن قوم زرگر بزوجیت درآورد
بعد انقضای چند مدت طفلی با آنها تولد شد چون بالغ گشت تا تیر تخم پدر چیدن
و فروختن و باثر شکم مادر کندن حروف بر نگین عقیق و سیم و زر و مس وغیره
از اوستاد آموخته به حضور راجهار قبه علم و هنر خود آشکار نمود آنها ملاحظه
دستکاری و صنعت غریبه او مسرور گشته بعطای صله و انعام محترم ساخته
اینده وجه معاش برای او معین نمودند در سنسکرت مدراکر مدرا به معنی مهر و کر
کننده آن ناگ لیکهک نگ به معنی نگین از هر قسم که باشد لیکهک گویند
یعنی مهرکن نامش نهادند و اولاد و بهان نامها نام فرد کردیدند دهرم ایشان

پرستش سری دیبی و خدمت برهمن و ماده گاو نمودن و کرم به مهرکنی وجه
قوت پیدا کرده ایام زندگی بسر بردنست سوبهاو مسکینی و خود مطلبی است
طریق شادی در هم قوم مینمایند پوشاک هر قسم میپوشند و مدام بر دوکان
نشسته بر سه پایی چوب لاکهه چسپانیده بران نگین‌های عقیق وغیره تعبیه نموده
از آلات آهن نام مردم بران کنده میسازند از عهد راجه پرتهی راج قوم
کهندیل وال اصلی هم این پیشه اختیار کرده به مهرکن موسوم اند دهرم و طریق
آنها جدا است و کرم همانست و از هنگام خلافت اهل اسلام از طایفه
هم بسیاری مسلمان شده مسلمان مهرکن معروف اند و در عهد کلجگ
دیگر اقوام هنود و مسلمان نیز برای شکم پروری این کار پیش گرفته
مهرکن گفته می‌شوند فقط

احوال برادر قوم ریکیا

ربپاری

احوال سرآمد قوم رباری یعنی شتربانان ارزوی مهابهارت پوران و

اسکند پوران بهویشوتر پوران باراه و برهمه بیوت پوران منسوب مستی

یکی از قوم رجپوت یعنی چهتری پن خورد دهرم و کرم خود گذاشته زن بیوه قوم فیلبان

در خانه انداخت بعد چند مدت فرزندی باسها ولادت یافت مادر و پدر بدیدار

فرزند بس خورم و خورسند شدند هرگاه طفل مذکور بحد بلوغ رسید تا تاثیر

نطفه پدر از جوانمردی ذاتی گرفتار کردن شتر و باثر شکم مادر پروردن و تیمار کردن

آن از استاد آموخته بحضور راجهای وقت علم و هنر خود ظاهر نمود راجگان

بدیدن جرات و مردمی او که هیچو وحشی دیو پیکر را مطیع و رام خود ساخت محظوظ

گشته نقد و جنس نواختند و آینده وجه قوت مدامی مقرر ساختند و در سهنسکرت

اشترپالک اشتر بمعنی شتر پالک پرورنده کرب چارک کرب بمعنی

شتر چارک چراننده آن و در دیس بهاکا ربیاری و اونٹ وال یعنی شتربانان

و در کدام زبان بولکمان نامش نهادند اولاد او بهمان نامها معروف شدند

دهرم ایشان ستیش سیرکی دیبی و خدمت برهمن و ماده گاو نمودن و کرم پروردن

شتران

بهشتیان اوقات گذاری کردنست سوبهها و عصنباکی و خود مطلبی است

طریق شادی در همقوم منمایند مدام در صحرا شتران میچرانند پوشاک

نیم دستار بسر لنگوت برای ستر و چادر بطور گهوگهی دارند و در دست

چوب کج میکدارند بر دوش حب پشکیزه پر آب در دوره کلنجات بعضی

چهیریان که در اصل آنها تفاوت افتاده تیر این پیشه گزیده اند بسیاری کی از قوم

ریباری اصلی مسلمان شده اند مسلمان ریباری کفته میشوند د هرم طریق هر یک جداست گرم تکیست

احوال برآکو مرقوم چون پیرزن

چونه پز

احوال آمدن قوم جو هیزان از روی مرتبهٔ راج شاکا و مهابهار
پوران و برهم بیوت پوران و باراه پوران و متس پوران و بهوشی پوران

یکی از قوم بوده دهرم و کرم خود که استه زن بیوه قوم کلال خشت پز در خانه
انداخت فرزندی آنها با تولد شد بسن تمیز رسیده از تأثیر لطفه پدر از
اوستاد علم در آتش سوختن و با ثر سکم مادر سنگ ریزه شکستن و یکجا ذخیره کردن
آموخته در سرکار راجها رفته علم و هنر خود ظاهر کرد همه با ملاحظه حرفتش خورسند
گشته بعد عطایی انعام آینده وجه قوت برای او مقرر نمودند در سنسکرت
پرستهر بهسم کر پرستهر بمعنی سنگ و بهسم بمعنی سوخته و کر کننده یعنی
سوزنده مرت بند بهسم کر مرت بمعنی گل و بند بمعنی کلوله و بهسم کر سوزنده
یعنی چونه پز نامش نهادند اولاد او بهمان نام مهانا فرد کردیدند دهرم ایشان

پرستیدن سری دیبی و خدمت برهمن ماده گاو کردن و کرم خونه پزی

گذاره اوقات نمودنست سو بهاو یعنی خواص ذاتی بیحیائی و بی شرمی و دغابازی

و خودمطلبی است طریق شادی رسم قوم میکنند و در کانون که هندی بهیٹے

گویند خونه می پزند دستار خورد بر سر می بندند و گاتی چادر بر سینه دارند

دهوتی خورد می پوشند یا رچه پوشند این قوم چرکین و ملین میباشند

در عهد سلطان شهاب الدین غوری ازین قوم کار خوب بظهور آمده بود

بعوض انعام که از پیشگاه خسروانی عطا میشد درخواست کردند که زنان

قوم ما از خانه هر یک چه امیر و چه فقیر در شادی ولادت فرزند سرود شادیانه

سرائیده و قصیده انعام یافته باشند ملتمس شان قبول شد چنانچه از آن

زمان زنان این قوم در خانه هر فقیر در شادی تولد فرزند قصیده و سرائیده

انعام میگیرند ازین قوم بسیاری مسلمان شده اند اصل قوم انسیت از

هلمه

عهد شاهجهان بادشاه قوم اهیر و کوجر وغیره پیشه چونه پزی برای
شکم پروری اختیار کرده دهرم و طریق هریک بوضع خود دستها و کرم بکیست فقط

اول ابر آمد و یک برپیمه

پیک

احوال بر آمد قوم بیک ازین و مهابت بهار و پدم پوران بر همه بیوپاریان

و باون بوپاریان و کرب پوران اسکند پوران هیبوی تیغ تربوپاران

شخصی از قوم دُوت یعنی هرکاره دین و آیین خود گذاشته زن بیوه قوم مِل
کستی گیر قسم ملاح نجابه اندوخت فرزندی به هنگام ولادت یا هرکاره ببلوغت
رسید از تاثیر نطفه علم نامه و پیغام رسانی و بار شکم با درزه و رفتاری از استاد
اموخته به حضور راجهای وقت هنر خود ظاهر نمود راجگان شاد کرده با نعام
نقد و جنس نواخته انیده وجه قوت مدامی برای او مقرر نمودند و در همسکرت
اَتی چارک اَتی بمعنی بسیار و چارک رونده شبگیر سنند پس هرشبگیر بمعنی
زود سنندیش هر بمعنی پیغام رسان در دیس بهاکا پیتهٔ جلینی
والا یعنی قاصد و پیک نامش بهادند اولاد او به همان اسم مسمی شدند

دهرم اتیان پرستیدن سری دیبی و خدمت برهمن و ماده گاو نمودن و کرم

نامه و پیام رسانی و زر و در قماری و جهه معیشت پیدا کردنست سو بهاو یعنی

خواص خود مطلبی و غصه و لیست طریق تشادی و هم قوم خود مینمایند لوپیاک

دستار مدور بر سر و انگه خورد در بر و چادر در کمر و کچه برای ستر دارند و بر

دستار طره پرهای طاوس میگذارند و در گوش لولک زر و سیم می آویزند

و موهای خود را بطور گرده بر سر دارند تا انکه جاده پیمایی مینمایند به تبر و بیاری

و خانه نشینان بکید و پهر مدام استعمال حبت و خیز در خانه میکنند و از عهد پادشاهان

ازین قوم بسیاری مسلمان شده اند از ان روز نیک نام یافتند الحال

این قوم بالکل از اهل اسلام اند نشان هنود درین فرقه نیست فقط

احوال مردم ملتان

نمکساز

احوال آبدر قوم یونانیعنی تمکنراز رویی هایوران و بابیوران

کورمه یوران و محیه یوران و کسو یوران همبر تیمور یوران و بهوتیتوتر

یکی از قوم کهوسی هنود دهرم وکرم خود کذاشته زن بیوه قوم تیور قسم ملاح
درخانه انداخت فرزندی با آنزن تولد کردید طفل مذکور بالغ شده به تاثیر جسم
پدر علم منجمد ساختن و تاثیر شکم مادر آب جمع نموده نمک شور و شیرین انجاد نمودن
از اوستاد آموخته به خصوص رهبر ارقته علم و هنر خود ظاهر نمود در حکام خورسند
شده بامداد انعام نواخته آینده ماهیانه بنا بر قوت لبس پیش مقرر نمودند و در
سنسکرت مشت لونا کرمشت بمعنی شیرین لون بمعنی نمک آد بمعنی وغیره یعنی
نمک شیرین و شور و شوره وغیره کرسازنده آن یعنی نمکساز نامش نهادند
اولاد بهمان نام مهانامر ذکر دیدند دهرم ایشان پرستش دیبی و خدمت برهمن
و ماده کاو نمودن و کرم باجرت نمکسازی و وجه فروخت آن اوقات گذاری
کردنست سوبها و یعنی خواص ذاتی دغابازی و خود مطلبی و غصه و راستی طریق
شادی در همقوم میمانند و مدام در حوضهای خام که به طور چمن ساخته باشند

آب جمع

آب جمع نموده نمک وشوره منجمد میسازند پوشاک نیم دستار بر سر و گاتی
چادر و دهوتی خورد دارند و بیل یعنی پهاوره در دست داشته پیوسته
کار نمکسازی و فراهم کردن آن مشغول میباشند اصل قوم اینست الحال از
عهد رای پهتورا قوم اگری و جاٹ و اهیر و گوجر وغیره نیز برای شکم
پروری این پیشه میکنند دهرم و طریق هر یک جدا است کرم یکیست
از قوم اصیلے نمکسازان که در دین اسلام آمده اند مسلمان نمکساز گفته میشوند فقط

احوال قوم کمان گر

کمان گر

احوال برآمد قوم کمان گر از روی بابو پوران پدم پوران و باره پوران

واسکند پوران و برهمه پورت پوران و بهوی تنوتر پوران

یکی از قوم مصور دهرم و کرم خود گذاشته زن بیوه قوم درود کرد در خانه آن ذات
فرزندی با آنها ولادت یافت هر گاه طفل مذکور بالغ گردید از اثر خشم پدر کشیدن نقش و
نگار بر قبضه های کمان و تیر و عصا و غیره و غیره و بتاثیر شکم مادر ساختن و تراشیدن تیر و کمان
از استاد آموخته بحضور راجها رفته علم و هنر خود ظاهر نمود آنها شاد شده انعام نقد و
جنس داده آینده سالیانه و ماهیانه او مقرر نمودند و در سنسکرت دهنش گر
دهنس بمعنی کمان گر معنی سازنده آن ایشوکر ایشو معنی تیر کر سازنده آن
و در دیس ها کالمنگر و کمان گر بفارسی و تیرگر نامش نهادند اولاد او به همان نامها
موسوم گشتند دهرم ایشان پرستیدن ایسر دیبی و خدمت برهمن و ماده گاو نمودن

وکرم به تیر و کمان سازی و پیوند نمودن دست و پای شکسته مردم معیشت
پیدا کرده زندگانی بسر کردن است سوبها و یعنی خواص عضباکی و دغایار است
طریق شادی در هم قوم میکنند و بر دوکان نشسته مدام به تیر وکمان سازی
مشغول میباشند و چند صندوق پر از رنگهای گوناگون و چند موقلم و یکدو کارد
و بسولی یعنی تیشه خورد و غیره آلات نقش کشی و تیر سازی روبرو دارند
و پوشاک هر نوع میپوشند و ازینقوم که بسیاری مسلمان شده اند مسلمان
تیرگر کهده میشوند در نواح دهلی قوم مسلمین بسیار و هنود کم و در دیار دکن وغیره
قوم مسلمان کم و هنود بسیار اند فقط

احوال آن قوم دیگر

دبگر

احوال قوم دیگر لغی کوبه بسیار از روی برهمویرت پوران و

باراه پوران و اسکند پوران و بهوشیه تر پوران و شیو پوران

یکی از قوم کلال دهرم و کرم خود گذاشته زن بیوه قوم چمار در خانه انداخت
طفلی از آنها ولادت یافت هرگاه بالغ گشت از اثر نطفه پدر ظروف
ساختن و تابیر شکمها در از چرم از او استاد آموخته بحضور راجها رفته علم و هنر
خود ظاهر نمود آنها بمشاهده حرفه او شاد شده انعام داده آینده وجه معاش
مقرر نمودند و بسنسکرت کوتوپگر کوتوپ یعنی کوپه چرم گر سازنده آن
در بهاکها کوپه بنابی و الا یعنی کوپه ساز نامش نهادند و اولاد او به همان
نامها نامزد گردیدند دهرم ایشان پرستش بهیرو دیبی و خدمت برهمنان
خورد و ماده گاو نمودن و کرم از ساختن کوپه های خورد و کلان و پله
های میزان وجه قوت پیدا کردن است سوبها خشمگینی و دغابازی است
طریق شادی در هم قوم می نمایند و دستار خورد بر سر و گاتی چادر بر پشت و سینه
و لنگوٹ برای ستر دارند و مدام بر دوکان نشسته بساختن کوپه های

چرم وغیره مصروف می باشند بسیاری که ازین قوم مسلمان
شدند در زبان بهاکا دیگر معروف گردیدند فقط

باب دوّیم بر احوال درویشان هنود

احوال درویشان بسی

سنیاسی

احوال درویشان سنیاسی با اظهار خوشحال پوری گسائین

بنای این مشرب از بدو آفرینش است در تمام دوره ست جگ و در
دواپر جگ مدتی رونق کلی داشت و بعد از ان جین دهرمیان یعنی
سیوڑگان راجها و جمیع اقوام را بترغیب و تحریص مذهب خود داده بر
کیش و آیین خویش آورده ملت برهمنان و سنیاسیان و جوگی و جنگم وغیره مشار
را که از قدیم اند آنقدر بی رواج و بی رونق نموده بودند که احدی سوای
مذهب جین دهرم بر طریقه برهمن و سنیاسی وغیره اعتقاد نداشت در دوره
کلجگ شنکر آچارج نام برهمنی پیدا شد بقدرت الهی در عمر چهار سالگی
حقیقت جمله علوم بر او منکشف شد و بامداد غیبی و اعانت لاریبی در علم بید و شاستر
دستگاه کمال پیدا ساخت و بعبادت و ریاضت پرداخت در شهر بنارس و

کسیمر وغیره که مقامگاه برهمنان و پندتان کامل هر علم شاستر و هر فرقه

نامی است رفته بزور علم لدنی و وهبی و رصیهاها که مبحث پندتان و جای

درس و تدریس و ذکر و اذکار علوم شاستر باشد پندتان هر مذهب

خصوصاً سیوڑها را در بحث علوم لاجواب و ساکت ساخته و نقش اعتقاد

از صفحات خواطر معتقدان برداشته بنای طریق برهمنان و سنیاسیان

را از سر نو بدستور در عرصه جهان شیوع و مستحکم گردانید برهمن مذکور بهمه

اول خود در برهمه چرج یعنی آئین برهمنان بود بعده کاکل سر تراشیده و

زنار گسسته سنیاسی شد چهار مرید او شدند یکی سروپ آچارج دوم

پدم آچارج سوم توتکا آچارج چهارم ادد هر آچارج و ازین چهار آچاریان

ده حیله یعنی مرید شدند از سروپ آچارج دو مرید یکی تیرته دوم

آسرم و از پدم آچارج دو حیله یکی بن دوم ارن از توتکا آچارج

سته چیله گر پربت ساگر ازاوده‌ر آچارج سته مرید سرستی بهارتی
پوری بانبطور ده فرقه سنیاسی اند به نام از قوم برهمن موسوم شدند
ارزوی ساستر معنی این ده نام بدنیکو نهست که تیرتهه آنکه مدام تیرتهه یعنی غسل
دریاهای متبرک قوم هنودان از قسم گنگا و گوداوری و جمنا و هردوار وغیره
زیارت دیوتاها نماید آشرم یکجا نشسته دهیان یعنی تصور و خیال ایزد
ذو الجلال نماید بن در صحرا عبادت کند اَرن در بیشه اتو و دق کمی آب ستو
دانه و سایه درخت وغیره بود ریاضت کند گر بالای کوه مشغول عبادت گردد
پربت در غارهای کوه به بندگی پروردگار اشتغال ورزد ساگر بر کنار دریای
شور ریاضت سازد سرستی کنار دریای گنگ عبادت نماید بهارتی
بار نگر و هات زمانه بر خود برداشته متحمل ریاضت گردد پوری برنجن یعنی
خدا را شناسد و این طایفه سنیاسی منسوب اند به دتاتری که اوراد یوت

یعنی دیوتا گویند و اوتار زنار این در جنس دوم کمالش به مرتبه رسیده که از مردن
رسته زنده جاوید و مرشد شنکر آچارج است این فرقه پرستش
سورج و بشن و دیبی و گنیش و مهادیو این پنج دیوتا مینمایند و عقیده
کلی بر مهادیو دارند بیشتر در علوم بید و شاستر دستگاه کمال دارند و
پندت میباشند و بخواندن شاستر صرف اوقات دارند و بجز یاد الهی
شغل توحید و تجرید کاری ندارند در تمام جسم خاکستر یعنی بهبوت میمالند
بعضی جتا یعنی موهای دراز بر سر دارند و برخی موی سر و روی می
تراشند آنکه جتا دارند جتبل و آنکه موی تراشند موندت گفته میشوند از
پارچه پوشیدنی هر چه معتقدان بگذرانند برنگ گیروه میپوشند و کوپین سفید
یعنی پارچه خورد برای ستر دارند و تونبه یعنی کدوی خشک برای نوشیدن
آب همراه دارند جمله اجناس غله و اقسام میوه و شیرینی و غیره میخورند [illegible]

گوشت

کوشت در ایشان ممنوع هست شادی میکنند اگر احیاناً احدی شادی
نماید یا زنا کند یا شراب و کوشت خورد هنگام در یافت او را از زمره خود بدر
میسازند در اوایل جز قوم برهمن مرید نمیکردند اکنون برهمن و چهتری و
بیس را بحلقه مریدی می درآرند و اوقات گذاری بعضی از ایشان
بر دریوزه هست و بعضی از خانه معتقدان میخوزند و بسیاری راجاکیر و زرینه ها
برای مصارف از سرکار راجها معین و مقرر هستند و چهار آچارج که
صاحب گدیها بودند چهار متهه یعنی چهار مکان ایشان بچهار جا اند جانب
مشرق گوبردهن نام متهه در شهر اوڈیسه در هند جگبا تهه جی از بدم آچارج
است بنام بلبهدر اوتار گرفته طرف مغرب شاردا نام متهه در شهر گومتی
که گومتی نام دریا بکناران شهر واقعست از سروپ آچارج است و آچارجی
مذکور بصورت برهما چهار سر درانجا آوکرفته جانب شمال جوشی نام متهه در کوه

بدرینا تهه از تو تکا آچارج است او اوتار گرفته طرف جنوب سنگری نام
مٹهه در شهر سنگیر متصل بهرنگ پٹن از او دهر آچارج است اچاریه
گوبند بصورت سنگی رکهه که مرتاض کامل بود او تار گرفته و سنگی باین سبب نام
رکهه بود که یک شاخ بر سر داشت و از میان این دو گروه از چهار گروه
گروه پوری و بن و بهارتی پنجاه و دو مرید شدند و آن مریدان مذکور که
جداگانه به پنجاه و دو مکان سکونت ورزیده هریک صاحب سجاده
گردیدند آن مکان ها بمنڈهی موسوم شدند و نام دو جماعت یکی زنجی و دویم
نربانی که معروف است زنجی از گروه پوری بهور و از که اشٹ دیوا ایشان
باراه اوتار است اشٹ دیوا را گویند که عقیده کلی بر آن باشد نربانی
از جماعه گر آنند و از که اشٹ دیوا ایشان سری ناراین است بر آمده باین نامها
نامزد گشتند و اکهاڑه ها یعنی جماعت های ایشان قریب پنج پنج ده ده

هزار کس میباشد و نقاره و نشان و فیل و اسپ وغیره کارخانجات
همراه دارند نرنجی و برنابی صاحب حلم و کدی میباشند و خود بتجرد ریاضت
عبادت کاری مینمایند و مرید بسیار دارند وسوای گوله بهیوت سیچک چیز دیگر بر بدن
نمیدارند و دیگر درویشان که از گروه هر قومه بصد رشامل ایشان میشوند در
هر جماعت که شمول شوند بهمان نام جماعت موسوم میگردند و حیله ها می کنند
و مهنت یعنی پیر و جمله درویشان اکهاره برهنه میباشند ازین جهت ناگه
معروف اند و اکثر جا از سرکار راجها نیا بر مصارف قوت روزمره ایشان دیهات
مقرر اند و برای خرچ میله ها درویشان مذکور از شهر و دیار ها زر خطیر بدریوزه آورده
یکجا جمع میسازند و آنرا از بیجایتی گویند و همه زر در میله های گنگا و گوداوری
پریاک و هردوار صرف بهندارا یعنی خورش جماعت و خیرات وغیره میشود
و مکانات گدی مدامی ایشان اودی پور و بنارس و اونکار ست همقامات

برای تیرتهه و بربت و میله رفته بعد اتمام میله ها باماکن خود مراجعت نموده
می آیند و طریق میله اینست که پنجان یعنی مالشان که بعقل و دیانت از
همه ممتاز باشند دو دو چهار در ویش معتمد ایشان از دو دو سال الکاهای
میله باهنڈویات هزار هزار روپیه میفرستند که بمرور ذخیره های غله وغیره فراهم
میسازند و مهنت با جماعت خود بهردوار و گنگا و کوداوری قبل از شش شش ماه
و در پریاک پیش از ۳ ماه رفته استقامت مینمایند و آن قدر ذخایر اجناس بخرج
می آرند و بر هر سه جا مکانات پخته و خام برای قیام ایام میله تیار میسازند و
از جماعت ها هر کسی که اراده سکونت جای تیرتهه و یا سیاحی میکند بحکم
مهنت همونجا میمانند و در وقتیانی که برای سرانجام ذخیره غله از پیشتر میروند
اگر در حساب و کتاب پیش پنجان صاف و پاک می برآیند برای انصرام سامان
میله دیگر همونجا بدستور مامور میمانند و در صورت نوعی اشتباه غبن و تصرف

تغیر و

تغیر و تبدیل میشوند همین طور سلسله بسلسله ها و تیرتهه بتیرتهه جاری میباشد و آنند وار و بهووار
سلاح می بندند و چاکری راجها از جماعت ده ده هزار کس مینمایند و هر که شامل
انها میشود سلاح می بندد بستن سلاح رسم قدیم ایشان نیست لیکن از
باعث کثرت برای وجه معاش این پیشه و طریق اختیار کردند و هر سیله
هر دوار در عهد سابق اکثر فیمابین سنیاسیان و بیراگیان روز بیهی یعنی
روز متبرکه غسل بتکرار اول غسل کردن جنگ عظیم میشد و هزارها کس از
جماعه طرفین کشته و مجروح میگردیدند حالا از عمل صاحبان عالیشان بستن
سلاح و صلاح فساد و طریق جنگ مسدود گشته است و درین فرقه
لاش مرده را هم زیر زمین مدفون میکنند و هم در دریا می اندازند هر که را
زیر زمین دفن میسازند آن را سماد گویند و کسی را که در دریا اندازند جل پرواه
نامند و بعضی زنده سماد میگیرند درین دو نوع است آنکه در حالت کیف و نشا از

تنباکو وغیره مسکرات بخیال ترک دنیا سماد میکرد خالی از کشف وکرامات

نمیباشد وانکه بزور عبادت وریاضت سماد میکرد هرچه بهر کس میگوید

بظهور میرسد وخود در شهر دیگر بفاصله پانصد خواه هزار کروه بهمان

شکل وشباهت از زیر زمین بر می آید فقط

احوال درویش پرمهنس

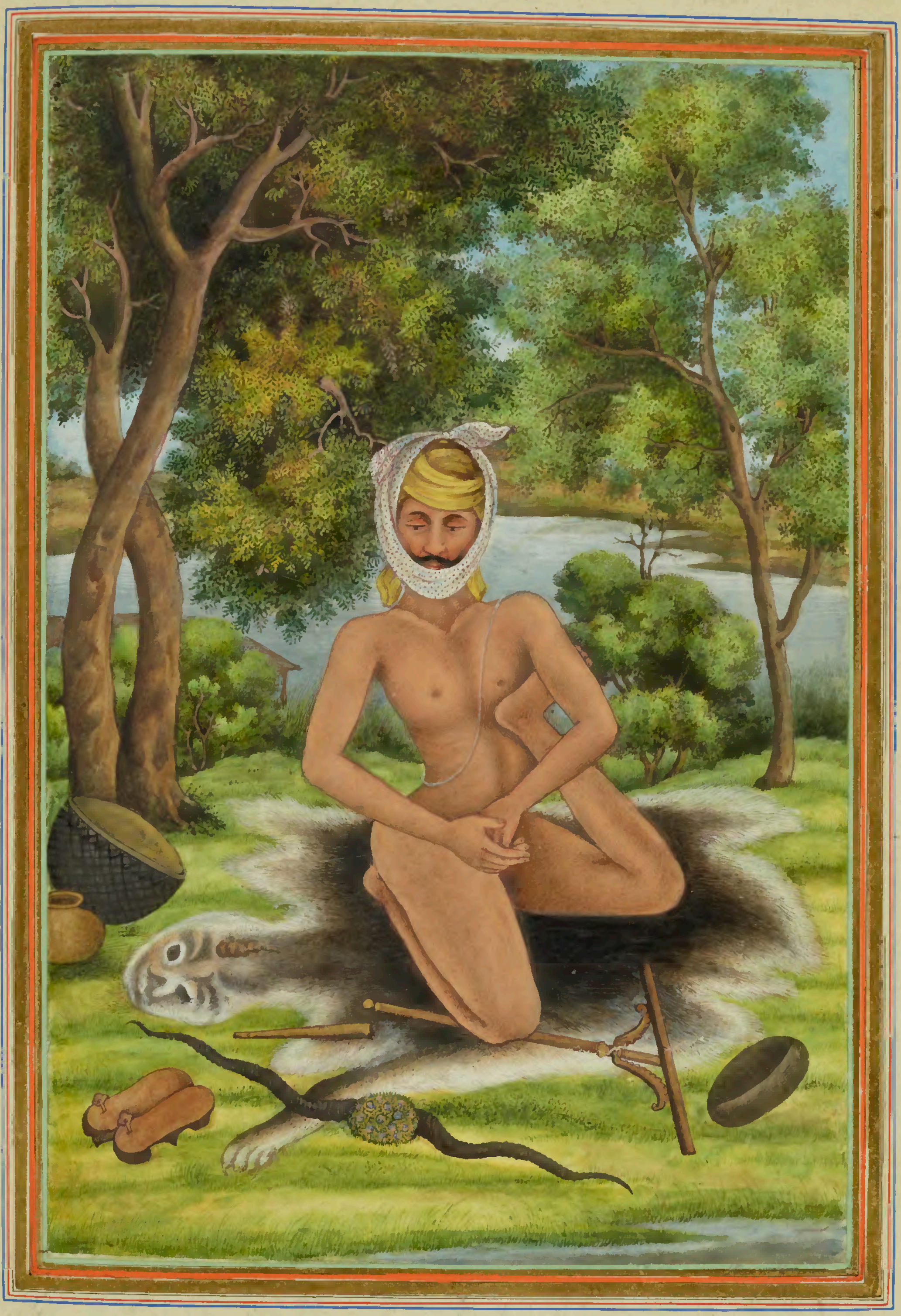

پرمهنس

احوال درویش پرمهنس که از زمره سنیاسیان است

در فرقه سنیاسیان انکه پرمهنس یعنی تارک الکلام و معصوم صفت انداز
سر تا پا برهنه میمانند و پرستش پرم آتما میکنند که او در همه ساری و داير
هست و کذران این کروه بر توکل مثل فقرای کوچه کرد کدائی میکنند و
یکجا بعبادت معبود حقیقی می پردازند فقط

احوال قمر دینی

دندی

احوال فقیر دندی که از زمره سنیاسیان است

گروه درویشان دندی از آن سنیاسی برآمده اند طریق آنها دین گونه است که
موی سر و روی می تراشند چادر گیروه و کوپین سفید می پوشند و ڈنڈ
یعنی عصا یک کوپین دیگر و زنار بسته دارند کمندل یعنی ظرف سفالی ساخت
بنارس در دست دارند و آب از آن می نوشند و از قسم چیزهای کانی بدست
نمیگیرند و در شروع اختیار این کیش تا دوازده سال در بنارس استقامت ورزیده
بعد از ان برای تیرتهه جاترا که عبارت از غسل دریاهای متبرک و زیارت های
های هنود است می روند اگر احیاناً کمندل سفالی او جائی شکسته شود ظرف شهر بنارس
برگردیده تا بیست و یکروز آب و دانه نمیخورند در عرصه اگر به بنارس رسد آن
ظرف شکسته را از زیر زمین دفن نموده کمندل نو از معتقد گرفته باز بجانب تیرتهه روانه

میکرد و صد ذرتیکه در مدت مذکور به بنارس برسند ناچار بعد ایام معهود آب دریا

از دهان مینوشد و غذا از خانه برهمنان میخورد و دیگر طریق هوا و سنیاسیان نیست فقط

احوال درویش بیرنگ

سرنگ

احوال درویشان سرنبگ
که از زمره سنیاسیان اند

اکثری که از فرقه سنیاسیان سرنبگ می شوند طریق ایشان
این است که شراب و گوشت و همه چیز حلال و حرام و مطبوع و مکروه
و طعام هنود و مسلمان و غیره اقوام از اشراف تا خاکروب هر چه
پیش آید می خورند و تفاوت نمی شمرند و کراهیت بدل نمی آرند حقا

احوال قنواتی بیک

بیراگی

احوال فقرای بیراگی بشنو دهرم باظهار رام داس بیراگی

مشرب بشنو بر چهار گونه است یکی سیبی سم پردا دویم نیاوت سم پردا
سوم مادهو سم پردا چهارم شن سوامی سم پردا سم پردا آن را گویند که طریق
ازروی شاستر باشد اول سیبی سم پردا که لکهمشی سم پردا هم گفته می‌شود
حقیقت آن بدین گونه است که در زبانی سیه بهکوان یعنی خدای پاک پر مها
لکهمشی یعنی دولت بسیار خوش و مهربان شده منتر بشنو دهرم باو بخشیده
فرمودند که این دهرم وروپ یعنی طریق و جمال است و مها لکهمشی به
لکهمشی بخشید و لکهمشی به بکهک سین نام پارکهد آموخت و بکهک سین
به پارکهد بسکوت آچارج و او به بوپ دیو آچارج و او منگل منٌ منٌ به
یعنی بندوان و او بسریناتهه منٌ و او به بندری کاکش منٌ و او برام

مصرمن واو به پرانک کس من واو به پورتا آچارج واو به راما نوج سوامی

که سیس اوتار شده سیس به معنی مار و لچهمن اوتار هم اورا گویند در ملک

دراوُر در طوطادری بکری اوتار گرفته وجادو پرکاش نامی برهمن مرید

شنکر آچارج را که مذهب شیو یعنی سنیاسی را بسیار رواج داده

بود مرید خود نموده ملت بشنوی را رونق تمام بخشید واو به دیو اچارج

واو به هرباتند واو براگهوانند واو برامانند که مدت عمرش یکهزار وچهار

صد سال که هفتصد سال ازان در طریق سنیاسی گیاسی و هشت صد

سال در دهرم پشنو بود بیامو خت بمن طور سنیه متبرجاری ماتد بار اگهوانند

که در کاسی قیام داشت مریدان از قوم برهمن و چهتری میشدند و رامانند

از چهار برن قوم هنود از اشراف تا اجلاف بلکه قوم مسلمان مرید ساخت

این جمله آچارجیان از بهگ سین بار امانند از قوم برهمن نیج دراوُر آوتار

شده

شده اند و از راماننددوارده نیم کدی شدند ششم ایکه انتیانند

برهمن آچارج کبیر جولاهه سکهانند شرشرانند برهمن پدماوتی بائی برهمنی

نرهریانند برهمن پیپاجی راجپوت بهاوانند برهمن رهداس چمار دهنا جات

سین حجام سدن قصاب ۞ مدسودن سیوڑه نیم مرید پیپاجی در دریای

شور غوطه خورده در دوارکای اصلی که در آب دریای شور غرق است

درشن سری بهگوان یعنی دیدار خدا نمود و هفت روز در آنجا ماند پیری

بهگوان از دست خود داغ چهاپ های شنکهه و چکر باو داده فرمودند که این

هر دو چهاپ را در دنیا ظاهر کن هر که ازین شنکهه و چکر داغ بر جسم خواهد گرفت

بجم لوک که جای محاسبه اعمال انسان بعد مرگ هست نخواهد رفت چنانچه بعد هفت

روز از آنجا آمده هر دو شنکهه و چکر را در دوارکا نهاد از جمله مریدان راماننده

انتانند آچارج صاحب گدی شد و باقی مریدان که بزور ریاضت و عبادت صاحب

کشف وکرامت ونام آور شدند بجای خود مریدان نمودند و مریدان
مذکور بنام دوارهها یعنی دروازه های مرشدان خود موسوم گشتند کبیر
دواره پیپاجی دواره سکهانند دواره ومریدان اینانند چوکانند برهمن
کیشن جی برهمن آلوجی برهمن کرشن داس پی اهاری برهمن دهانونی رنگریز
بقال نرهرداس کرشن داس پی اهاری پرتهی راج راجه جیپور را
که معتقد جوکیان بود مرید خود ساختند وراجه را اندرون قلعه درشن یعنی دیدار
کورم بهگوان وغسل دریای گومتی که در دوارکاست کنانیدند و داغهای
شنکهه وچکر که علامت زیارت دوارکاست بر بدن دهانیدند بنابر آنکه
وقتی برهمن مذکور اراده رفتن دوارکا نموده بود راجه هم خواست که همراه
رود ارکان دولت نظر بر هرج امور سلطنت مانع آمدند معروضه کسی بذیرا
نگردید ناچار اهالیان خلافت درنشیان به برهمن التجا بردند وراجه را ازین عزیمت باز

داشته گفت که ترا همین جا مدعا حاصل خواهد شد چنانچه بعد هفت روز
از رفتن برهمن بسمت دوارکا راجه را اندرون قلعه درشن یعنی دیدار
بهگوان و غسل گومتی ندی و چهاپ شنکهه و چکر میسر گردید و راجه گوه گلو را
هم مرید خود نموده گدی راجگی که از تصرف او رفته بود باو دهانیده تلقین کرد
که پرشاد یعنی تبرک و چرن امرت یعنی آب غسل سالگرام از بشنو دهرم گرفته
باش و یک شلای یعنی تخته سنگ باو نموده گفت که هرگاه این شلا
از میان شق خواهد شد خواهی دانست که سوامی نربان شد یعنی وفات
یافت اگرچی برهمن کیل جی برهمن مریدان نامی ستی جی برهمن دیو مراجی
بن ملتی داس رام داس جگنناتهه داس اجودهیا داس بلرام داس
که الحال صاحب گدیست از مریدان او شدند این فرقه را بیگهری سنیاسی
میگویند دهرم ایشان تردندیست یعنی سه چوب دستی و زنار و کاکل میدارند

پرستش ایشان بر لکهشمی ناراین و رام چند راست سوای این کدام دیوتا و دیبی

اعتقاد ندارند پوجای سالگرام که بطور گلوله سنگ سیاه میباشند مینمایند و

مالا یعنی تسبیح و کنهتی از چوب تلسی که ریحان گویند و تخم کول در گلو دارند و دوازده

تلک یعنی دوازده جا بر جسم قشقه میکشند پارچه سفید می پوشند از صبح

تا شام هر کار بهمت بهگوان یعنی براه خدا مینمایند و اکثر پندت و بیدوان و شاستر

خوان میباشند و قشقه و مالا موافق حکم بید میدارند رسوئی از دست خود و چیله میخورند

و از شراب و گوشت احتراز دارند بعضی شادی میکنند و تیرتهه و برت همیشه

مینمایند بمکان اشرف فرود می آیند دریوزه از در بنجا میکنند و اینها اند مرید

سری انند بعد اوت سنیاسیان بستن سلاح اختیار نموده و بالانند مرید

ایشان بجماعت ده ده هزار کس بلازمی رجها نموده و دنیا داران هم معتقد ایشان

میشوند این طایفه بدرشان را تندی مشهور اند جیتر کوت سکهه بلاس یعنی جا و آرام جود بیا

دهام

دهام یعنی تیرتهه جای ایشان است فقط

دویم

نیاوت سم پردا متصل شهر بنارس نماویت اوتار سورج شده مت سنکادک

مت به معنی مذهب سنکادک یعنی چهار پسران براجی که مدام بال وستا یعنی معصوم

صفت بصورت و سیر میباشند نیاوت مذکور این کیش رایج نموده و بعد

نیاوت گنگال بهت برهمن و منکال بهت و کهانگل بهت سیرے دهر

بهت کیسو بهت کاشمیری هر یاس دلو صیاکدی شدند هر یاس دلو ترکتا نام

دیبی رانشش یعنی معتقد خود ساخت چنانچه روبروی دیبی موصوف از روز

عقیده بیشنو دهرم شراب و گوشت بمیرو دوو وازده مرید او شدند

سو بهورام رکهی کیش کهمندی رام پرسرام نام دیگران همین طور است

از انجمله پرسرام بمقام سلیم آباد متصل جی پور بفاصله چهل کروه جا معرب سند

آراکشت در وشان این طایفه پارچه سفید میپوشند بشغل خواندن بید و ساستر

اشتغال می ورزند پرستش سری کرشن بهگوان مینمایند ور و بروی

معبود خود با اعتقاد و ارادت صمیم در وجد و حال آمده برقص می آیند و نغمه

و سرود میسرایند دوادش تلک یعنی دوازده جا بر جسم قشقه می کشند و درمیان

قشقه که بوضع دو خط دراز بر پیشانی میکشند سری یعنی خط سیوم بصورت

سر و بر نگ سیاه میکشند و آن سیاهی از سیام منجی که از دوارکا می آید

گویند بمنتر سری کرشن ورد و وظیفه میسازند مریدان از قوم شریف و

نجیب مینمایند و شادی هم میکنند شهر بند را بن سکهه بلاس یعنی آرام

جای و شهر متهرا دهرم ساله یعنی جای درس و تدریس و شاستر خواندن کتهاکه

عبارت از بیان معنی کتاب شاستر باشد و دوارکا دهام یعنی تیرتهه جای

الشان است و این درویشان را سماپندی و بیماوتی گویند دندنداراند

سوم مادهو سمپردا در ملک دراوڑ مادهو اوتار بر پیما شده

مادهو

این رسم بر پا مدت بسیار در ملک دکن ماند بعد ازان در زندیا شانتی پور پرگنه

بنگاله نتیانند نام اوتار بلدیو کرشن چیتن نام اوتار کرشن گرفته مادهو سمپردا

در هندوستان اجرا نمود شش گسائین جیو گسائین روپ گسائین

سناتن رگهناته بهت رگهناته داس گوپال بهت و شش و چهار

مهنت از هر قوم اشراف مرید شدند گسائین بدوی یعنی لفظ تعظیم برای

برهمن است گو در شاستر به معنی اندریست سائین مالک را گویند پس گسائین

اندری یعنی شهوت را در اختیار خود دارد اوراگسائین نامند و آن شش

گسائین برج بهوم پرگهت یعنی ظاهر نمودند و در بندرابن استقامت فرمودند

برج نام سرحد زمین دوره هشتاد و چهار کروه که متهرا و بندرابن و گوکل درانست

و کرشن اوتار تا حدند گوره ماده کاوان مسجد انید بهوم معنی زمین است

درویشان این مشرب پارچه سفید میپوشند و پرستش سری کرشن مینمایند

وبید و شاستر میخوانند و رقص پیش بت میکنند و بهجن که در تعریف و
توصیف معبود بزبان بهاکا گفته شود میسرایند و قشقه دراز از بالای بینی
میکشند و شادی هم مینمایند بیداین سکهه بلاس یعنی آرام جای و
متهرا دهرم ساله یعنی جای بحث و خواندن علوم شاستر و جکیاتهه دهام یعنی
جای تیرتهه و این درویشان را مادهواچاری گویند فقط

چهارم بشن سوامی سمپردا بشن سوامی در ملک دراوڑ دیسو
اوتار شده و این دهرم به بسد و بابانام برهمن سپردند در خانه بسد و بابای
بهگوان یعنی خدای اک پرکهٹ یعنی ظاهر شده پدر گیان دیو برهمن دندی
را که نامش فنت دریا نگشته مرید خود نمودند و او حسب الحکم سری بهگوان
شادی نمود گیان دیو پسر او و هرید اس فرزند گیان دیو بلبها آچارج
پسر هرید اس کرشن اوتار گرفته و پسر بلبها آچارج بیتهل دیو اوتار و بعد

مهتریس دوارکادهیس رکهناتهه کهنیام وسه دیگر وهشت مرید
جیت سوامی گوبند سوامی دهیرسوامی چتربهوج سوامی سورداس نند داس
کرشن داس کومن داس صاحب گدی شدند ناتهه دواره در ملک
میواڑ گدی تهریس و گوته گدی دوارکادهیس و همین قسم دیگر جامکاهای نهایی
گدی هفت پسر انست و نام مقامات گدی مریدان معلوم نگشته درین
فرقه پارچه سفید میپوشند و دوادش تلک یعنی دوازده جا بر جسم قشقه میکشند
و میان خطهای قشقه سری یعنی خط سرخ دارند و پرستش کرشن بهگوان
مینمایند سندرابن سکهه بلاس یعنی آرام جا و تهرا دهرم ساله یعنی جای بند خوانند
شاستر و جگنناتهه دهام یعنی جای تیرتهه این چهار گروه بیشنو دهرم اند اقوام
برهمنان کاکل و زنار دارند بعضی جتادهاری یعنی موهای دراز بر سر و روی
داشته و برخی موندت یعنی بی ریش و بروت و موی سر میباشند

پرستش بشن بهکوان که درحقیقت نرنجن نرنکال یعنی خدای پاک ونظاهر
هرفرقه نامش جدا جدا نهاده اند میخوانند و اعتقاد بسبت وچهار اوتار دارند
وهمه دوادشه تلک یعنی دوازده جا قشقه بربدن میپسندند همه بید خوان
وشاستردان میباشند وخود رقص پیش بهکوان میکنند و زمزمه ونغمه
هامی سرایند از شراب وگوشت احتراز تمام دارند واکثران از همقوم زنان
بنکاح می آرند دنیا داران بیشتر معتقد ایشان میباشند ومقام هایی
نامی قیام ایشان اجودهیا معروف بفیض آباد وچترکوت در بندیل
کهند بندرابن ومتهرا ونیم کهار مصرک پراک یعنی اله آباد هستند درین چهار
طایفه پیر گوکلی راکسائین رانا بندی رائین وداس ونند کونید بیماو وتی
رابهت بادهوآچاری راکسائین نامند وآخر نامهای ایشان اکثر داس
میباشند واکهاڑها یعنی جماعت ها درین طایفه هم میباشند نقاره ونشان

وقت

فیل و اسپ وغیره کارخانجات میباشند معاش بدریوزه و هم برآمدنی
دیهات که از سرکار راجها معین است نمایند سلاح می بندند و چاکری
میکنند و اکهاره یعنی جماعه های ایشان بهفت نام مشهور اند نرموهی
نربانی و گمبز خاکی گودر برکهت سنتوکهی هر درویش از هر سه پردا
یعنی هر طریق در هر اکهاره که شامل میگردد بنام آن اکهاره نامیده میشود
اگر زر و اسم آورده درویشان یکجا بصرف آید آنرا خرج پنجایتی میگویند
و بعضی درویشان در جماعت بوده خرج خود علحده میسازند بستن سلاح
و چاکری کردن طریق قدیم این طائفه نیست لیکن بسبب کثرت پیشه
چاکری و از عداوت سنیاسیان سلاح بستن اختیار نمودند و وجه
مناقشه فیما بین بیراگیان و سنیاسیان اینست که اینها نند قوم برهمن
از برهمن
پروهت در زمره بیشنو و کدام چهتری حجمان او سنیاسی شده بود

پروهبت آنست که دان یعنی خیرات نقد وجنس ازخانهٔ چهتریها وغیره اقوام
گیرد وحجمان آنست که دان دهد اتفاقاً چهتریها وبرهمن مذکورین هردو برمیله
هردوار رفته بودند ودرانجا باهم ملاقی شدند چهتری به برهمن گفت که خیرات
من بگیر او انکار کرده گفت حالا من بشنو شده ام نخواهم گرفت بهمین قیل و
قال نوبت بجنگ رسید القصه چهتری مذکور انهاند برهمن را ازجان کشت
بنیاد فساد درین دو فرقه ازان روز افتاده پیش ازین نبود درین ملت
لاش مرده را در آتش داغ میدهند یعنی میسوزانند ودر دریاها هم می اندازند و
بآیین دهرم بشنو کریا کرم یعنی ادای فرایض مرده نمیمایند وبروز نومی
سودی ماه چیت که روز تولد رام چندر اوتار هست وبروز دهمی بدی ماه بهادون
روز پیدایش سری کرشن و روز ولادت دیگر اوتارها بطوریکه روز
تولد پسر رسوم خوشی وشادی بعمل می آید مراسم عشرت وتهنیت بجا

می آرند

می آرند و بر وقت بهوک یعنی غذای پخته نهادن رو بروی پرتما یعنی بُت و
خوردن خود احتیاط بسیار می نمایند که نگاه دیگر سے نیفتد فقط

احوال فقرای بگو

ناگه

احوال فقرای ناگه از زمره بیرگیان میشود هژدهم

از گروه درویشان بیراگی که ترک لباس نموده بالکل برهنه و عریان میباشند
ناگه گفته میشوند بعضی از ان حلقه آهنی و برخی زنجیر آهنی در پوست قضیب می اویزند
از زنا احتراز و اجتناب تمام دارند باقی جمله طریق بطور بیرگیانست و سلاح می بندند فقط

احوال قیزای سطوره

جتی

احوال فقرای سیوڑه که بزبان شاستر جین دهرم گویند باظهار
هیچ چند جتی درویش شاستر دان این مذهب

این مشرب از ابتدای آفرینش است در دوره کلجگ از نسری بهگونت
مهابیر سوامی صاحب گدی اول که اوتار آخری از بست وچهار اوتارها ست
سیوڑهاست بسیار رواج یافته مهابیر سوامی بمقام کنڈل پور نام نگر بفاصله
یک صد و بیست و پنج کروه از الهآباد در گوشه جنوب و شرق در قوم
بنس چهتری کاشف گوت بر زوجیت سودی پرس اوتار گرفته سی
سال راجگی نموده و دوازده سال در صحرا ریاضت کرد و سی سال برهم گیانی
شده یعنی تفاوت در هیچیک خبر ندانسته بمردمان او پدیش یعنی تلقین و
هدایت ساخته در عمر هفتاد و دو سال در پاوا گوری متصل اجودهیا نگری

روز کاتک بدی اماوس ازین جهان فانی رخت هستی بربست و هنگام وفاتش

تاحال دو هزار و سیصد و پنجاه سال منقضی گشته درین مذهب دو گروه

اند درشن چندر را یعنی ماه شد هانت شاستر دهرم سار سو دهرما آچارج

یکی سویت امبره دویم دگمبره طریق سویت امبره که در زبان شاستر بمعنی

سفید پارچه پوش است اینکه سه پارچه سفید یکی چولته یعنی دهوتی سفید بی

لانگ دویم چادر سفید باریک جوز دپاتگرنی نام بر جسم از مقام سینه و سویم

چادر کلان سفید از پارچه گنده بالای آن دارند و پارچه رنگین نمی پوشند و

سر و پا برهنه میباشند و عصای رنگین خواه ساده پی تهنال و منهنال مس و

آهن وغیره در دست دارند و دهرم دهج بزبان هندی او گه بطور جوری

رشته پشم دراز دسته برای صاف نمودن جای نشستن و رفتن راه که تا

که جانوری از ضرب پا نمیرد در بغل و پارچه هشت ته بوضع رومال هر وقت

در دست داشته هنگام کلام و خواندن شاستر بر دهان میگذارند که آب
دهان بر پوتهی یعنی کتاب شاستر نچکید و بهوای دهن جانوری از جان ضایع
نگردد و بعد شش شش ماه در تمام ماه پهاگن هر روز که دل خواهد و در ماه بهادون سودی
پچهی که ماه کامل النور می باشد خاکستر مالیده موی سر و روی از دست بر
می کنند و آنرا بزبان شاستر و هندی لوچ گویند و اگر کسی را تاب کندن مو
نباشد از استره موی سر و روی می تراشند و بروت می دارد و
بعضی بمقدار چهار انگشت مدام مو بر سر میگذارند هر گاه از ان سفر آیند از
متعارض کم نمایند و موی خط تراشیده بروت میدارند و در ظروفهای سنی
چوبین رنگین روغنی طعام میخورند از خانه سیوکان یعنی معتقدان خود قوم تقالان اوسوال
وغیره دوازده نیم ال این شرح [۱] اوسوال [۲] سریمال [۳] سیسیمال
[۴] کندیلوال نیم سراوکی نیم بشینو [۵] جیسوال [۶] اگروال نیم سراوکی نیم بشینو

هندوال دندوال بلی وال شنکهه وال ٹوپروار دایما هونیزه نیم
طعام بدر یوزه آورده تناول مینمایند وآب گرم ازخانه اهبا اورده مینوشند
وتره یعنی ترکاری سبز که درخانه سیوکان نخته شود میخورند اگر کسی ازیشتباه
زنا افتد او را از فرقه بدر میکنند ومسواک چوب خشک یا منجن زغال میکنند
وغسل کم مینمایند ومطیع حکم سری پوج یعنی مهنت که در فارسی پیر گویند میباشند
مهنت مذکور هر مرید را اجازه در هر شهر هر قدر ماه وسال اجازت استقامت
می فرماید میماند وتغیر و تبدیلی مریدان ازینجا بجای دیگر مدام میکردد و سلسله مرید
وسیوک یعنی معتقد نمودن در هر جا جاری میباشد وخود صاحب گدی دریکجا همیشه
قیام می ورزد مریدان ایشان در هر جا میباشند لیکن مقام گدی های
نامی در ضلع مشرق مقصود آباد وعظیم آباد واسلام آباد وبنارس وطرف
مغرب جیسلمیر وبیکانیر جانب جنوب احمدآباد گجرات است الحال شخصی که

ارهکونت مهاپر سجاده نشین کدی هفتاد و چهارم است بهٹارک جنکم

جوک پردهان سری جن هرک سوریه نام دارد هرک چند نام اصلی دارد پدر

جوک پردهان خطاب کدی واله از اکبر بادشاه بهٹارک جنکم جن سوریه بدوی

است که هر مهنت این خطاب و بدوی می یابد از سری بهکونت مهاپر تا کدی

سی و ششم بن باسی یعنی صحرا نشین می بودند و علوم شاستر از زبان پیر شنیده

بقوت حافظه یاد میداشتند و پوتهی یعنی کتاب شاستر نمی دیدند بهمین طور

سینه بسینه علم می آموختند و بعد از ان از گدی سی و هفتم تا حال ماندن شهر و خواندن

و نوشتن پوتهی یعنی کتاب شاستر اختیار نموده بر حکم شد هانت شاستر اگم

چهل و پنج کار میکنند و علوم بید و جوتش یعنی حکمت و نجوم برای

وجه معاش یعنی اخراجات گورووار یعنی خانه نیز و دیگر مصارف که از بود و باش

شهر لاحق شده میخوانند و درین فرقه پیر را بهٹارک و مرید را جتی و بند خوانند

سوای برهمن و بقال مرید میباشند و پرستش بست وچهار اوتار که نام اول
اوتار رکهب دیو و اوتار آخری بهکونت مهاپر سوامی است مینمایند و در هر
ها پرتما یعنی بت موسوم به پارس ناتهه و نیم ناتهه که از اوتارهای ایشان مشهور
میدارند و به پرتما زیوری می پوشانند و پارچه بر دوش پرتما میدارند بطوریکه
اوتارند که در هنگام پیدایش با زیور و لباس بود انفرقه بر همان صورت پرستش
مینمایند قشقه مدور بر پیشانی بت مینهند و خود قشقه مدور بر جبین میکشند و
زنار میدارند و درین طایفه (۸۴) هشتاد و چهار ال اند ازانجمله هر قدر که دریافت
شده اینست کولا تپا ٹره گچها اچندیا پونمیا جودسیا انچلیا
آچارجیا بگرا بهادرگچها سوای این نامهای دیگر معلوم نگشته و درین
(۸۴) هشتاد و چهار ال کولا و تپا ٹره گچها کهرتره گچها این (۳) چهار ال اوتم
یعنی افضل تراند لیکن طریق و بهیکهه و پرستش همه ها بطور مرقومه الصدر است

کهرتره گچها

ونام

ونام طریق سویت ابتره زبان شایسته گچهه کهتره بهتهارک هست و درین
جماعه چهل و دو چیز متروک اند هر قدر مسموعه شده اینست اول انکه در خانه
که برای دریوزه روند اگر در آن خانه بند بود صدا میندهند بجای دیگر رفته لب
بسوال نکشایند دویم اگر چیزی از قسم خوردنی از حجره که درش بند و خواه
از سبوچه که بر آن سرپوش داشته باشد کسی دهد نمی ستانند سوم چیز
خوردنی که کسی بقرض برای او آورد و باو معلوم شود نمیگیرد چهارم از مکان
هر کسی که سکونت ورزد از انجا هیچ نمیگیرد پنجم از چیز دزدی احتراز دارد
ششم باسیوک یعنی معتقد الفت نمیایند هفتم چیز سبز از دست خود تراشیده
و نبریده نخورد هشتم اگر با چیز سبز چیزی بیامیزد نخورد نهم اگر با آب چیزی
آمیزد میل بخورد نش نسازد دهم اگر چیزی با آتش آمیزد تناول نکند یازدهم
اگر زن پسر را بر زمین گذاشته چیزی بدهد نگیرد دوازدهم اگر در میان راه

جانوری نشسته باشد بالای او شده باو را بر داشته برود سیزدهم
اگر زن حامله نه ماهه دست بر زمین نهاده برای دادنش برخیزد
از دست او نگیرد چهاردهم اگر هیئت معتقد در خدمتگذاری خود برگشته
بیند از وی هیچ نستاند پانزدهم اگر هنگام دریوزه خانه توانگران پیشتر بود
خانه غریب که گذشته بدر توانگر رود اگر از آنجا نیابد بخانه توانگر رود شانزدهم اگر
از جایی یابد و از جایی نیابد نفرین و تحسین هر دو نکند هفدهم اگر در غذا مویی
بنظر افتد دست از طعام باز کشد هجدهم اگر وقت خوردن طعام جانوری
بر جسم نشیند از خوردن باز ماند نوزدهم شادی نکند بیستم جز پشمینه و جامه بس
غله گرم خورده و میوه تر از قسم انار و غیره و شراب و گوشت و انگوره
و شهد نخورد باقی نسبت دو چیز معلوم نگشته و لو لکا ارتیا پر آبده
پوشاک و وضع او جمله همانست که بریتامنی پرستند صرف اعتقاد

بجائیکه مفلس پیش آید

بلاشه

برشا گستر دارد لقب مهنت چند و مرید جتی و رکهه گفته میشود و سیم بیگی
سادهو از نسویت انبزه بر آمده اول در همه چیز بر طریق مذکور میباشد بعده
هر گاه طریقه سیم بیگی اختیار میکند پارچه برنگ کهته میدارد و قیام در شهر و
خواه جایی میان چهتریان که مردها در آنجا مسیو اینند دارد و تارک الدنیا میباشد
هر که از هشتاد و چهار ال سویت انبزه ترک دنیا می نماید بسیم بیگی سادهو موسوم میشود و فقط

اول ڈیوڑھیہ

سیوڑہ

احوال ڈهوڈهیه پیاده که از زمره درویشان جین برهم یعنی سیوره هاست بسبب لقاب و

وضع برای تصویر آن نوشت حال القاوت واقع شد

ذهوڈیه ساده از بولکار آمده طریق آنها این است که صرف پوجا شی شاستر و
پرستش بهگوان یعنی خدای پاک میکنند و پیش دهان هر وقت پارچه یعنی پٹی
می بندند و هنگام خوردن طعام و نوشیدن آب میکشایند و باز می بندند
و در مقدار پنجاه و دو دست یعنی بیست و شش درعه پارچه پوشاک دهوتی
و چادر و جهولی و پٹی دهن جمله میسازند و سر و پا برهنه میباشند و اوگه هم
میدارند مسواک نمی نمایند و شیشه نمی بینند و سرمه در چشم نمی اندازند و بادکش
نمی جنبانند و از هفت هشت خانه سوکان پاره های نان و غیره در لوزه کرده
می آرند و بجای خود میخورند و آب گرم و آبی که در آن ظروف و غله خوردنی
شسته باشند گرفته مینوشند و بول بجائی که خشک و خاکستر و ریگ باشد
میکنند که زود خشک شود و برآمده آن را از چوب پریشان و متفرق
میسازند که خشک گردد و کرم در آن نیفتد و بشب نمیخورند و نمی نوشند و در فصل

گدیی و مهنت نیست هر که مرید مینمایند همان پسر می شود و چهل و دو چیز
که سابق مشرح نوشته شده درین طایفه هم ممنوع اند و از خانه دوازده
قوم طعام دریوزه کرده می خورند تقال برهمن حیوب مایی زرگر منبود
اهیر نجار کوجر پتیل زمیندار کهتری جاٹ روره لیکن در خانه که شراب و
گوشت خورند از آن خانه نمیگیرند دویم فرقه
دگمبره دگ بمعنی دسا یعنی اطراف و انبره پارچه را گویند درین طایفه دو گروه
اند یکی جن کلپی ساده دویم تهور کلپی اول جن کلپی بمعنی آنکه بر طریق پیر خود
باشد وضع ایشان اینست که بالکل برهنه و عریان میباشند و در صحرا قیام
میدارند و ریاضات شاقه میکنند و مونی میباشند یعنی زبان به کلام یمنی
کشایند بعد پنج شش شش یا یک دوازده روز که میل به اشتها شود در خانه
سیوک یعنی معتقد آمده هر چه سیوک با عتقاد تمام پیش آرد میخورند طور خوردن ایشان نیست

که سیوک غذای پخته بر کف دست چپ او می نهند و او انگشت های بنصر هر دو
دست باهم پیوند کرده از دست راست غذا تناول مینماید و هرگاه شکم سیر
شود انگشت ها را از هم جدا میکنید اگر احیاناً انگشتهای مذکور پیشتر شکم سیر باشد از هم
جدا شوند دست از طعام باز دارند و آب گرم همونجا نوشند و باز آب و دانه
میل ندارند اگر بعد ده یا پانزده سال گاهی کلام کنند بجز کلمات دهرم یعنی
دین و ایمان و عبادت خدا سخنی نگویند و مرید نمیسازند و این چنین مردمان
در آغاز این دهرم بودند حالا درین زمانه این قسم درویشان کمتر می شوند
دویم ساده تهور کلپی درین گروه بعضی مونی و برخی سخن گویان و تندی
برهنه و عریان میباشند و بعضی لنگوٹ یا پارچه خورد بقدر یکذرعه برای ستر
میدارند در شهرهم می آیند و در صحرا میباشند و جمله طور ایشان مثل ساده
جین کلپی است از جماعه سیوکان و از دست خود هم پخته میخورند و پوشاک رنگ

دارند رزد و کهتیه آنکه برنگ زرد میپوشد او را پیتمبر گویند و کهتیه پوش

را بهتّارک نامند و درین جماعه هم از مهاپر بهکونت سوامی تا حال گدی

بقبا دو بیچم است مهنت لقب بهتّارک و نام بر کیرت شل للت کیرت

دارد و مریدان را برهمچاری و بنده گویند و پرستش بیست و چار اوتار

ملت خود میکنند و پرتمارا برهنه داشته از سر غسل می دهند و وقت

پوجا آب و صندل بر پای تمامی اندازند و ایشان بوضعی که بهکونت

مهاپر سوامی برهنه و عریان در صحرا ریاضت نموده بود بهمان صورت

پرستش میکنند و پیچهی یعنی مورچهل که مروحه باشند برای پرانیدن مگس و غیره که

بر بدن نشیند یا مور و غیره در راه پیش آید میدارند اجناس سبز و کرم

خورده نمیخورند خلاف سویت ابنره از خانه سیوکان در کر منڈل که در هندی

لوٹه دهن کشاده باشد آب می آرند و بوقت تشنگی مینوشند و قسقه کشند

زنار در گلو میدارند و هر روز غسل میکنند و مریدان ایشان بوضع دنیاداران
لباس و پوشاک دارند و پاپوش بپا دارند و از زنار احتراز بسیار میکنند
و اگر بر کسی اشتباه افتد از زمره خود بدر میسازند و درین فرقه چهل و
شش چیز بطوری که در طریق سوبیت ابنبره پوشیده متروک اند و ازین
دو طایفه بجده شعبه بر آمده اند بهوکن کیرت روپچی همین قسیم دیگر
نام ها اند الغرض همه ها را سیوره گویند و ترک اشیای مرغوبه از بصد
درین مشرب محض برای اینست که بجان داری ایذا و آزاری نرسد
نخود بتکلیف میکشند و مخور لقصد لعیه احدی نمیشوند و اگر کسی غیبت و لعنت
کند آزرده نمیشوند و حرف سخت با او نمیگویند و اگر کسی خدمت کند
ستایش و تحسین او نمینمایند و اکثر با دیگری دعا بکسی نمیدهند و معنی سیوره
درشاستر شنکهه پوران در مقام کهٹ درشن از همه کلان تر است و در

بعضی ها نیم یعنی عهد این معنی است که از دو خانه تا چهار خانه سیوکان در نوزه
کرده می آرند و بعضی قید ندارند برخی هرچه در نوزه کرده می آرند چیز تلخ
و شیرین و نمکین همه یکجا می خورند و بعضی علیحده علیحده نموده تناول می نمایند
و هرچه سیوکان در دهره پیش تماندر می نهند بخرچ پتاری مکان
معبود خود می آرند و هرچه بر پوتهک یعنی کتاب شاستر کسی که از
مهنت یعنی پیر بر آن متصرف میشود زمان کتخدا او ناکتخدا او بیوه از پسر صلبی
او و وارثانش مرید بسیار ندارند زن مذکور در هر فرقه که دست بیع میکرد دیده طریق
او اختیار ساخته پوشاک سفید می پوشد و سیوکان یعنی معتقدان
ایشان جمله کیش و آئین مرشدان ثابت قدم و راسخ دم بوده بعد
شام به اکل و شرب آب و طعام نمی پردازند فقط

اوباقی کن

جوگی

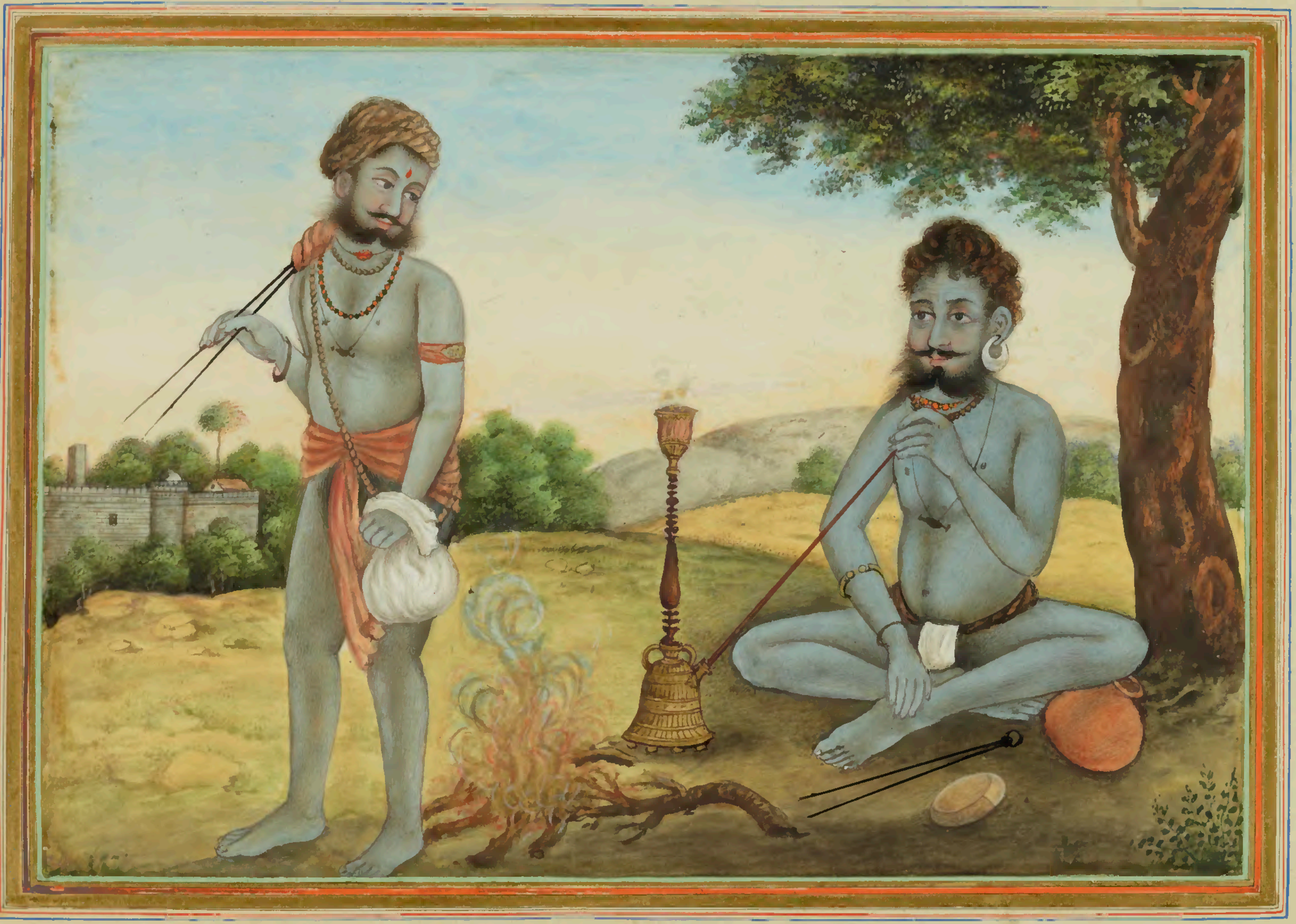

احوال درشناون جوگی یا ظهار امرت ناتهه جوگی

بنای این رسم بر آنکه به معنی طریق از روی شاستر باشد از شیوجی که
آدناتهه نام اوست و از شیوجی به گرو گورکهناتهه رسیده و در طریق جوگ
که نهه ناتهه و هشتاد و چهار سده شده اند درجه گورکهناتهه از همه فراتر گردید
بر ریاضت و کمال عبادت او همه اعتقاد آورند و نام او در هر دو فرق
یعنی ناتهان و سدهان شامل است   شرح نهه ناتهه   اونکاری آدناتهه شیوجی
ست ناتهه برهماجی   سری سنتوکهه ناتهه بشن جی   پاربتی پران ناتهه
این هم نام مهادیو   اچلی اچنبه ناتهه   گج بلی گنههر ناتهه گنیش جی   گیان پارنگی
چورنگی ناتهه   مایاروپی مچهندر ناتهه   گهتی پنڈی نرانتری اجونی شنبهو گرو
گورکهناتهه   و تفصیل هشتاد و چهار سده درین چهار فقره است   مین مچهندر

چوزیگی چرپٹ کن کبیری پاچل اچلا سور کو پیدا اندک خید اہو ر لبا کہا

لو ہا ہر کہا کہوڑا جو پی چنچلا تہر کا یا ان بن سدہ یم پی تہون کا تربہون

سدی شنہو جتی گورکہنا تہا ملیا کملی بربا ٹنٹی مینڈکی اُمرا یی

کدپی کو کڑیی دہونک بہو چرکہپچر نندا پی لوہالپنہ بن ڈنڈی

سوری سندرنا گا ارجن پی ڈنڈی تہر کا ما ان بن جباہی اور سارید سے

بہوہای اور جالپا سکایی ادربال گندا ہی ساکر گندا و کہاری باگرو

اگو چر دہیا دہکی بربہاند کمہاری پا تہر کا یا ان بن سدہ سیر پی

اچنب پاتہہ ارکت سم ہین موگتا نایین پابین پا ناگوریی نوریی جورا

ملیا بہرت کیلا جالہندر بالا ہندیا موگکی کا ہی پا سے شتو کہنا تہا

اوکہر سوامی سنکادک سادک نوپی ناتہہ اور دار پا تہر کا یا ان بن

سدہ یم پی تہون کا تربہون سے شنہو جتی گورکہنا تہا در تعریف

دلن

اوسست بن جہایا بن بایاروپ جو رہون حاکب موئی اور دکول سی
اوچری مرک جون چہم جو دین آداناد سدہایت ہی ناوئی بہی چلی درگ ٹلی
جو راسی سدہون کی ناو کی مالا سون پانی مین لوہوتری و قومیت و
پیدایش او بر کسی معلوم نشده بعضی روایت می‌نمایند که در سرگین ناندیا یعنی نرگاو
سواری مہادیو قطره منی مہادیو افتاده بود از آن پیدا شده لیکن نزد جوگیان
این معنی معتبر نیست چراکه در تمام جوگ شاستر نوشته است و جوگیان
ولادت او را بوز نرنجن نرکال جوتی سروپ یعنی خدای پاک میگویند و این
اشلوک یعنی شعر شاستر دلیل می آرند **اسلوک یعنی شعر شاستر** جاتینه ماتن نه
ماتن نه سبدہو نه برن نه بہی دنگ پرب برمہه ساکہیات گورکہه ناتہه ک
وازین ہشتاد و چہار سده دوازده نہته یعنی فرقه برآمدند اول رام جوگی
رامچند راوتار در گورکہپور علاقه صوبه اوده سکام جوک مرید گورکہناتہه شده بود

آنهانیکه سلسلهٔ مریدی از راجه چندر دارند برام جوگی موسوم اند ۲ دویم سرتی

۳ ناتهه جوگی از مریدان بر تهاجی که وقت جوگ مرید گورکهه ناتهه شده بود سیوم

کیلانی جوگی که مرید گورکهه ناتهه شده مریدان نموده بود ۴ چهارم براک جوگی

از مریدان راجه بهرتری که زمان جوگ مرید گورکهه ناتهه گشته بود ۵ پنجم پاگل

جوگی ۶ ششم بن جوگی ۷ هفتم گنگ ناتهی جوگی ۸ هشتم پاوپنهی جوگی ۹ نهم

راول جوگی ۱۰ دهم ناتهیشری جوگی ۱۱ یازدهم آئی پنتهی جوگی احوال اینها

معلوم نشده ۱۲ دوازدهم نهنه جوکیان چهار مکان نامی ستهٔ متهه یک

منڈهی گورکهه ناتهه جی در چهار طرف اند ۱ متهه اول در پشتور جانب شمال

از هنگام ست جگ ۲ متهه دوم در گورکهه پور طرف مشرق از دوره

ترتیا جگ ۳ متهه سیوم در دلی شهر سومی کن از دوره دواپر ۴ چهارم منڈهی

گورکهه ناتهه جانب مغرب بعد القضای دورهٔ کلجگ این منڈهی هم متهه نام

خواند قره

خواهد یافت در یازده گروه جوکیان از هر چهار برن درویش میشوند و چهار برن
را مرید میسازند قوم برهمن و چهتری را که مرید میسازند منتر بید و که از زبان بهاکهاست
می آموزند و پس و شود در را منتر منتر و که از زبان مهادیو هست تلقین میکنند
بسیاری بید و شاستر خوانده و بعضی ناخوانده میباشند برخی مونڈت
یعنی بی ریش و بروت و موی سر باشند و بندی جٹل یعنی موی سر و روی
نمی تراشند پرستش همه دیوتاها میکنند و او پاسک یعنی معتقد مهادیو اند قشقه
صندل و بهبوت یعنی خاکستر ترپند یعنی سه خط راست بر پیشانی می کشند و بر
تمام جسم خاکستر میمالند و زنار اون سیاه یعنی پشم در گلو و در آن سنگی تا شاخ
آهو که آن را می نوازند دارند و سیلی پشمی و کلاه سفید و هر نوع که بود بر سر
میدارند و چوله یعنی پیراهن سفید و پشمی و غیره میپوشند و چادر و کوپین بهگوه
یعنی برنگ گیروه دارند و در گوشها مندرا یعنی چیزی حلقه طور از سنگ و شاخ

گوزن وبلور وکل می اندازند وبعضی سندرا ندارند اما آنکه سندرا دارند آنها را جوکی
درشنی و بی سندرا اکه گوشهایش دریده نمی باشند اوگهرنامند بزور ریاضت
وعلم سیمیا خلع بدن مینمایند و برهوا می پرند وخبرکانی که عبارت از مس و برنج
وغیره بود در آتش منیوازند ساختن کیمیا وخوردن شراب وکباب در
ایشان منعنت واکر کسی اشتباه این خبرها افتد خارج از فرقه میشود بعضی
حقه میکشند و برخی احتراز دارند عورت را مرید نمی نمایند سلاح نمی بندند
سکه از شیر نمی برآرند وقبله را نمی نمایند از کسی لب بسوال نمیکشایند
وهرچه معتقدان از قسم زر وسیم وپارچه وغیره بگذارند میگیرند واگر جایی
مرید ومعتقد نبود از خانه شه فادریوزه کرده میخورند وشادی میکنند و
لنگوته بند یعنی حتی میپوشند وبزیارت جاها وغسل گاهها میروند ونذر و
نیاز که گذرانیده معتقدان بر تیهه صرف میسازند از کارها که اعتقاد ایشان

دارند

دارند دیهات و ادرارات برای مصارف اکثران مقرر اند و بعضی
جوکیان که مار پرورده به بازیگری آن قوت لب بیر مینمایند مریدان کانهیپا
شده اند در هنگامی که راجه گوپی چند همشیره زاده بهرتری را کانهیپا از روی
مریدی پیش جلبهندری پا آورده بود بسبب تکرار فیمابین کانهیپا و جلبهندری پا
جلبهندری پا به کانهیپا سراپ داد که مریدان تو حمله مارخواهند پرورید چنانچه
سا اثر زبان جلبهندری پا تا حال جوکیان مذکور همان کار میکنند و پنته دوازدهم
جوکنیان پاربتی زوجه مهادیوجی در جسم انسانی آمده طریق خود جاری
نموده بود در اینها همین رسم است که عورت مهنت یعنی پیر درین پنتهه میباشد
و عورتان را مرید میسازند و در ایشان جمعیت زنان است مردرا مرید نمیسازند و
باقی طریق پرستش و پوشش و خورش جمله بطور جوکیان است و مسکنت اینها
در کوه بدرینیاتهه و کدارناتهه است برسبیله هر دو وار می آیند و اگر دوازده گروه جوکیان

بر هر دو ار مجتمع گشته ز رنجاستی تقسیم کنند یک حصه بجوکی و دو حصه بجوگنی

بسبب ازادی خرچ پارچه میدهند و درین طایفه بعد مردن لاش را زیر زمین

دفن میکنند و آن را سماد میگویند و در آب هم می اندازند آن جل پروا

است و داغ نمیدهند یعنی در آتش نمیسوزانند و بعضی جوکیان زنده

سماد میگیرند و بزور عبادت شباوت هزار و پانصد گروه هر جا

دل خواهد از زیر زمین می آیند فقط

احوال قوای جسم

جنگم

احوال فقرای جنگم از روی کتب هاي مهابهاري کاو زبانی دشتیاورن مذهب

ستی نام دختر دچهه پرجاپت زوجه مهادیو در جگ پدر خود بی طلب رفته
بود چون از ناخواندگی کسی اعزاز و اکرام او نکرد به همین غم و الم همونجا جان
داد و در خانه هماچل نام راجه از زمره دیوتا که نباتش پربت یعنی کوه هماچل
است از شکم منیکا نام زوجه اش بوجود آمد بسبب ولادت از پربت یعنی کوه
پاربتی نام او نهادند بعد وفات ستی برهما وغیره تمامه دیوتا بفکر اینکه
شادی مهادیو نمودن ضروریست غور و تامل نمودند که ستی کجا وجود گرفت
دریافتند که در خانه راجه هماچل جنم گرفته است همه دیوتا مجتمع گشته نزد راجه
هماچل رفتند و گفتند که دختر خود را با مهادیو کتخدا کن او قبول نمود برهما و اندر
و جمله دیوتا همراه مهادیو برای شادیش پیش هماچل رفتند موافق معمول مراسم

شادی شروع شده و بعد فراغ رسوم کتخدایی راجه هماچل کنیادان یعنی
دست دختر گرفته به مهادیو حواله نمود موجب حکم بید برای ادای
بار کنیادان که بس خیرات سنگین است مهادیو اسباب نقد و جنس
و غیره ذخیره نموده خواست که به برهمنانی که این خیرات میگیرند بدهد همه
از گرفتن آن انکار کردند سبب آنکه روزی دیچهه پرجاپت خسر سابق
مهادیو سراپ یعنی دعای بد به مهادیو داده بود که مال تو کسی نخواهد گرفت
از آن روز نذر و نیاز و خیرات مهادیو کسی نمیگرفت و آن را بزبان شاستر
شیو نرمال نام شد مهادیو ازین معنی مشوش شده از ران خود یک
کس پیدا کرد بعینه صورتش تمام دیوتا تماشا گشتند و گفتند که به جلال
صورت مشابه شکل مهادیو است مهادیو نیز از دیدارش مسرور شده
گفت که این دان یعنی خیرات بگیر و هرچه نیاز من آمده باشد خورده میباش

او به انقیاد نمود

او به انقیاد امر پرداخت مهادیو سروپ جوت لنگ و سیلی یعنی ریسمان
موی سیاه و باگمبر یعنی پوست شیر و بهبوت یعنی خاکستر و کاسهٔ سر مرده
که بهندی کهوپری گویند و پارچه برنگ گیروه و بر بهاگل کول و پتن پر طاوس پس از
تاج خود که آن را مکٹ خوانند و اندر جبرس و پارتبی کرن پهول همین قسم
هر یک دیوتا چنها یعنی نشانهای خود باو دادند شخص مذکور تمام پوشاک
پوشیده بس محظوظ گردید چون ازان یعنی جانب مهادیو پیدا شده بود
نامش جنگم مقرر شد مهادیو گفت که اشٹ یعنی عقیدهٔ کلی من داشته
احوال شادی توصیف و تعریف من به زبان بهاکا بالحان خواهی سرایید پس از
فراغ شادی مهیسا دیو و تمام دیوتاها بمکانات خود مراجعت نمودند و فقیر
مذکور مذهب خود جاری ساخته کتبهای مضمون مذکور به زبان بهاکا تصنیف کرد و مرید
های بسیار نموده لباس بوضع خود پوشانید از ابتدای ست جگ تا شروع

کلجک درویشان این ملت صاحب کمال و باریاضت و بی سوال بودند
و در کلجک کانی بابا نامی که در زمرهٔ جوکیان گورکهناتهه فقیر صاحب قدرت
پیدا گشت کسی از فقرای حکیم بدگویی او نمود او رنجیده خاطر شده سراپ
یعنی دعای بد داد که در بدر دریوزه گری خواهند ساخت و در بنای فقر و
تجرید شما خلل خواهد فتاد و دنیادار خواهند شد باثر دعای بد او از آن
روز کدخدایی و در بدر و دوکان بدوکان گدائی مینمایند چون در ایام شادی
مهادیو جی پیدایش ایشان شده ازین جهت اکثر احوال شادی مهادیو
بنغمه می سرایند درویشان این مشرب جمله حکیم گفته میشوند و هر دم ایشان
پرستش و اعتقاد مهادیو و کرم بدریوزه سرآید این احوال شادی مهادیو اوقات
بسر کردنست طریق بعضی این مشرب درویشان و اکثری دنیادار اند تار چه برنگ
کرده و در دست جرس دارند و مینوازند و بر دستار جوت لنگ مهادیو

وپر طاوس تعبیه نموده و کثوری هاي برنجی بسته بر سر می گذارند و بر پیشانی

گل کول برنجی هاسبی می بندند و بر گوشها کرن پهول می آویزند و در گلو سیلی

پشمی و در دست بجای کاسه ظرف سفال شکسته دارند و بر جسم بهبوت

یعنی خاکستر می مالند و گوشت و شراب که بر مهادیو گذاشته شود می خورند فقط

احوال درویش بهکٹ

بهکیٹ یعنی تلیا راجا

احوال ویتس‌هکمت یعنی تلیه‌راجه از روی اظهار درویشان این مشرب و کتب بهاکای ایشان

در ابتدا این قوم را که پیدایش ایشان از نطفهٔ برهمنان است و بر ان شنکر
درجهٔ دویم برهمنان اند در ملک هریانه و مارواڑ و اکونت و در دیار مشرق
بهدریه میگفتند طریق ایشان خارج از بید بهت ستمار ستارها می نمودند بسوای
این پرستش دو تای دیگر میکردند خیرات شنیچر یعنی شنبه میگرفتند و اعتقاد
بزحل میداشتند چون مذهب ایشان ترجیح نیافت و رایج نگشت هر دوم
این فرقه متفق شده مشورت کردند که طوری باید نمود تا طریق خود در جهان
شایع شود و خلایق از حال ما آگاه شوند پس لشن دیوا و غیره اوضاع
اختراع نمودند لشن دیوا آن است که بکلوی یک لوته یعنی طرف برنجی

آب نوشی هر کس کنیز بسته و آن را بر دستار در بسته و یک بادکش در دست

گرفته در کمال بشارت هر ما یا پارچه تر بر بدن که اشته علی الصباح در بدر دریوزه

میگردند چون درین صورت هم اهل دنیا رو به پرستش ایشان نکردند ڈاک نام

شخصی از اولاد گنگ یعنی شمار کننده ستارگان که این طایفه از همه فهیم و

عاقل تر بود جمله کسان هم قوم خود را مجتمع نموده گفت که چون نوعی مذهب ما

رونق و رواج نمی پذیرد من ریاضت کرده یک دیوتا را بر خود سهای یعنی

مهربان میکنم شما همه مرید من شده وضعی که اختراع خواهم نمود اختیار خواهند

کرد البته مشرب ما رایج خواهد گردید چنانچه منتر گرنی نام دکیشنی ذات جوگنی

از زمره شصت چهار جوگنی خواندن گرفت و شراب و گوشت که خورش

اوست مهیا داشته و چلپاسه را کشته از خون او بر پیشانی خود قشقه کشیدند

و چلپاسه کشته را در زیر آسن یعنی سجاده که بر آن می نشست گذاشت

بهمین طور که این را کهورتمه کویند و صرف برای حصول فایده و مقبولیت و نتیجه
صواب عقبی بیت مداومت کرد بعد چند روز جوکی مذکور مهربان و مسرور
شده دیدار خود نموده فرمود که مدعا چیست عرض کرد که در دنیا هیبت
باجاری کرده و دنیاداران بر ما اعتقاد آرند گفت که هشت ط یعنی عقیده کلی
من در دل داشته بر دیگری اعتقاد ندارند روغن سیاه بر پارچهای خود
بچکانند و قشقه سرخ بسندور بر پیشانی کشند و سر و پا برهنه باشند و
یکی از مریدان را همراه و تقویم پیش خود دارند و من که هر وقت نزد شما موجود
خواهم بود هر چه نذر و نیاز من پس شما نهاده شود بخورند و برای دریوزه
بر هر دری که خواهند رفت تمام مردمان آن خانه از زن و مرد و طفلان
خود به خود بر شما معلوم خواهد شد و اظهار آن موجب مزید اعتقاد خواهد گشت
باین صورت تمام خلایق عقیده شما خواهند کرد سوای این دیگر دولت دنیا دارند

من نیست که شما و هم ازین ارشاد و تلقین جوگی گنگ بسیار شاد شدند و گفتند کتهنی
کرنی این چند کلمه گفته از نظرها غایب گشت و گنگ مسطور بر گفته اش من و عن
عمل کرده همان طریق اجرا کرد و کتب های زبان بهاکا که آن را بانی گویند
در توصیف و ستایش اشت دیو ترجیح و صدقیت ملت جو تصنیف نمود
به مردمان هم قوم و هم کیش خویش ظاهر ساخت که از عبادت دیوتا برهمن مهربان
گردید و برای صدق مقالها مهای مردمان که از آنها معرفت نداشت
بیان کرد دنیاییان صورت پرست که از پیرایه عقل درست و معرفت حقیقت باطن
عاری می باشند بر فریب ظاهری او فریفته شده معتقد گردیدند و مذهب
او جاری گردید و در جهان شهرت این ملت شد اصلی درویشان
این کیش باعانت دیوتا به همان وضع اظهار نام مردمان بی معرفت می
نمودند لیکن اکنون کم اند به تقلید آنها بعضی کسان که برای شکم پروری مکر و فن

میکنند

میکنند از طفلان در کوچه ها بصد حیله و بزور بر بام مردم خانه ها در باقیه مردمان

خالی الذهن را می فریبند چون از زمره دکونت ها این فرقه افضل تر اند روغن

سیاه بسیار میگیرند و نامها بصد وقت از زمین امداد اشٹ دیو خود بیان میارند

وازین سبب در بهاکا تیلیه راجه گفته میشوند و در سنسکرت نام ایشان کهش کیت

است کهش به معنی خوردن و کیت به معنی جانور است چون بز و گوسفند و حلیه آنها به نیاز

دیوتا کشته میخورند در بهاکا بهکیت میگویند و دیگران صرف در لوزه و روغن

سیاه نموده کم کم ظاهر کردن نامها میتوانند و فریب میارند دهرم یعنی

اشٹ دیو ایشان بکهشی کرنی و کرم روغن سیاه و غله وغیره بگدایی

اند و حتن است بعضی درین طایفه دنیا دار اند و اکثری فقیر اند این مذهب

بعد وفات راجه پرهتی راج جاری شده اصل برآمد ایشان

از ملک مارواڑ شهر میرته است فقط

احوال درویش داویتی

دادو پنتهی

احوال درویشان داد و بیهقی منتهی

زمانی حسن رام ساده داد و بیهقی منتهی

جانب مغرب میان دریای شورکیان نا نام جزیره بود تمام دشت

وصحرا که نام آبادی نداشت در آن جزیره بمکانی باکره و بر فضا چهار درویش

قوم هنود که نامهای ایشان معلوم نگشته در عبادت معبود حقیقی بودند برابا

برهنه وعریان و از برگهای درختان کوپین یعنی ستر داشتند و در هوای تی

افروخته نشسته بودند و لباس پتی یعنی برگهای درختان صحرائی

میخوردند از آنها یکی را از جناب الهی الهام شد که در دنیا رفته مردمان را

هدایت کرده بیاد ایزدی و عبادت و بندگی مشغول سازد فقیرند کوره

موجب ندای غیبی از آنجا برخاسته خلع بدن که تعلق از علم سیمیا دارد

نموده بصورت طفل رضیع چند ماهه متمثل شده در احمدآباد گجرات که سمت

غرب متصل دریای شور واقع است ورودی از بحر عمان بر آن شهر جاریست

رسیده در خانه هنودی از قوم برهمن ناگر پرورش یافت تفصیل این اجمال آنکه

هنودی از

هوذي رام برهمن شخصي بسيار مالدار وملك التجار در شهر گجرات بود
فرزندي نداشت در سمت يكهزار و پانصد وهفتاد ١٥٧٠ ديگر تاحيت مطابق
يكهزار و پانصد وسيزده ١٥١٣ عيسوي نهصد وبيست وهشت ٩٢١ هجري روزي
بعادت معهود بر كنار رودبار بعد غسل در دهيان يعني تصور پروردگار
مشغول بود چون چشم گشود معاينه نمود كه طفلي معصوم بعمر پنج ششماهه كه
بحقيقت همان درويش بود چهارم بخلع بدن خود را باين صورت ساخته متصل
او بر روي آب برهنه وعريان ولرزان است از غايت خورمي بآرزوي
در فرزندي گرفتنش فوراً در آغوش برداشته بخانه آمد وبكنار زن خود
كه كبرسن بود داد زنش چون پستان بدهان كودك نهاد بقدرت قادر
قدير شير در پستان هايش پيدا شد از ظهور اين لطيفه غيبي وبشارت لاريبي
عشرت ونشاط فراوان وبهجت وانبساط بي پايان در دل ايشان راه يافت

لوازم تهنیت و شادی و مراسم مبارکبادی بتقدیم رسانیده دادکامرانی
دادند و باهمش داد و نهادند و هرکسی که از آن‌ها می‌رسید که این طفل از کدام
قوم است میگفتند که چون ما را از جناب الله تعالی عطا شده و هست او
نمیدانم و این دوهره میخوانند دوهره ذات برن مین سوئی کهاوی ؛
جو کاهو کی جنم دهراوی ؛ غرضکه کودک مسطور بناز و نعمت پرورش یافته
یازده ساله شد و بطور طفلان مهاجنان که یکیک فلوس برای خرچه
میآیند او هم میافت روزی در کودکان همسر و همعصر خود بگوشه بازیچه
می‌نمود که در آن آن سری بهگوان یعنی خدای پاک بصورت فقیر پیر
ریش دراز در آنجا رسیدند و چنانچه رسم طفلان که آدم اجنبی و
درویش را دیده ترسیده میگریزند همه کودکان بگریختند و این پسر
همونجا به استقلال ایستاده ماند سری بهگوان پرسیدند که همه طفلان و نفرار

نهادند بو چرا نه بکر بختی هنوز شمع رایست که در شبستان دلش تابان بود
حقیقت حال دریافته گفت که از پیش شما گریخته بکار و م فرمودند که نزد تو
چیزی هست گفت که یک فلوس مسی در کیسه دارم گفتند که از بازار چیزی
خریده بیار بازار رفته از دوکان تنبول فروش که اول پیش آمد برگ پان
خریده آورده روبرو نهاد و حسب الارشاد بیره پان در دهان سیری
بهکوان داد آن را جائیده لعاب آن در دهن طفل انداختند قدری
در دهان واندکی بر پایش افتاد بس خوشنود شده فرمودند که هر که از
زبان تو سخن خواهد شنود و آنکه سر بر پایت خواهد سود آنها را نجات دارین
رو خواهد نمود این قدر گفته از نظر غایب شدند طفل مذکور از آنجا بخانه معاودت
کرد و از آن باز روز از تنعمات دنیا بر گردانیده در یاد الهی میماند و بخورد و خواب
میل کم میکرد در دوازده سالگی شادی کتخدائی او بعمل آمد چون روز

بروز حال ملال ظاهری او شایع و مستولی شدن گرفت مادر و پدر آگاه
شده در بند تردد و الم شدند و برای دفع این قلق خاطر آشوب رجوع
بحکما و اطبا و کدا و فقرا برده لکو کهار روپیه به بذر و نیاز ها صرف کردند
چون هیچ علاج و تدبیر سود و تاثیر نکرد و دعا و دوا مفید نشد ناچار
بعاقبت اندیشیهای انکه اگر تمام زر که سرمایه عمر است در پی این فرزند
خرج خواهد گشت بقیه زندگانی حیران و در حالت مایوسی ازین پسر بسر
خواهد شد ناچار از نقش دل برداشته نقد و جنس و مال و اموال
بسیار داده پسر را از رفاقت و همراهی خود علحده کرده دادند او برتن
برضا داده با زوجه خود جدا مانده به همان وضع اوقات میگذرانید و مال
منال براه خدا صرف مینمود و شبانه روز در عبادت و ریاضت
متوجه می بود از ملک میواڑ شهر اودیپور موهن داس نامی و هم تقبل

سیواڑا که پیشه تجارت میکرد و از سوداگری سود و منفعت برمیداشت موافق
دستور دایمی جهاز از اقسام اجناس پر نموده و از مقامگاه لنگر برداشته
بسمتی میرفت قضارا جهازش بگردش آسمانی در ورطهٔ تباهی و پریشانی
افتاده بشکست و تمام احمال و اثقال در آب غرق گشت خود بر یک تخته
چوب از جان بسلامت مانده در چند شبانروز بحالت بیخبری بکنار
همان جزیرهٔ گیان نا رسید چون بهوش آمد و چشم باز کرد خود را بر ساحل
دریا متصل جزیره دید اندک تسکین یافته از تخته فرود آمده این دوهره خواند دوهره
پهٹو جهاز ٹوٹ گیو مال ٭ موهن داس بچیو تهه کال ٭ و بر کنار آب تلاش
آذوقه که آتش گرسنگی را فرونشاند هر چهار سو که یک نگاه دوانید
در آن جزیره لق و دق غیر از تلهای خاک و طوفان باد ندیده در دل
اندیشید که عنقریب طعمهٔ دد و دام این صحرا خواهم شد دست از جان

نشسته در همین اندیشه نشسته بود که از دور دود آتش بنظرش در آمد
در دل گفت که جایی که دخان برمیخیزد آدم ضرور خواهد قدم رفتار بر داشته
در حالت خوف و رجا افتان و خیزان در آنجا رسیده دید که مکانیست
پاکیزه و پر فضا و سه کس درویش در آن مکان چشم از جهان بسته در عبادت
مصروف اند و دو دهونی که عبارت از آتش افروزان باشد پیش خودها
دارند و دهونی چهارم قریب آنها خالی از درویش فروزان است نزدیک
رفته بر قدوم آن هر سه درویشان سوده باادب تمام بگوشه ایستاد
آن خداشناسان که بصدای پا دیده وا کردند او را هراسان دیده دلاسا داده
پرسان حال شدند او تمام حقیقت خود از آغاز تا انجام بیان ساخت ترحم نموده
فرمودند که اندیشه مکن و مطمین باش که جمله اسباب و اموال مسروقه تو بدست
خواهد آمد و بخیر و عافیت در ملک و وطن خویش خواهی رسید چون از امتحان

لطف

لطف آمیز شان دلش اطمینان یافت و پرتو افاضت ایشان در کاشانه دلش
تافت عرض نمود که مرا هیچگونه خواهش مال و متاع دنیا و تمنای بدن خویش
و اقربا نیست همین التجاست که بغلامی خود قبول فرمایند و این هوی چهارم
که خالیست از حال آن آگهی بخشند آنها گفتند که این شخص چهارم بحکم الهی
خلع بدن نموده برای هدایت مردمان دنیا در شهر احمدآباد گجرات در خانه
نبودی رام برهمن ناگر جنم گرفته یعنی پیدا شده بفرزندی اوست تو که اراده
مریدی یا مسکینی ما را طاقت این امر نیست اگر بگجرات روی بحضور درویش
چهارم که احوال او گفته شد برسی او البته التماس ترا قبول کند و مدعای
تو از وی بحصول انجامد این گفته فرمودند که دیده به بند چون چشم پوشید و
بعد لمحه بگشاد خود را بملک میواڑ در شهر اودی پور معه اسباب و اموال
دید در خانه رفته از اهل و عیال و خویش و اقربای خویش ملاقات کرده بعد نهفته و

عشره بزن و فرزندان گفت که من از شما رخصت شده اراده و عزم

زیارت و عبادتگاه ها و پرستش جاها دارم شما تقسیم تمام مال و اسباب

و نقد و جنس فیما بین خود ها کرده بگیرید و هر گونه که بهبود حال و مآل خود

دانند اوقات بسر سازند القصه از آنها رخصت گشته بعد طی مراحل

بگجرات رسید و پرسان بمکان بنودی رام برهمن وارد گردیده شرف

قدمبوس دادو دریافت آن زمان این کلام بمیان آمد دوهره ها پوچهین سنت

کهان سی پدهاری ٭ موهن کهی هم سکهه تمهاری ٭ دادو کهی مین کب سکهه کینا ٭

اپنی بهاو بهی لی لینا ٭ تن سده بیتهی مین جهان ٭ کرپا کیم پهنچی یهان ٭

دادو بفحوای این ژرفی مطلب پی برده دست شفقت بر سر موهن داس

نهاده بمریدی گزیده فرمود که بنشین و یاد الهی کن ازین کلمه هدایت آمیز دادو

و کشف اسرار الهی موهن داس شد دادو تا عمر بیست سال استقامت داشته

در گجرات

درآغاز

در آغاز سال بیست و یکم سمت یکهزار و پانصد و نود و یک مطابق یکهزار و پانصد و
سی و چهار عیسوی و نهصد و چهل و نه هجری از گجرات با زوجه و مومن داس
مرید رای سیاحی راهی شده در اثنای راه مرید کنان بشهر شاهنهر که نکسا
انجا مشهور است رسیده فرود شدند روزی زوجه اش تمنای فرزند
ظاهر کرد داد و بپاس خاطرش دو عدد قرنفل و دو عدد مرچ سیاه
باو داد بعنایت الهی و یمن تاثیر کلام آن درویش کامل دو فرزند و دو
دختر تولد شدند نام فرزندان غریب داس و مسکین داس و نام دختران
رام بائی و هوا بائی قرار یافت چنانچه معه هر چهار فرزندان پسر و دختر یکصد و پنجاه
دو چیله یعنی مرید ایشان شدند درین عرصه جمله مریدان بوضع اصلی خود ماندند
و درویشی ایشان شهرت یافت و از راه دور مردمان بزیارت آمدند و مرید
تمام شهر شاهنهر از هنود و اهل اسلام معتقد گردیدند بلند خان نامی حاکم شاهنهر

ارزاه تعصب به مردم شهر مابلغ آمد و شد می شد لیکن آنها بصدق ارادت

آمد و رفت نمیگذاشتند حاکم مذکور ناچار بکوتوال حکم داد که در شهر منادی کند هر که نزد

داود خواهد رفت پنجصد روپیه جرمانه بر او خواهد شد و اشتهارات بهمین مضمون چسپانیدند

بر کاغذی که این مضمون منادی دوهره جو کوو دادو کی چی هی سکه پانچ روپیه

دی هی نوشته بود هنگام شب بجهت اشتهاد صدق درجه درویشی او از

قلم قدرت بجای چی هی ناچی هی نوشته بنظر آمد صبحی که کوتوال

این حرف ناچی هی را نوشته دید بعرض حاکم رسانید حاکم نیز اعتقاد آورده

عذر تقصیر خواست مورد آمرزش گردید درین عرصه کسی بحضور اکبر بادشاه

که بعد وفات پدر بمقام قصبه سیکری تازه اورنگ آرا شده بود اینماجرا

عرض کرد بادشاه به استماع کشف و کرامات او شاد شده باحضار درویش

مذکور حکم داد عرض شد که بسبب بی نیازی و استغنائی مرتبه فقر که میل خاطر

بملاقات

بملاقات شاه وکدا اندار دلسوال سهل آمدنش دشوار است اکر راجه بهکونت

سنگه آمیر واله پدر راجه مان سنگه که از معتقدان اوست بر ود شاید که

بیاید چنانچه راجه مذکور حسب الحکم در خدمت آن فقیر روشن ضمیر رفته و تمنای

بادشاه ظاهر ساخته بصد التجا راضی بملاقات بادشاه ساخت درویش مذکور بنا بر خاطر

آن مرید صادق و منت و زاری او و جبرا پیاده باقطع راه کرده بقصبه سیکری

فایز کردید و در باغی که فرودگاه مقرر شده بود فرو کش شد پادشاه در باغ

رفته باشتیاق تمام ملاقات نمود و باعزاز و اکرام پیش آمد شاه از مشاهده دیدار

انوارش محظوظ کشت و آن درویش نیز بملاحظه انکسار شاه خط وافر برداشت

تواضع و مدارات بادشاه اقبال نکرده بر همان نان پارهای دریوزه خود قانع

ماند هنگام اجلاس اکبر بادشاه در دیوان خاص تمام ارکان دولت که از اهل

اسلام بودند عرض نمودند که ملاقات طلسجانی با فقیر منود خلاف شرع و آیین ملت اسلام

بلک موجب قباحت هاست ارشاد که پرتو نور راستیش عقیده او در دلم

جاگیر د عرض کردند که فرقه درویشان اگر ساحر میباشند بی تجربه و امتحان

بر قول و فعل این طایفه دل بستن شایان نیست ناچار بادشاه حکم آزمایش داد

آن سست اعتقادان تیره درون بصد گونه رنج و تعب و مکر و تزویر آزمودند

چون نقد قصد تفتیش کامل عیار برآمد همه ها سر بگریبان و از کرده پشیمان

گشته سر بر قدم نهادند و زبان باعتراف کشادند بادشاه نیز باغوای

مغویان منفعل گردیده عذر ها خواست آن درویش گفت که شکوه از شما

نیست و این دوهره خواند دوهره هم سونا تم بهی سونارا : تاوی دهنی اور نام تمهارا

بعده بسماجت والتجای شاه تواضع قبول نمود بادشاه یک طایر طوطی نام

هفت زبان پیش درویش آورده گفت که چندی درین مکان

استقامت نموده بفحوای زمزمه شیرین کلمات نمکین این طوطی خورسند شوند

داد و گفت

داد وگفت که من هم طوطی زبان دان روح در قفس عنصری پرورده ام هر دو
باهم خواهند جنگید واین دوهره خواند دوهره داد ویهه تن پنجراهای من سوا:
ئیلکی نام الله کا پڑه حافظ هوا: الغرض بعد چند ساعت از بادشاه رخصت گردیده
راه شاهجهان آباد پیش گرفت درمیان راه صوبه داری از ملازمان بادشاهی
معه فوج وحشم خود بطرفی میرفت کسی از همراهیان او یکی از مریدان را درحالی که
داد وبرای حاجتی بجایی رفته بود گرفته بار خود برسر او گذاشت که بمنزل رساند
او بیچاره هرچند عذر ناتوانی نموده گفت که اندکی ازین بار کم کن نپذیرفت چون
مرید مذکور بار بمقامگاه رسانیده در خدمت داد وحاضر شد پرسیدند
کجا بودی آنچه براو گذشته بود ظاهر کرد داد وگفت که تو بعوض رنج خود
سخنی سخت ودرشت باو گفتی گفت نه فرمود که چون خموشی درویشان
درحق اهل تعلق درحالت رسیدن تکلیف بس ضرر دارد هرچه بدلیت یکدرد

گفته بیا حسب الحکم مرشد نزد او رفته بکید و سخن درشت با مطلمه اندا رسانی از

دوشش او سبک ساخت بعد چند روز پس از طی مراحل بمقام قصبه بڑاڑه که

بفاصله چهار کروه از شهر پتنه جانب جنوب علاقه جیپور واقع هست رسیده

بروز پهاگن سودی پنجمی سمت یکهزار و ششصد و یک مطابق یکهزار و پانصد

و چهل و چهار عیسوی و نهصد و پنجاه و نه هجری به مسجدی کهنه متصل تالاب فروکش

شدند روزی بخیال آن درویش گذشت که چون بغیر از لباس درویشی

تفاوت و فرق در درویش و دنیادار معلوم نمیگردد به موهن داس مرید

اولین گفت که تجویز بهیکه یعنی پوشاک درویشی نموده بنظر ما در آر و نیز بتجویز

عقل خود تراشیدن تمام موی سر و روی و کلاه خورد مدور که بزبان هندی

کپالی گویند و چوله از قسم پیراهن سیلی سیاه پشمی و عصای رنگ سیاه و تونبه

یعنی کدوی که خشک که درویشان تا آن آب مینوشند مقرر نموده بملاحظه در آورد

دیده پسند نمودند و خود بوضع اصلی ماند صرف کلاه زیر دستار نهاده
و چوله و سیلی پوشیده تمام چیله ها و مریدان حاضر را بپوشیدن آن بهیکه اجازت
دادند موهن داس گفت که نام این بهیکه از زبان مبارک نهاده شود فرمودند
که هر چه از جناب نرنجن حکم خواهد شد همان نام خواهد یافت روزی با ده بیست مریدان
بطریق سیر بسمتی میرفتند طفلان که در اثنای راه جمع شده ببازیچه مشغول بودند
ایشان را بوضع عجیب دیده باهم گفتند که درویشان داد و پنتهی می آیند شنیدن
این سخن داد و به موهن داس گفت که نام این بهیکه بلسان غیب یعنی زبان طفلان
داد و پنتهی شده به همین اسم موسوم کنند و دو مرید یکی بهیلا داس را که گوه کلو
سندر داس پروهت یعنی برهمن را چه مذکور که ضرورتاً عقب مانده بودند
حاضر آمده برای تراشیدن موی سر وغیره و پوشیدن جمله بهیکه عرض کردند
فرمود که به همین وضع خود مانده در یاد الهی باشند و مریدان ایشان بچهار وضع

ونام شدند یکی ساده داد وپنهتی که احوال بهیکیه آنها در صدر بیان شده دوم

نانگه داد وپنهتی که جٹا یعنی موهای دراز بر سر و صرف کوپین بجای ستر میدارند

وسلاح می بندند وپیشه چاکری و تجارت مینمایند نانگه بزبان هندی فقیر سر وپا

برهنه را میگویند لیکن ایشان کوپین دارند سوم برکیت داد وپنهتی که صرف یک چادر

میدارند و سر وپا برهنه میباشند و در یوزه نموده میخورند و برکهت بزبان سانسکرت

فقیر تارک الدنیا را میگویند چهارم خاکی داد وپنهتی که خاک بر سر و روی

وتمام بدن می مالند و دهونی میدارند و شناخت این هر چهار طایفه بینت

که قشقه بر سر و کنهٹی در گلو ندارند پس از سپری شدن چند مدت جمیله

مریدان التماس کردند که بهر شهر و مکان که ما را حکم شود در قید استقامت

ورزیم گفت شد هر جا و هر مکان که مطبوع طبع هر کسی شود همون جا اقامت ورزند

ونیز عرض کردند که بطوری که دیگر فرقه درویشان از قسم سنیاسیان

دوکیان

وجوکیان بتصویر های مهادیو وکرشن وبشن اشٹ دیوکه بموجب ارشاد

پیرخود برایشان اعتقاد دارند استهاپن نموده یعنی بمکانی نشانیده

پرستش مینمایند مارا چه حکم است کفنند که چون نخجن نرنکال جوتی سروپ

یعنی خدای پاک در هرجا ظاهر و باهر است وازین تقلیدات مبراست

بنوعیکه طریق بندکی بشما نموده شده است بصدق دل بعبادت

پردازند غرضکه هریک را تلقین کرده رخصت نمودند بسیاری در اطراف

جهان بمقام های خاطر خواه خود سکونت کزیده مشغول عبادت شدند

وخود با مریدانی که برضای خود در خدمت حاضر ماندند در نرانه بریاضت

اشتغال ورزیدند کاهکاه بعضی معتقدان بخانهای خود برده خدمتکذاری

میکردند واکثر اوقات خود بخانه عقیدتمندان قبه افتخار او می افزودند

وقت رخصت بهمه مریدان فرمودند که درمیان سال اکر اتفاق شود والا

بروز پهاگن سودي پچمي که روز ميله مقرر شده ضرور درين جا آمده شريک
ميله ميشده باشند تا که فقير مسطور زنده بود جمله مريدان حسب الامر بر ميله حاضر
شده دولت ديدار القدم بوس افتخار حاصل مينمودند بعد رحلت او که در
۱۶۶۰
سال سمت يکهزار و ششصد و شصت بکرماجيت متي چهٿه بدي اشتمي مطابق
۱۰۱۹ ۳۰۳
يکهزار و سه صد و سه عيسوي و يکهزار و نجده هجري وقوع يافته تا حال به همان
۱۰۰ ۱۵۲
طريق ميله جاريست و در يکصد و پنجاه و دو مريدان صد مريد حيله نموده
۵۲۰
در پنجاه و دو سلسله پيري مريدي جاري ماند هر گاه فقير مذکور اراده ترک دنيا
کرده همه اينها مريدان وصيت نمود که بعد مردن لاشه مرا بر کوه بهرانه
که چهار کروه از براته جانب شرق هست خواهند نهاد حسب وصيت عمل
مي شد درين نهته بعضي را موجب وصيت پير بعد وفات در صحرا گذاشته
آمدند و اکثر از او در آتش مي سوختند حالا همه را داغ ميدهند يعني در آتش مي سوزانند

وارداوو

واز داد و تا حیات صاحب که سجاده نشین پنجم است هر چه از نقد و جنس
وغیره بطریق نذر و نیاز می آید تا شام همه بصرف محتاجان صرف میشود و بشب
هیچ چیز برای فردا باقی نمیماند بعد ازان تا حال نگهداشتن جمله اشیا و اجناس
برای فقیر و مسکین در آیند و روند جاریست درین طایفه سوای شراب و گوشت
همه اجناس غله و اقسام میوه میخورند و میپوشند و پارچه ها باوضاع مرغوبه الصندل
میپوشند و زن کردن در ایشان ممنوع است و هر که زن میکند او را از گروه
خود بدر میسازند و از داد و تا سوامی دلارام صاحب که درین ایام سجاده نشین گدی
دوازدهم است و پرستش ایشان پیر بهگوان است و سوامی
بزبان هیچ بهها کالفظ التعظیم است و در نراینه که گور دوار ایشان است
سه ابرهته جاریست و مصارف بهنداره و سه ابرهته بر خدمت مریدان و
معتقدان می باشد و دیهات جاگیر وغیره از جایی مقرر نیست هر چند

بادشاهان رجبها می دادند قبول نشد فقط

اوان ملک نیشتان

نانک شاهی

احوال درویشان نانک پنتهی معروف او دیسی انتخاب از کتاب دبستان مذاهب و تحقیقات از قوم سکهان معتقدان ملت

نانک پنتهیان معروف بگرو سکهان اند نانک از بیدیان است و بیدی طایفه از کهتریانست که در عهد حضرت فردوس مکانی ظهیر الدین بابر بادشاه اشتهار یافت پیش از تسلط فردوس مکانی بر افاغنه مودی دولتخان لودی بود که از امرای سترک ابراهیم خان فرمان فرمای هند بوده و مودی آنست که غلات بدست او باشد درویشی بدو رسید و دل او را تصرف کرد لاجرم نانک بدوکان آنچه داشت همه بتاراج داد و دست از تعلق زن و فرزند برافشاند دولتخان از استماع این خبر متحیر گشت نانک ریاضات شاقه کشید بتقلیل غذا کرد و بعد از آن قدری شیر گاو خوردی و از آن پس

روغن و بعده آب و آنگاه باد میخورد که چنین کس را پون آهاری گویند یعنی
چند مرید او شدند شراب و گوشت و خوک را حرام شمرد و گوشت خوردن
بعد از و در مریدانش اشتهار یافت و ارجن مل که از خلفا بواسطهٔ اوست
چون قبح آن را دریافت مردم را از اکل حیوانی مانع آمد و گفت این
عمل مرضی نانک نیست آخر هرگوبند بن ارجن مل گوشت خورد و شکار
کرد و مریدانش طریق او پیش گرفتند فرزندان نانک در پنجاب هستند
ایشان را کرتاری خوانند اما بزعم بعضی فرزندان نانک که هری چند و لچهمی چند
اند خلافت نرسیده گویند بعد از نانک گرو انگد از قوم ترین کهتری بحکم
او بجای نانک در لاهور نشست و پس از و گرو امرداس از طایفهٔ بهلای
کهتری در پنجاب جانشین او شد پس از آن گرو رامداس کهتری سودی
داماد امرداس مذکور سجاده نشین شد و از رامداس خلافت نانک

بسودیان

بسودیان رسید مسند ارشاد ایشان در امرتسر هست و پسرش گرو ارجن
بجای پدر نشست و در هنگام او سکهان یعنی مریدان هزاران جمع شدند
وگویند بابا نانک که جسم نداشت پنج مرتبه در اجسام اشخاص مذکوره حلول
نموده محل ششم یکی گرو هرگوبند بن گرو ارجن است بعد ازان گرو
هررای بر مسند نشست و پس ازان گرو هرکشن و بعد ازان گرو تیغ بهادر
و ازان پس گرو گوبند سنگه اعتقاد ایشان محض بطرف گرو ست و بجای پوجای
دیوتاها پرستش گرو می نمایند و فرموده گرو را که کتابی است هندی
میخوانند و هر روزه بطریق ورد و وظایف یاد میدارند گرو تیغ بهادر
صدرنشین هم قوم کهتری عرف سودی که در عهد سلطنت عالمگیر بادشاه
بموجب حکم او را سر بریده و تا حال مند تیغ بهادر متصل چبوتره کوتوالی
واقعه دارالخلافت شاهجهان آباد قایم است تاهنه گدی بطریق فقیر و ریاضت

بودند و بوظایف الهی اشتغال می‌نمودند و مریدان میکردند و هزارها کس

بر ایشان اعتقاد داشتند و گرو گوبند سنگه صاحب گدی دهم و رای درجه فقر بمرتبه

راجگی هم رفیت و طریق بستن سلاح و نهتهه سکهان ایجاد کرده و دیگر احوال او

بمقام شرح قوم سکهان مسطور شده اولاد و احفاد گرو نانک و گرو گوبند سنگه

بصاحبزاده‌ها موسوم اند و مریدان ایشان از هر جا چه دور و چه نزدیک هزارها

روپیه برای مصارف ایشان میفرستند و اوقات گذاری این

بر خدمت مریدان است و از طرف راجه رنجیت سنگه دیهات بنام اخراجات

آنها و صرف لنگر وغیره کارخانجات مقام گدی گرو گوبند سنگه که میان

تالاب که نام آن امرت سر و در میان شهر امرت سر که بهمان نام

موسوم شده و قعست و گدی بابا نانک که در شهر جنڈاله از امرت سر

بفاصله بحد ده کروه جانب شمال است مقرر اند فقط

احوال درویش اکالیه

اکالیہ

احوال درویشان اکالیه فرقه سکهان

طایفه اکالیه از قوم سکهه مرید بابا نانک اند همه اوضاع ایشان بطور سکهان
است پوشاک نیلگون میپوشند در دست حلقه آهنی دارند و دستار
مستطیل بسته بر دستار می آورند و چکر و کارد و کتّار وغیره اسلحه خود
خود بر گرد دستار می بندند بسیار جنگجو و ستیزه خو میباشند در فن
تفنگ اندازی مهارت کمال دارند خصوصاً در چکربازی بی عدیل بی نظیر میباشند و فقط

احوال فقرای شهر آشنایی

سُتهراشاهي

احوال درویشان ستهراشاهی یا طها فقرای لقه این ملت

ستهرا نام قوم کهتری بود و در ضلع پنجاب سکونت می نمود مردی بجد ارسید
و از عرفان و حقایق سراپا بهره از بابا نانک پنهان آمده گویند از مریدان خلفای نانک
است چون آوازه فقر او شهرت گرفت خلقی کثیر بدو گرویدند و مرید شدند
و مذهبی تازه برپا شد مریدان را پرستش کرد و ناک آموخت و در پوشش و خور تمتع
مختار ساخت تخمیناً یکصد و پنجاه سال گذشته که موجد این پنتهه گردید اکنون درین
زمان ستهراشاهیان اکثر سر و تن برهنه و بعضی گلیم برد وش گرفته لنگوت
کهاروه خواه دیگر پارچه موافق ستر عورت بسته و زنجیرهای آهنی بر کمر دارند و
قشقه سیاه از بینی تا بالای پیشانی کشند و رسن پشمی یا قبه در گلو اندازند و آن را
سیلی نامند و موی سر و روی بعضی گذارند و بعضی تراشند و بعضی برنیم موها

که آن را بهیٹها ثابت داشته باقی می تراشند و چوبهای چهار پیچ گرهی در دست
داشته بر یکدیگر زنند و بر سر دوکانها آمده صدای هر دم نانک شاه بلند
سازند و پی گرفتن فلوس از سر دکان بر نخیزند و شراب و گوشت
خورند و پابند هیچ چیز نباشند بیشتر قوم کهتریها در این طایفه شامل میشوند و برهمنها را نیکو بینند فقط

احوال درویش کالی کستی والا

کالی کنٹھی والہ

احوال قرابتی کالی کنٹھی واله از روی اظهار دیشاوان این شبر

و کتب هایی بابن بهابا کا تصنیف چکھون داس دوولم این موحد ملت

جگ جیون نام قوم چهتری در موضع کوتو تعلقه برکیه میسواره حال عمل نواب وزیر الغا صله هشت کروه از لکهنو در گوشه شمال و شرق در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه هجری مطابق یکهزار و هفتصد و سی و چهار عیسوی که قریب نود سال تا زمان تحریر این سطور گذشته باشد در عمر هفت سالگی احوال پور ب جنم یعنی پیدایش سابق بیان کرد که بر کنار دریای گومتی نشسته ریاضت مینمودم اتفاقاً خواهش لذات دنیاوی که کنایه از خورش غداهای لطیف و پوشیدن لباس نفیس و معاشرت زنان باشد در دلم پیدا گشت قلب خود را ازین خیال فاسد باز داشتم چون در عبادت باین سبب خلل افتاده بود لهذا دوباره در دنیا وجود گرفتم مردمان از استماع این کلمات دور از وهم که اظهار در سن صغیر مقرون بصداقت شد بر و اعتقاد آوردند در عمر ده سالگی با زنی هم قوم شادی او شد و فرزندان پیدا گشتند روزی در مشغول تصو

ایزد پاک بود که سری هنومان جی دیدار خود نمودند و به ستایش و نیایش
او شاد شده ارشاد کردند که در دنیا مذهبی تازه برپا کن چون سری هنومان
و جلجیون تجویز بهیکهه وضع نو غور کردند بخیال نیامد هنومان جی دو سه موی
دُم خویش برکنده و تاب داده در دست جلجیون اس سپردند و از
همان دُم خود که در لنکا سوخته و نشان سیاهی در آن موجود بود در
سیاهی سترده قشقه سیاه بطور الف بر پیشانی او کشید و ماجرا کردن
بهیکهه مذکور که ایجاد کرد و امتناع بدگویی و تعصب مذاهب دیگر و شاستر
و پوران حکم داده از نظر غایب شدند او بفرمان هنومان جی مذهب
نو جاری کرده و گرنت یعنی کتب های ملت خود به مضمون صداقت
مشرب خود و حمد و ثنای سری بهکوان یعنی خدای پاک بزبان بهاکا
تصنیف ساخت و دولم داس نامی قوم چهتری را مرید نموده گفت که

این مذهب موجب سود و بهبود دو جهانی است و قشقه سیاه از بهوت
یعنی خاکستر بر جبین او کشیده و رشته پشم سیاه در دستش بسته
برای اعتقاد کلی برهمنان تلقین نمود پیر و مرید هر دو لباس بطور دنیا
داران داشته به پرستش بی‌بهگوان اشتغال نمودند پسران و فرزند
و مریدان ایشان جمله بهمین طریق و آیین اختیار کردند رفته رفته مراتب
فقر دولمداس بدان پایه رسید که هر چه میگفت بظهور میرسید و بعضی
منجزات هم ازو بمشاهده مردم آمده اند چنانچه روزی در شهر لکهنو
سیاحانه میگشت درویشی از قوم مسلمان زره پوش خفه پوش
بر اسپ سوار با او دوچار شد و آن زمان نواب شهر بالای جهروکه نشسته
بود دولمداس بسوار مذکور گفت که آنچه لباس زرق پوشیده
او جواب داد که زره آهنی در بر دارم قبا بدین ساخته در و شانه نمایان آمد

دولمداس گفت که زره تو مکرست و خرقه من از راستی است بهمین
قیل و قال درویش مسلمان زره آهنی خود از تن برآورد و دولمداس جامه
پوست بدن خود از هر دو دست کشیده بر زمین نهاد معاینه این حال
غریب آن درویش مسلمان و تمام مردم شهر معتقد آن درویش کامل شده
عذرها خواستند و نواب آمده سر بر پایش گذاشت و انواع نذر و نیاز از نظر
گذرانده عرض کرد که یا هادی طریق صدق و سداد جامه ریاضت حیات
خود را بپوشید و عذر ما نیوشید بلکه نواب و جمله مردم بدستور جامه در بر کرد و
تمام نقد و جنس نذر و نیاز که فراهم شده بود به مسکینان و محتاجان تقسیم نمود
از آن روز در جهان درویشی او شهرت یافت و صداقت ملت و رواج آیین
مشرب شد بعد چندی که پیر و مرید هر دو جامه حیات پاره کردند این مذهب
از جمهری چند بر بنس آمده وضع ایشان بطور دنیاداران و طریق درویشانست

از چهار برن یعنی قوم اشراف مرید میکنند درین ملت و کیش بجز بریکی

سری بهگوان زنّار ورزقی نیست فقرای این آیین بچهار نام

جک جیون داسی دولم داسی کالی کنهیّ واله ستنامی موسوم اند

از خوردن شراب و گوشت اجتناب دارند درین فرقه هر که از هر

قوم درویش میشود در قومیت خود شادی مینمایند تتمه وری و

نوکری وغیره میکنند نعلین چوبین و خرقه جک جیون داس مرشد بزرگ که

بمقام گدی نهاده است هر دو وقت آرتی آن می‌نمایند یعنی چراغهای

روغن زرد افروخته وگرد آن نوخته اشعار تصنیف مرشد خود که بزبان بهاکا

در مدح بهگوان است و آن را بهجن گویند بنغمه و سرود می‌سرایند فقط

چرنداس

حقیقت حال درویشان جز بلایی

گویند چرنداس رنجیت نام اصلی در بدایت زمان از قوم دهوسر ساکن
موضع ڈهره علاقه الور بود و پیشه بقالی داشت ازانکه در طریق خیر سلوک
مینمود اکثر اوقات در خدمت عابدی مرتاض رفتی و تحالیف و نوادر بر سبیل
نذر بردی عابد را نظر توجه بحالش بود روزی آن درویش مصروف
تربیتش گشته و نگاه عنایت باطنی گماشته از خوان عرفان بهره وافی
باو داد و رفته رفته کارش بجایی رسید که موجد پنتهه یعنی مذهب نو گشت
در اوایل حال اکثری از اقوام مختلف مثل تیلی و تنبولی بحلقه مریدانش
درآمدند و ملتی تازه بر پا شد و بعد از آن قوم اشراف نیز اعتقاد پیدا کردند
پوشاک برنگ زرد بهر یک از مریدان پوشانید و قشقه زرد مثل سر
بر پیشانی ها کشید معاش این فقرا از وظایف و ادرارات معینه است مثل
گدایان کوچه و بازار نمیگردند و بهیچ کسی شامل نمیشوند و تسبیح های چوبین در

کلودارند

گرو دارند پرستش سیر نار این یعنی خدای پاک و سکهدیوجی نامی از آثار
می کنند و اعتقاد این طایفه آن است که سکهدیوجی پسر بیاس
رکهیشر جمال مبارک خود نموده و خوردن لحوم و شراب و سایر مسکرات و
زن خواستن درین گروه از ممنوعات است گویند چرنداس مردی
متواضع و خلیق و عارف بالله بوده با مولوی فخرالدین صحبت ها و اختلاط
داشته چنانچه حقایق انتقال خود ها ازین جهان فانی بعالم باقی آنچه باهم مذکور
کرده بودند بظهور پیوست و بمشاهده نظارگیان آمد خلاصه کشف و کمالاتش
زبان زد عالم و مشهور انام است چهل سال میگذرد که در زمان سعادت
قران حضرت شاه عالم بادشاه مرحوم کالبد عنصری را گذاشت و
پس از آن جگتانند از مریدانش که از قوم نجار بود و در خدمت پیر آمد
دیگران بجانشینی نشست عمده های نوکار معتقد او شدند چنانچه مهاراجه ٹکیل سنگه بهادر

دیهات درجاگیرش داده صاحب فیل و پالکی بود مریدان بسیار
گرد آورده و چند سال است که جهان فانی را پدرود نموده اکنون چیله
هایی چکتاتند در دکن و اوجین و اطراف دیگر رسیده اند فقط

نتانذي

احوال فقیر بتیانندی از روی کتب های

دروتیان مذکور که بزبان بهاکهاست

در سمت یکهزار و هشتصد و سی و دو بکرماجیت مطابق یکهزار و هفتصد و
هفتاد و پنج عیسوی و یکهزار و یکصد و نود هجری که مدت پنجاه سال گذشته
رام داس نامی قوم برهمن گور ساکن قصبه پواڑی رانتیا نام پسری پیدا شد
پدر بغایت شاد گردید چون پسر بحد بلوغ رسید ببازیچه قمار و اطوار
ناهنجار و افعال لاهیه و واهیه اشتغال ورزید از غم بدوضعی و ناهمواری
پسر پدر چشم از جهان پوشید مادر آن نکوهیده خصال را همراه گرفته در خانه
شتابرائی نامی برادر خود سکنت گزید طفل مذکور همچنان به اشغال شنیعه مشتغل
مانده بتحصیل علوم شایسته و فارسی وغیره بکمال رسانید ماموش به استماع حال و افعالی
او را از خانه برآورده داد چون پسر مسطور از خانه ماموی خود جواب یافت و از هر سو آواز
لعن و طعن بگوشش میرسید و خویش و آشنا را از مجالست و مصاحبت
خود مجتنب میدید در دل بسیار مکدر و ملول می بود روزی زبانی کسی شنید که

گمان داس قوم

گمان دارم قوم برهمن درویشی مرتبه نیازمندی بسیار صاحب کمال و
سیف زبان و یکتای زمان است از مادر گفت که مرا در حدّ آن درویش
صاحب دل برسان مادر بفحوای این سخن شاد گشته و همراه خود بحضور آن
فقیر روشن ضمیر برده بعد ادراک شرف قدم بوس عرض کرد که بحال این
گشته وادی ضلالت و غوایت نظر عنایت فرمایید تا از بیراهه روی
رو براه راست آرد درویش التماس عجز آمیز او که نگاه توجه بر او گماشت
فی الفور از تاثیر نظر کیمیا اثرش قلب قلب او بطریق صدق و سداد
منقلب شد چنانچه شهادت و گواهی اقتدار درویشان بگردانیدن قلوب
الانسان که در بالمیک راماین نوشته است شرح شمه از ان آنکه در صحرائی
مردی پیشه قزاقی کرده و مال و اسباب مردم که از آن راه میگذشتند گرفته از
جان میکشت و ایام عمر با فرجام او به همین بد معاشی و رهزنی بسر میگذشت روزی

بهرگو وغیره هفت رکهیشران از آن راه گذر کردند آنها را از دور دیده
فتوح غیبی پنداشته بسیار خورم و خورسند شد رکهیشیران هرگاه نزدیک رسیدند
از حال بد بالکش آگاه شده که بجانب او نگریستند تا تیر نگاه‌شان که
در دلش متأثر گردید از عمل زشت خود منفعل گشته دست و دل
از آن حرکت باز داشت و سر بر پای آن روشن‌ضمیران گذاشت و
به اوپدیش یعنی تلقین آنان همونجا برای تصور یعنی در میان سری بهگوان
یعنی خدای پاک بزانوی ادب نشست رکهیشران که از آنجا روانه
بیشتر شده بعد مدتی دراز مراجعت نموده باز وارد آن مکان شدند
دیدند که سراپایش زیر گرد و غبار مختفی و مثل نبئی گردیده و از میان
آن آواز می‌برآید چون خاک و غبار از بالای جثه‌اش برداشتند همان
شخص قزاق را مشغول به ریاضت ایزد پاک یافتند بسبب برآمدن از نبئی

رکهیشران

رگهنشران نامش بالمیک که پنجاه کوت را این تصنیف نموده نهاد نذ بعد
بتصفیه قلب نتیای سابق الذکر گمان داس هر دو مادر و پسر را مریدی خود
کرده سر خود آموخت و قشقه بوضع در وتیان بنا نتدی چپن کشیده و کنتهی
یعنی تسبیح چوب تلسی در گلو انداخت و پارچه بزنگ گیروه پوشانند و برای
پرستش سری کرشن بهگوان تلقین کرد تا بدیتی بر طریق و آئین
پیر خود بود و بعد انقضای زمانی دراز در دلش گذشت که این وضع
قدیم مشرب بیراگیان است چنان تجویزی باید نمود که نقشه نو ایجاد خود در دنیا
باقی ماند پس جملهٔ پوشاک موافق حکم مرشد داشته یک کلاه بانات
سرخ مستطیل بر آن مستزاد نموده بر سر گذاشت و در مریدانش نیز پوشیدن
کلاه مذکور مروج گشت اول نتیا نامش بود بعد از آن که بشغل عبادت
مصروف شد نتیا نند نام یافت نت بمعنی همیشه و آنند بمعنی آسایش است بابا

کتب زبان بهاکا که آنرا بانی گویند در مدح و ثنای سری کرشن وغیره اوتارها
که در هندی آن را بهجن نامند تصنیف کرده هم ایشان پرستیدن سری
کرشن و کرم پوجا وغیره و طریق دولت جمع نکردن و لوته یعنی ظرف
برنجی آب نوشی و انگوچهه برای بیختن آب هر وقت در دست داشتن
است کوپین یعنی لنگوت برای ستر و چوله یعنی پیراهن یک گروه در گلو
دارند و ایشان این مشرب در هر شهر میباشند مقام گدی نتیانند موضع
ماجره و چهوداتی علاقه جهجر جاگیر نواب فیض محمد خان بهریچ در گوشه مشرق و شمال بفاصله
شش کروه از جهجر و قعیت بعد وفات نتیانند مقام گدی که نعلین چوبین و خرقه
و مالا یعنی تسبیح او داشته است مریدان هر دو وقت و چراغهای روغن زرد
افروخته اشعار لهجه بهاکا به نغمه و سرود میسرانید بر آید ایشان از درویشان شنوند
بیراگی نما وقت است و ایشان را نتیانندی گویند در نتیانندی و نتیاصری تفاوت کلاه است فقط

احوال درویشان خاکی

خاكي

احوال درتیاون خاکی که در هر فرقه میباشند

هر کسی از گروه درویشان هر ملت مالیدن خاکستر بر جسم و بستر
خاکستر اختیار میکنند خاکی گفته میشود جمله طریق او بطور مشرب خود
می باشد دهونی یعنی آتش افروزان مدام روبرو دارد و خاکستر
همان آتش بر بدن می مالند فقط

فصل دوم در احوال قوم مسلمین در دو باب باب اول احوال پیران

دنیاداران باب دوم احوال درتیان باب اول احوال دنیادا

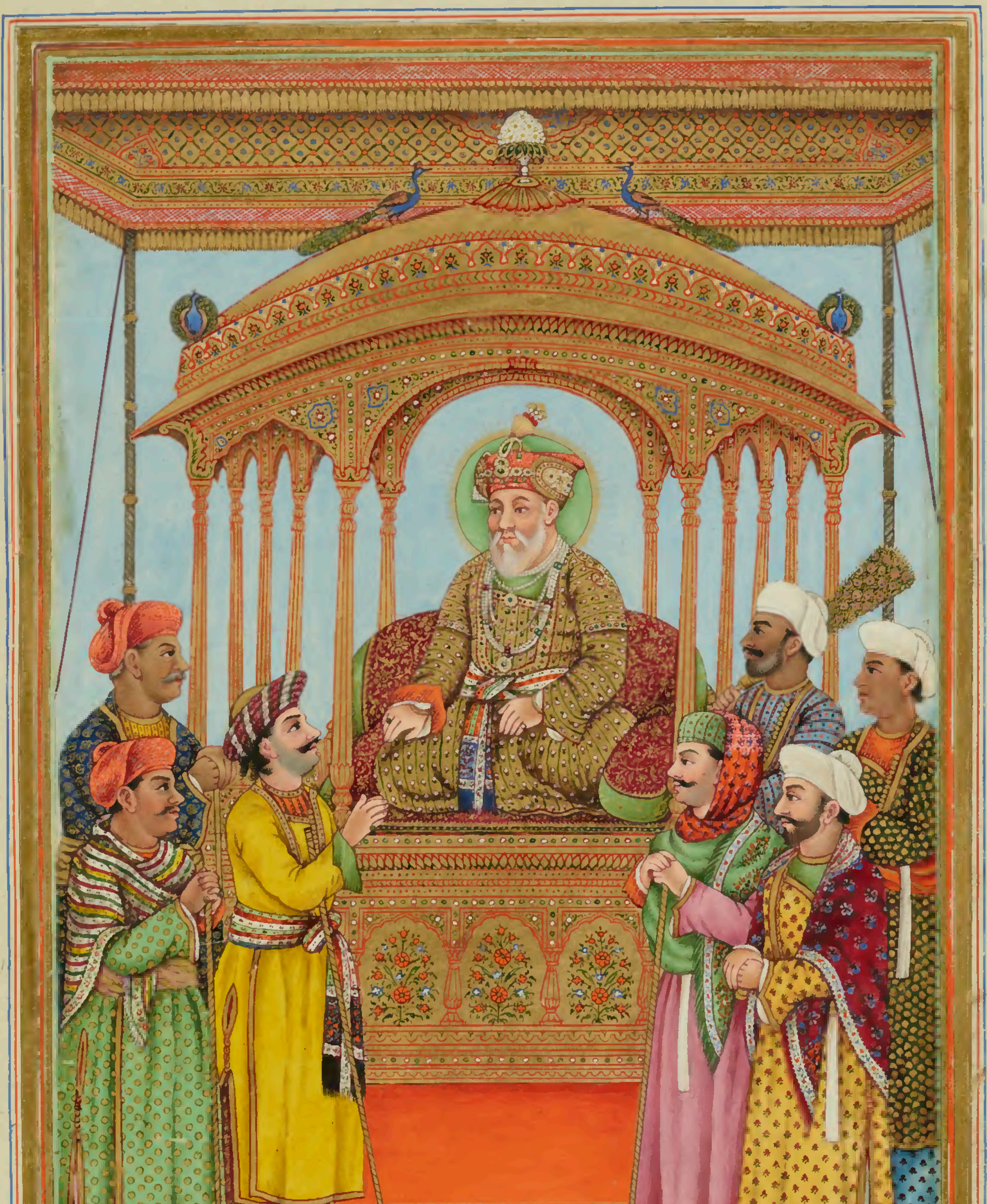

احوال میمنت اشتمال حضرت ظل سبحانی خلیفه الرحمانی ابو المظفر معین الدین محمد
اکبر شاه بادشاه غازی دام خلافته شاهنشاه بطریق اجمال از ابتدای سلطنت اجدادان

اصل اینخاندان از حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان است تیمور در ترکی
آهن را و کورکان داماد را گویند چون صبیه ختای خان را قراچار نویان در عقد خود
در آورد بدین لقب ملقب شد قوم ایشان برلاس و معنی این لفظ مردانه
و شجاع است ولادت حضرت امیر شب شنبه بیست و هفتم [۲۷] ماه
شعبان سنه هفتصد و سی و شش [۷۳۶] هجری از بطن اکینه خاتون در
شهر کش متصل سمرقند واقع شده در عمر سی و چهار [۳۴] سالگی بطالع
خجسته روز و بازوی توانا دوازدهم [۱۲] شهر رمضان سنه هفتصد و هفتاد و
یک سال مطابق انت ییل در بلخ افسر فرمانهی بر سر نهاد و اورنگ سلطنت

وجهانبانی را پایه بلند بخشیده سی و شش سال پادشاهی نمود و در ایام
سلطنت ممالک ایران و توران و روم و شام و هندوستان و غیره
اقالیم فتح نموده عالمی را بزیر تیغ بیدریغ گذرانیدند و غره شهر محرم
سنه هشتصد و هفت جهان فانی را پدرود فرمود چنانچه تاریخ ولادت
و سلطنت و وفات آن پادشاه مهر کلاه ازین قطعه مفهوم میگردد قطعه

سلطان تیمور آنکه مثل او شاه نبود	در هفتصد و سی و شش آمد بوجود
در هفتصد و هفتاد و یکی کرد جلوس	در هشتصد و هفت کرد عالم پدرود

۷۳۶

بعد از فوت چهار فرزند و یک دختر باقی ماند عمر شیخ میرزا ابن صاحبقران در
اوایل بحکم پدر حاکم اندوجان و ترکستان و در اواخر حاکم فارس شده
روز یکشنبه نوزدهم ربیع الاول سنه هفتصد و نود در پای قلعه خرمالو
فارس بزخم تیر درگذشت قطعه شاهرخ میرزا ابن صاحبقران بر تخت نشینید

چهاردهم ربیع الاول سنه هفتصد و نهه تولد یافته هفت سال در زمان پدر
حکومت خراسان نمود بعد از دریافت خبر فوت پدر در ماه رمضان سنه
هشتصد و هفت در هرات بر تخت نشست و چهل و سه سال پادشاهی
کرده در یورش اخیر عراق صباح یکشنبه روز نوروز بیست و پنجم ذیحجه در
سنه هشتصد و پنجاه وفات یافت فقط **الغ بیک** بن شاهرخ میرزا روز
یکشنبه جمادی الاول سنه هفتصد و نود تولد یافت و در هشتصد و دوازده
بحکم پدر فرمان روای ماوراالنهر و ترکستان شد و غره ربیع الاول سنه هشتصد و
چهل و پنج در سمرقند وفات یافت فقط **میران شاه** ابن صاحبقران روز پنجشنبه
چهاردهم ربیع الثانی سنه هفتصد و شصت و نهه در دار السلطنت [illegible]
تولد یافت و روز چهارشنبه هفدهم شعبان سنه هشتصد و هفت در میان
آذربایجان جلوس فرمود و به عمر چهل و یکسالگی در جنگ قرا یوسف ترکمان

شهید شد پنج پسر داشت ابابکر میرزا عمر میرزا خلیل سلطان اجل میرزا
سلطان محمد میرزا فقط **سلطان محمد میرزا** احوال و اولادش در هیچیکی از کتب
منظر نیامده در سنه هشتصد و پنجاه و پنج بعارضه جسمانی در گذشت دو پسر
داشت ابوسعید میرزا و منوچهر میرزا فقط **ابوسعید میرزا** در سنه هشتصد و
سی هجری بوجود آمد و در سنه هشتصد و پنجاه و پنج سریر آرا شد مدت
هژده سال در ماوراءالنهر و غزنین و قندهار حکومت داشت در سنه هشتصد و هفتاد و
سه دوشنبه بیست و دوم رجب بعمر چهل و سه سالگی در جنگ حسن بیک
ترکمان ساغر شهادت نوشید نه پسر داشت فقط **سلطان عمر شیخ**
ابن ابوسعید میرزا در سنه هشتصد و هفتاد و سه در اندجان جلوس
فرموده در سنه هشتصد و نود و نه روز دوشنبه چهارم رمضان بعمر سی
و نه سالگی در کبوترخانه از بام افتاده جان بجان آفرین سپرد سه پسر داشت فقط

ظهیر الدین

ظهیر الدین بابر بادشاه ابن سلطان عمر شیخ تاریخ ولادتش ازین بیت مفهوم
میگردد **بیت** اندر شش محرم زاد آن شه مکرم تاریخ مولدش هم آمد شش محرم
در سنه هشت صد هشتاد و هشت هجری از بطن قتلق نگار خانم بوجود آمد
و بعد وفات پدر باتفاق امرا بادشاه شد و ظهیر الدین لقب یافت و لقب
بادشاه بجای میرزا مقرر نمود و چهار مرتبه بصوب هندوستان آمده برگشت
مرتبه پنجم محاربات عظیم نموده هندوستان مسخر کرد در سنه نهصد و
سی و هفت هجری بتاریخ ششم جمادی الاول در چهار باغ اکبرآباد وفات یافت
سی و هفت سال پادشاهی کرد بهشت روزی باد تاریخ وفات اوست
چهار پسر ۱ همایون میرزا ۲ عسکری میرزا ۳ هندال میرزا ۴ کامران میرزا داشت فقط
جنت آشیانی نصیر الدین همایون بادشاه از بطن ماهم بیگم در ارک کابل بسنه نهصد و
سیزده شب سه شنبه چهارم ذی قعده تولد یافت زادک الله تعالی تاریخ ولادتش

یافتند بعد از رحلت پدر در اکبرآباد سنه نهصد و سی و هفت هجری بعمر
بیست و پنج سالگی بر تخت سلطنت نشست و حنفی مذهب داشت از
باعث نفاق برادران و غلبهٔ شیر خان افغان دو مرتبه شکست خورده بصوب
ایران رفت و به استعانت شاه طهماسپ باز ممالک هندوستان در تصرف
خود آورد و در سنه نهصد و شصت و سه هجری با تمام تاریخی کتابخانه
بالای بام برآمده هنگام فرود آمدن پایش لغزید و ضرب سخت بر دوش و
سر رسید و بعالم بقا شتافت تاریخ وفات مصرع همایون پادشاه
از بام افتاد مدت عمر چهل و نه سال و چهار ماه و نه روز و مدت سلطنت بیست
و پنج سال و ده ماه قمری و پنج روز فقط عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر بادشاه
در سنه نهصد و چهل و نه و بروایتی نهصد و پنجاه در حصار امرکوت از بطن
حمیده بانو بیگم تولد یافت روز جمعه سیزدهم ربیع الثانی سنه نهصد و شصت و

سن

سه بسن چهارده سال و هشت ماه و بیست و هشت روز بعد از رحلت پدر بر
تخت سلطنت در موضع کلانور مضاف صوبه لاهور نشست و اکثر ایام در ممالک
ستانی و دشمن کشی و عدل و داد و ترفیه حال عباد گذرانید و مملکت دور دست
سمت مشرق و جنوب و شمال و مغرب متصرف آورد پنجاه و یکسال و دو ماه سلطنت
نمود و در سنه هزار و چهارده هجری بعمر شصت و چهار سالگی عالم را پدرود کرد
تاریخ وفات مصرع پادشاه عالم جاوید اکبر پادشاه فقط جنت مکانی نور الدین
جهانگیر پادشاه روز چهارشنبه هفدهم ربیع الاول سنه نهصد و هفتاد و هفت هجری
از بطن صبیه راجه بهارامل مرزبان مارواڑ در قصبه فتحپور سیکری مضاف صوبه
اکبرآباد تولد یافت و در روز پنجشنبه دویم جمادی الثانی در سنه یکهزار و چهارده
هجری بعمر سی و هفت سالگی در قلعه اکبرآباد بر تخت سلطنت جلوس فرمود
ذاتش خیر محض بود و بعدل و کامرانی مدت زندگانی بسر برده مدت بیست و دو

سال و هشت ماه بادشاهی کرد و بعد از مراجعت کشمیر در اوایل سنه
یک هزار و سی و هفت هجری بیست و هفتم شهر صفر روز یکشنبه بعارضه ضیق النفس
در موضع چنگز هٹی الفت کالبد عنصری را در گذاشت و در سواد دار السلطنه
لاهور در شاهدره مدفن کردند تاریخ وفات مصرعه خرد گفتا جهانگیر از جهان
رفت فقط حضرت آشیانی شهاب الدین محمد شاه جهان بادشاه غازی ابن جهانگیر
بادشاه در سنه یکهزار هجری شب پنجشنبه سلخ ربیع الاول در دار السلطنت
لاهور از بطن جوده بائی دختر راجه مالدیو بنبذیله عرف موته راجه تولد یافت در
سنه یکهزار سی و هفت سالگی هجری بقول بعضی شش تاریخ بستم جمادی الثانی
بعمر سی و هفت سالگی در دار السلطنت لاهور سریر آرای خلافت شد در
سال هفتم جلوس تخت طاوسی بصرف یک کرور روپیه اتمام پذیرفت عمارات
عالیه فلک فرسا در هر صوبه ساخت و بعدل و داد دهی گذرانید سی سال

سلطنت

سلطنت نمود شب دوشنبه بیست و ششم رجب سنه یکهزار و هفتاد و پنج
بعارضه درد گرده بروضه رضوان شتافت تاریخ وفات مصرعه ز عالم سفر
کرد شاهجهان نه چهار پسر محمد دارا شکوه محمد سلطان اورنگ محمد سلطان
شجاع سلطان مرادبخش داشت فقط خلد مکانی محی الدین محمد اورنگ
زیب عالمگیر بادشاه بن شاهجهان شب یکشنبه یازدهم ذیقعده سنه یکهزار و
بیست و هشت هجری از بطن صبیه جعفر خان در قصبه دهود مضاف صوبه گجرات
تولد یافته شد تاریخ ولادتش آفتاب عالمتاب بهم رسید در بیست و هفتم
ذیقعده سنه یکهزار و چهل و چهار بعمر پانزده سالگی بدفع اشرار و برادران
پرداخته بعد از پدر بر تخت نشست ظل الحق تاریخ جلوس است تاریخ بیست و هشتم
ذیقعده سنه پنجاه و یک جلوسی موافق سنه یکهزار و یکصد و هجده هجری
وفات یافت ایام خلافت پنجاه و یکسال محمد اعظم شاه بادشاه بن اورنگ زیب بادشاه

دوازدهم شعبان سنه یکهزار و شصت و سه هجری از بطن دلرس بانو بیگم بنت
شاهنواز خان صفوی در بیاق دکن متولد شد در سنه یکهزار و یکصد و نوزده
در صوبه احمدنگر بر تخت نشست هژدهم ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و نوزده
هجری بعمر پنجاه و پنجسال سه ماه و شانزده روز در جنگ بهادرشاه برادر خود
وفات یافت مدت سلطنت سه ماه بیست روز فقط خلد منزل شاه عالم
بهادرشاه بن اورنگزیب سلخ رجب سنه یکهزار و پنجاه و سه از بطن نواب
بائی جیه راجه راجوار در برهانپور متولد شد غره ذیحجه سنه یکهزار و یکصد و
هژده هجری بر تخت سلطنت نشست و بیست و یکم محرم سنه یکهزار و یکصد و
بیست و چهار در بلده لاهور بعارضه درد قولنج ودیعت حیات سپرد مدت
سلطنت پنجسال قمری هشت ماه و یکروز بود تا این زمان ممالک موروثی
در تصرف بود معز الدین جهاندارشاه بن بهادرشاه دهم رمضان سنه یکهزار و

هفتاد

هفتاد و دو روز چهارشنبه در بیاق دکن تولد یافت مرد شجاع و قوی
هیکل بود روز پنجشنبه غره ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و بیست و چهار هجری
در دار السلطنت لاهور بر تخت نشست روز جمعه هفتم محرم سنه یکهزار و یکصد و
بیست و چهار هجری در قلعه دهلی کشته شد یازده ماه و هجده روز سلطنت
کرد پنجاه و دو سال و نه ماه مدت عمرش بود **محمد فرخ سیر پسر عظیم الشان**
بن بهادر شاه پادشاه روز پنجشنبه نوزدهم رجب سنه یکهزار و نود و
پنج در عزیمت دکن از بنگاله متولد شد روز جمعه بیست و سوم ذی حجه سنه
یکهزار و یکصد و بیست و چهار هجری در قلعه دهلی و نزد بعضی در اکبرآباد بر
تخت سلطنت نشست و نواب ذوالفقار خان را قتل نمود و عبدالله خان
و حسین علیخان را مرتبه اعلی بخشید آخرش هر دو برادر پادشاه به زهر کشتند
مدت سلطنت شش سال و سه ماه و یازده روز **رفیع الدرجات پسر رفیع الشان**

بن بهادر شاه بادشاه در جمادی الاخر از بطن نور النسا بیگم در قلعهٔ شاهجهان آباد

آباد متولد شد نهم ربیع الثانی سنه یکهزار و یکصد و سی و یک در شاهجهان آباد

و بقول بعضی در اکبر آباد بر تخت سلطنت جلوس نمود چون رفیع الدرجات

مریض و نحیف البنیان و عادی بکوکنار بود لهذا بعد سه ماه و یازده روز

بقضای الهی العالم عقبی شتافت **رفیع الدوله پسر رفیع الشان**

برادر متوفی را بادشاه نموده بشاهجهان موسوم ساختند سه ماه و بیست

و هشت روز سلطنت کرده هفدهم ذی قعده سنه یکهزار و سی و یک

هجری بعارضه کوکنار برحمت الهی پیوست **روشن اختر محمد شاه پسر**

جهان شاه بن بهادر شاه بادشاه بیست و ششم ربیع الاول سنه یک

هزار و یکصد و چهارده هجری در بلده غزنین متولد شد تاریخ هفدهم شهر

ذی قعده سنه یکهزار و یکصد و سی و یک هجری بر مسند سلطنت نشست مدت سلطنت

ایشان

الیان در حقیقت بیست و نهه سال و هشت ماه هست چون ایام سلطنت رفیع
الدرجات و شاهجهان ثانی را ایام جهالت قرار داده داخل سنه جلوس
محمد شاه نمودند باین حساب سی سال و یک ماه شد تا سنه چهاردهم محمد شاهی
تمام ممالک محروسه در تصرف ایشان بود بعد از انکه نادرشاه در هندوستان
آمد مقدمه ملک برین منوال انفصال یافت که از طرف دریای اتک
از بلده پیشاور و کابل و غزنین وغیره محالات در تصرف نادرشاه و باقی
به محمد شاه سستی سلطنت از آن روز بظهور آمد بیست و هفتم ربیع الثانی
سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری وفات نمود بعد وفات
فردوس آرامگاه گفتند **احمد شاه بادشاه** ابن محمد شاه بیست و هفتم
ربیع الثانی روز شنبه سنه یکهزار و یکصد و سی و هشت از بطن اودهم بائی
در قلعه شاهجهان آباد تولد یافت و خدمت وزارت بنواب صفدر جنگ داد

وحسب الحکم القاب ایشان مجاهد الدین ابو النصر احمد شاه بهادر بادشاه
غازی مقرر شد هر چند قاعده شناسان عرض نمودند که بهادر لقبی است
برای فخر امر منظور نشد و نفاق فیما بین امرا کار بجائی رسانید که عماد الملک
غازی الدین خان با بادشاه سوء ادب بکار برد و دهم شعبان سنه یکهزار و
یکصد و هشتاد و هشت هجری بادشاه را اسیر کردند و بیست و هفتم
شوال سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت وفات یافت شش سال
و سه ماه و شانزده روز سلطنت نمود **عرش منزل عزیز الدین عالمگیر شاه**
بن معز الدین جهاندار شاه بادشاه روز جمعه سنه یکهزار و نود و نه از
بطن انوپ بائی در صوبه دار الامان ملتان متولد شد روز سه شنبه
دهم شعبان سنه یکهزار و یکصد و شصت و هفت بر تخت نشست و روز پنجشنبه
دهم ربیع الثانی سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و سه هجری از جور غازی الدین خان

نمک

نمک حرام بدرجه شهادت رسید مدت شش سال و هفت ماه و بیست و
هشت روز **ابو المظفر جلال الدین محمد شاه عالم بادشاه غازی** بن عزیز الدین
عالمگیر بادشاه بن معز الدین جهاندار شاه بادشاه تاریخ هشتم شهر ذیقعده
سنه یکهزار و یکصد و سی ولادت یافته در ایام حیات پدر بسبب خوف و هراس
و فتنه پردازی غازی الدین خان با کمال حرارت گریخته به اله آباد رسید و افواج
گرد آورده جنگ های عظیم نمود و چهارم جمادی الاول سنه یکهزار و
یکصد و هفتاد و سه نزدیک قصبه سهسوان مصاف صوبه عظیم آباد بعد از
پدر بر تخت نشست و شجاع الدوله وزارت یافت و سیزده سال در نواح
بنگاله مانده بدرخواست مهاراجه سیندیه بهادر به قلعه شاهجهان آباد
تشریف آوردند و در سنه یکهزار و دو صد و هفت هجری غلام قادر بدباطن
بی حرمتی و هتک ناموس خویش که بندگان بادشاهی هنگام شکست

پدرش نموده بودند از راه فریب در خواست عطای خلعت شاهانه
در قلعه مبارک آمده بعد دو سه روز بهمک حرامی بدل بیگ خان و غیره معلیه و
نواب ناظر منظور علی خان نمک حرامان را باخود متفق ساخته یکایک با نسیم
خان و رستم خان سرداران عمده روهیله اندرون محل معلی رفته دست
تاراج کشاد و بی اعتدالی ها نمود و قتده هایی خان نامی قوم مغل بموجب حکم
غلام قادر در آن وقت بر سینه بادشاه سوار شده از پیش قبض هر دو دیده بادشاه
از حدقه چشم بر آوردند بعد هنگام فرار گرفتار شده به هزار عقوبت کشته شد و
شاه مهر کلاه در عالم نابینایی هفده سال سلطنت نموده در سنه یکهزار و دو
صد و نوزده هجری مطابق سنه عیسوی امرای ظفر لوای سرکار کمپنی
انگریز بهادر افواج سندهیه پتیل بهادر را که تختگاه شاهجهان آباد و غیره
اضلاع در تصرف ایشان بود و بادشاه خراو رنگ آرایی خلافت اختیاری

بدهست شکست داده در دار الخلافت شاهجهان آباد برتخت اقبال افروخته
تهانه های انگریزی جابجا نشانیدند و بتاریخ هفتم رمضان وقت شب روز
چهارشنبه سنه یکهزار و دوصد و بیست و یک هجری وفات یافتند
بعد وفات فردوس منزل گفتند حضرت ظل سبحانی خلیفه الرحمانی خاقان ابن
خاقان سلطان ابن سلطان ابوالمظفر معین الدین محمد اکبر شاه بادشاه غازی
خلد الله خلافته از بطن مقدس نواب مبارک محل صاحبه مرحومه که از بنات سادات
صحیح النسب بود در نواح ریوان مکند پور سال اول جلوس شاه عالم
بادشاه مطابق سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و سه هجری ولادت یافته بودند
بتاریخ هفتم شهر رمضان المبارک سنه یکهزار و دوصد و بیست و یک
هجری بر اورنگ سلطنت و جهانبانی جلوس فرمودند چنانچه تا حالت تحریر
این سطور سال هژدهم جلوس میمنت مانوس است این حضرت از قوم

بر اساس اند ملت ایشان سنت جماعت است و اعتقاد بجناب رسالت پناه

یعنی پیغمبر و خلفای راشدین و پیران بر پردازند خلاصه کلام تا عهد سعادت مهد شاه

عالم بهادر شاه بن اورنگ زیب جمله امورات سلطنت بخوبی تمام انتظام

داشتند و ملک موروثی در تصرف بود و بعد از آن تا الی الآن بسبب کم همتی

و نا جوانمردی و آرام طلبی و عشرت گزینی و غفلت وزیری مسند آرایان خلافت

روز بروز کار سلطنت از رونق افتاد و اختلال کلی در مهام خلافت راه

یافت علی الخصوص از بیدلی فوج نا بایستگی زر تنخواه رفته رفته همه ملک از تصرف

بدر رفت و صرف نام پادشاهی حکومت قلعه مبارک باقی مانده است وفقط

احوال خاندان ساهاوه

شاه اوده

احوال خاندان شاه اوده از کتب اظهار ثقات

اصل ایشان از نواب برهان الملک سعادت خان موسویست چون
سعادت خان که از سادات نیشاپور بود در عهد بهادرشاه بادشاه مرحوم
بهندوستان آمده چندی باختلال اوضاع روزگار بسر برده در عهد فرخ
سیر بادشاه رفته رفته ترقی بحالش راه یافت و در عهد سلطنت محمد شاه
بمنصب هفت هزاری و صوبه داری اکبرآباد سرافراز گردیده و بعد
ازان بصوبه داری اوده و لکهنو مفتخر شد و ابو المنصور خان را که از اشراف
قوم قزلباش بود بدامادی خود گزید و از حضور بادشاه بابو المنصور خان خطاب
صفدر جنگ مرحمت شد بعد چندی سعادت خان در هنگامه نادر شاه
روز جمعه شهر ذی حجه سنه یکهزار یکصد و پنجاه و یک هجری بعارضه رحم باید بعیت

حیات نمود از انجا که غیر از یک دختر که در عقد صفدر جنگ بود فرزندی
دیگر نداشت جمله اموال و اسباب امارت و ثروت به ابوالمنصور خان
رسید و ابتدای وزارت از نواب صفدر جنگ است شرح اینکه
وقتی که محمد شاه جهان فانی را بدرود نمود نواب صفدر جنگ تاریخ
دوم شهر جمادی الاول سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک در قصبه
پانی پت چتر شاهی و لوازم سلطنت آراسته از نظر احمد شاه گذرانید
و مبارک باد سلطنت هندوستان عرض داشته آداب بجا آورد بادشاه
فرمود که وزارت بشما مبارک است چنانچه منصب علیای وزارت
بلند رتبگی یافت و با نواب بهادر جاوید خان که نفس ناطقه بادشاه و محل اعتماد
نواب قدسیه مادر احمد شاه بود بی فرهکی باطنا اظهار نمود اگرچه ظاهر
اخلاص و ملاطفت میکرد لیکن وزیر بهمان عداوت ابوالمنصور خان نواب

بهادر را تنفیر سیبی در خانه طلبداشته سرش از تن جدا ساخت ظهور این
معنی موجب برهمزدگی مزاج بادشاه گردید و ابوالمنصورخان مظنه گرفتاری
خود معه فوج از شهر دار الخلافت شاهجهان آباد برآمده مقابله فوج
بادشاهی نمود و جانبین مصاف ها واقع شد و جنگ کنان به صوبه اوده
و لکهنو که از قدیم صوبه داری آنجا از حضور بادشاه مقرر است رفت و آنجا
قیام ورزید و از خداوند نعمت خویش که به چنین مرتبه علیای وزارت رسانیده
نمک حرامی نمود و بعد از آن شجاع الدوله پسرش در حضور شاه عالم بادشاه
حاضر شده بخدمت پدر سربلند گشت و چند سال بر وساده وزارت
مقیم بوده در سال هفدهم جلوس شاهعالم بادشاه بعالم باقی رحلت
نمود پس از آن آصف الدوله یحیی خان بن شجاع الدوله بر مسند حکمرانی
و ایالت صوبه اوده نشسته و پانزده لک روپیه بحضور شاهعالم بادشاه

بطریق پیشکش بمعرفت ایلچی خان فرستاده درخواست خلعت مورار
ساخت عاطفت شاهانه بعطای خلعت نواخت آصف الدوله در
زمان حیات نداد و دهش پرداخته در جود گوی سبقت از حاتم ربوده بعد از
وفات آصف الدوله چندی وزیر علیخان بمسند آرای ایالت نشست
و بحرکات لایعنیه خلاف طریق حکمرانی گرفتار و اسیر شد گویند که
وزیر علیخان فرزند متبنی آصف الدوله بهادر از نسل سقه بود و زمام عنان
حکومت و اختیار ریاست و اقتدار نواب سعادت علیخان داد و بصفت ملک
موروثی ایشان بقبضه تصرف اولیای دولت قاهره سرکار کمپنی انگریز بهادر در
دام اقبال درآمد اگرچه به نسبت آصف الدوله سستی در امور وزارت بهم رسید لیکن
کمال و دانش و فهم و فراستش منتظم مهمات جزوی و کلی گردید در اطاعت
پادشاه دهلی حاضر بود چنانچه در سالی چهار صد و چهار اشرفی چهار بار

بابت نذر عیدین و جشن نوروز و بابت عرایض بوساطت صاحبکلان
دهلی که از نظر کرامت مظاهر بادشاه میگذشت چون نواب موصوف داعی
اجل را لبیک اجابت گفت غازی الدین حیدر خان پسر کلان آن امیر
ذیشان بر مسند وزارت نشست بطریق پسندیده آبا و اجداد خویش
نذر معه عرض داشت بحضور محمد اکبر شاه بادشاه غازی فرستاد و
خود را فدوی بادشاه خواند یکدو سال بطرز اسلاف خود بسر برده دفعتاً
طبل باغیگری کوفت و اسم شاهی بر خویش مقرر نمود و بر تخت سلطنت نشست و
خطاب بادشاه اوده از سرکار کمپنی انگریز بهادر و ترتیب بست و پنج لکهه روپیه
صرف نموده حاصل ساخت از باعث غفلت و بیخبری تمام رعایای ملک و
فوج ناراض و عمل نهایت سست است لیکن به اعانت و امداد صاحبان عالیشان که
از سر پشت بلک و مدد ایشان مصروف اند احدی از ایشان و ملک ایشان

غالب نمیتوانند شد میگویند وضع و طریق روزمره شاه او ده آنچه پسندیده
شد قابل اظهار نسبت ایشان از قدیم اهل شیعه اند سوای پنج تن
که عبارت از حضرت پیغمبر و علی و امام حسن و حسین و فاطمه باشند اعتقاد
بدیگری ندارند و اصحاب پیغمبر را که ابابکر و عمر و عثمان اند بسیار بد میگویند فقط

احوال افغانان قصوری

افغان قصوری

احوال افغانان قصوری

قصور شهریست بفاصله هجده کروه از لاهور جانب مشرق و در شهر مذکور
تمام افغانان قصوری سکونت دارند و زمین مردخیز است و افغانان آنجا
جمله زورکار پیشه و در شجاعت و تهور و جلادت معروف و مشهور علی الخصوص
در فن شمشیر زنی طاق و زنان و مردان آنجا به حسن و جمال شهره آفاق اند
نواب قطب الدین خان درین زمان سرگروه ایشان است در رفاقت کدام
بادشاه ازین طایفه کار جنگ بخوبی سرانجام یافته بود ازین جهت نامور شده
اند و تا هنگام سلطنت چغتائیه در اطاعت بادشاهان میبودند و بعد تنسیق
خلافت هندیه مطیع کسی نشدند و با راجه رنجیت سنگه در آغاز طلوع اقبالش
بجنگ مقابله شده بودند راجه مذکور بتائید یزدانی و امداد آسمانی

در مجادله بر ایشان غالب آمده تمام سرداران و فوج ایشان را که از قوم افغان

قصوری بودند هزیمت داده بزور تیغ مغلوب ساخت و شهر را به تصرف خود

خود آورد و تا حال در قبضه اوست فقط

احوال قوم پتهان

بھٹي

احوال قوم بهٹیان باظهار مردم ثقه این قوم

بهٹیان سه گروه اند یکی بهٹی دوم راین سیوم پچهاده وطن اصلی
بهٹیان جیسلمیر است در ابتدا از قوم راجپوت بهاٹی دو تود گدارا وغیره اقوام
جادو بنس بر شبر هنود بودند اولا مسمیان ابنرو ترو نام دو کس از کلانتران
نواب خان بهادر که فی الجمله عزت و امتیاز در قوم خود داشتند از وطن
خود با معدودی در بهٹنیر آمده بطور خویش باشش سکونت ورزیده
بودند بعد انقضای عهد جنکش خان افغان لودی که قلعه بهٹنیر بنا نموده
تهانه خود در قلعه نشانیده بملک خویش رفته بود ابنرو ترو مذکورین
نظر بکمی جمعیت قلعه جماعه کثیر قوم خود را از جیسلمیر طلبیده بزور تهانه جنکش خان
برداشته در قلعه و شهر متصرف گشتند و تمام دیهات گرد و پیش علاقه

بهتنیر که تعلق جکله حصار و بر سرحد بهاول پور واقعست بجوبی آباد
کردند و بحکومت آنجا پرداختند درین عرصه که دور سلطنت بفیروز شاه
بادشاه رسید بفرموده بادشاه مذکور و طمع ریاست از تهند و مسلمان
و به بهتی موسوم شدند و خطاب نوابی یافتند و هزارها مردم همراه
ایشان مسلمان شدند و از عهد فیروز شاه تا سه صد سال بهتنیر
در قبضه ایشان ماند من بعد که کدام بادشاه ایشان را بالکل ازین اقلیم
خارج نمود در ملک فی مسکنت کردند و هزارها کس از رعایا و غیره بمعه و
اینها همراه رفتند باز در زمان سستی سلطنت که کسی حاکم و ناظم درین ضلع نبود
ایشان جمعی فراهم کرده و باین طرف آمده از بهتنیر تا فتح آباد متسلط شدند
از یکصد و سی و دو سال درین ضلع قیام دارند از انبروه و تا نواب ضابطه
خان نشست بجدهم است و نواب خان بهادر دیدر نواب ضابطه خان که هر دو

درقید

در قید حیات اند تا نیامدن رایات عالیات صاحبان عالیشان رئیس ضلع
بآیین آبا و اجداد خود فرمان روای این نواح بودند و قوم رائین اول هنود
راجپوت سروهه و کهوکهر و دیگر اقسام اقوام بودند از هنود مسلمان شده
که پیشه زراعت نمودند برائین نامزد شدند و اصلی وطن ایشان شهر اوچ
علاقه بهاول است هرگاه کدام حاکم ایشان را بزور از انجا اخراج کرد در رکیسهر سا
آمده کار کشتکاری اختیار نمودند و چهاوه که بزرگان ایشان هم از قوم راجپوت
هنود تو ور و پنوار و کهوکهر و بهاتی وغیره و اکثر قوم جاٹ بودند و موطن
و مولد ایشان نیز اضلاع جهیلم و بهٹنیر است همه رفته رفته بخوشی خود مسلمان
شده به چهاده موسوم گردیدند هر قدر از قوم بهٹی و چهاده و رائین اطراف
بهٹنیر تا الطرف حصار و بهونه در پرگنات و قصبات و دیهات استقامت
دارند همه به بهٹی نامیده میشوند این همه مریدان خواجه فرید شکرگنج و معتقد پیر دستگیر

هستند جمله شجاع و دلیر و سپاهی جان باز اند و حربه بندوق آهنی درینها بسیار
رایج است و بعضی بعضی در تفنگ اندازی و شمشیر زنی مهارت و جرات
کمال دارند و پیشه ایشان سوای قوم رائین همیشه قزاقی و رهزنی و قطاع الطریقی
و دزدی بود و بر غارتگری گذران اوقات داشتند و در اطاعت خاندان
نواب می بودند و هرچه غنیمت کرده می آوردند یک حصه به نواب داده سه حصه
خود متصرف میشدند و بر وقت مهم و مقابله با غنیم در رفاقت سرکار خود جانفشانی
می نمودند حالا از هنگام عمل صاحبان انگریز که نواب خان بهادر و نواب ضابطه
خان سرگروه این فرقه بیدخل شدند برای وجه معاش هر دو سردار
ماهیانه از سرکار کمپنی انگریز بهادر مقرر گشته جمله کسان طریقه رعیت گری
قبول کرده دزدی و قزاقی بالکل گذاشتند اگرچه این فرقه بسطوت قهرمان سلطانی
یعنی سرکار کمپنی انگریز بهادر درین زمان اوضاع و اطوار اصلی خویش گذاشته

اند لیکن بر قول و فعل ایشان اعتماد نیست چراکه از حاکم قوی و زبردست مغلوب
بوده از حکم فرمانروای کم زور سرتمردی مینمایند در قوم بهٹی شادی بر رسم
قدیم هنود و پوشیدن چوره عاج در دست و حلقه بینی جاریست و به برهمن هم
رسوم کم و بیش میدهند و کراو یعنی شوهر کردن زن بیوه مروج نیست و در قوم
رائین و بچهاده آیین کراو بسیار رایج است حتی که نوبت به پنج پنج کس میرسد و
رسم هنود در شادی مینمایند صرف بر طریق اسلام اند و در ایام ماتم
داری در خانه که کسی فوت میشود بعد فراغ کار و بار خانه خود هنگام شب
زنهای تمام دیهه فراهم گشته بیک آواز بلند از صدای چو بو که لفظ مهمل است
نوحه میکنند و تا چهل روز ماتم میدارند و در خانه صاحب مقدور چراغ افروخته میشود
تمام غربا در شهر و دیهات بالکل چراغ روشن نمیسازند و مرد و زن بسیار
بی شرم و بیحیا اند که در تالاب و آبگیرها برهنه شده غسل در یکجا میکنند

و در یک مکان چهار چهار کس معه زوجهای خود برابر پهلو به پهلو می‌خسپند و
مرد مجرد هم در میان آنها می‌خوابد و تکلم ایشان بزبان پنجاب آمیز است و پارچه
لنگی و شلواری سیاه می‌پوشند اکثر دستار سفید و بیشتر لنگی بر سر
می‌بندند و بسیاری سر برهنه میباشند و زلف های درازی هر کس بر سر
میگذارد و گروهی خانه بدوش یعنی چهار چهار صد کس معه زن و مرد بیکجا مجتمع
شده با مواشی در صحرا و جنگل قیام ورزیده اوقات بسر می‌برند و آنرا غول با هند فقط

اول ثم قول

قوال

احوال قوم قوال ربابي ثقات متقدمين

قوال صیغه عربی است بمعنی بسیار قول کننده چون پیشتر از نغمه سرایان هندوستان
بر کبت و چهند و دوهره و غیره پد و در زبان کرناتک مسموع میشد و مردم اینجا
از ادراک معانی آن سوای نغمه در نمی یافتند حضرت امیر خسرو دهلوی آن را
بر چهار گونه سرائید و بفهم مردم در آمد از ان جمله قول که مشتمل بر عربی و فارسی
نظم باشد ایجاد فرمود سرایندگان آن قوالان نامیده شدند این فرقه صرف قوم
مسلمان است قید ذات شیخ و سید و غیره نیست هر که این پیشه اختیار کند و این
علم آموزد باین نام موسوم میشود فقط

باب دویم در احوال درویشان فقرهٔ اسلام

بانوا

احوال فقرا بینوا که خود را بنوا میکویند یعنی زبانی یا دربدر حسینی و تیشینی بنوا به گروه بینوایان

اصل و قوم این طایفه از مسلمانانست و عبد القادر محی الدین غوث اعظم را
مرشد خود مقرر کرده اند و موجد طریق دانند و این فرقه هفت گروه اند و گویند عمل ما در همه
حال بر آیات قران تفسیر است چه هر گاه پوشاک پوشند و یا طعام خورند یا
کسی را مرید خود سازند آیات مقرره قران بخوانند و چیزیکه در ملت اسلام خوردنش
حلال است میخورند و چیزیکه حرام مقرر شده از آن احتراز دارند و طریقه شادی و غمی
اینها بر وضع مسلمانان باشد و درین هیچ طاعتی بهتر از خوردن خشم و غضب نیست
اکنون درین زمان بینوایان کفنی سوزنی از رشته پشمی برنگ سیاه یا سرخ دوخته میپوشند
و کلاه سوزنی مستطیل بر سر گذارند و بالای گوشش پنبه داشته و تسبیح های بسیار از عقیق
و بلور و سلیمانی وغیره در دست و کلو و سیلی در گردن اندازند و چوبکی در دست و ظرف

سی قلبی دار وخواه از پوست نارجیل دریائی همراه دارند وتسمه چرمی بجای کمر بند

وتهمت گهواره بندند ودر تراشیدن وداشتن ریش وبروت مختار هستند وقشقه

سیاه بصورت الف از فرق تا بینی کشند بعضی در گوشه ها نشسته متوکلا علی الله

اوقات بسر برند وبرخی گدائی در کوچه وبازار نمایند ودر لطیفه گوئی وحاضر

جوابی بیعدیل وبی نظیر باشند وجه تسمیه بینوا آنکه نوا بمعنی سامانست بینوا بی

سامان را گویند چون داشتن برگ ونوا در عالم فقر روانیست وفراهم آوردن آن

توشه وسامان در مشرب مجتهدان این قوم مذموم بوده لهذا باین لقب ملقب شدند

وبعضی ازین گروه که خود را با نوا خوانند وجهش آنکه نوا در اصطلاح این

طایفه بمعنی خدمتست یعنی این گروه باخدا هستند وتفصیل هفت گروه بینوایان

این است ۱ اول صادقان ۲ دوم زاهدان ۳ سیوم عارفان ۴ چهارم شاکران

۵ پنجم راضیان ۶ ششم صابران ۷ هفتم عابدان تحقیقی نوع دیگر

شش گروه نویسایندهء و یکی یادنداشت اول چشتیه ١ دویم ٢
قادریه سیوم ٣ مرتضی شاهی چهارم ٤ طوسیه پنجم ٥ نصیریه ششم ٦ جنودیه فقط

720

511

Gift
...mes S. Collins
Sept. 11, 1968

R20.76

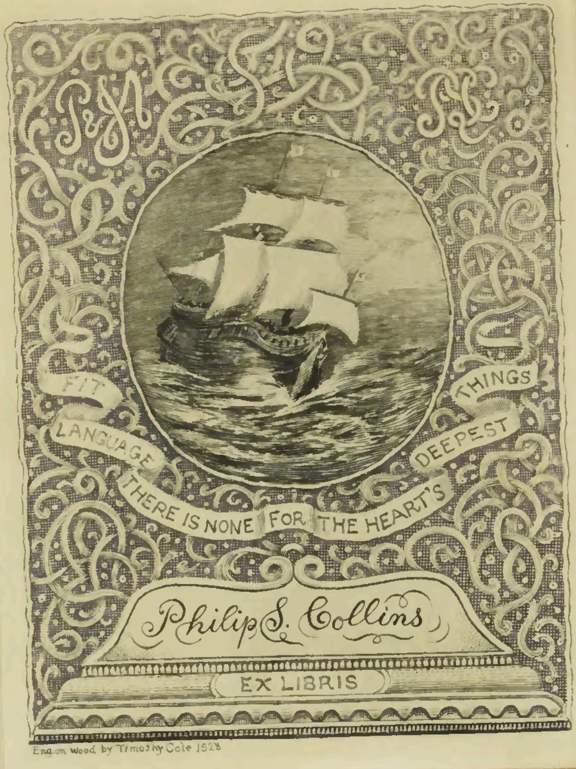

Skinner, James.
Rosenwald
Ms. 34